

This is a Persian translation of

Ernest Mandel,
"Marxist Economic Theory (vol. 1)"
London : Merlin Press, 1968

Translated by: Morteza siahpoosh

Ernest Mandel

مؤلف :

Marxist Economic Theory (vol. 1)

عنوان اصلی :

تئوری مارکسیستی اقتصاد - جلد اول

عنوان فارسی :

مرتضی سیاهپوش

مترجم :

کاویان

انتشارات :

۱۳۵۸

چاپ اول :

<http://www.ernestmandel.org>

آرشیو اینترنتی ارنست مندل

چاپ الکترونیکی :

فهرست

صفحه ۹

مقدمه

فصل اول: کار، محصول ضروری، اضافه محصول صفحه ۲۳
کار، جامعه، ارتباط، زبان، آگاهی (صفحه ۲۳)
محصول ضروری (صفحه ۲۵) - آغاز تقسیم اجتماعی کار
(صفحه ۲۶) - اولین ظهور یک اضافه محصول اجتماعی (صفحه ۲۸) -
انقلاب نوین سنگی (صفحه ۳۱) - سازمان تعاونی کار (صفحه ۳۴) -
تصرف اولیه زمین (صفحه ۳۹) - کشت زمین آبیاری شده: گهواره
تمدن (صفحه ۴۳) - انقلاب ذوب فلز (صفحه ۴۵) - تولید و انباشت
(صفحه ۴۸) - آیا یک «اضافه محصول اقتصادی» وجود دارد؟ (صفحه
۵۲) - مآخذ (صفحه ۵۸).

صفحه ۶۳

فصل دوم: مبادله، کالا، ارزش

مبادله ساده (صفحه ۶۳) - تهاجر آرام، و پیشکش‌های
تشریفاتی (صفحه ۶۴) - مبادله پیشرفته (صفحه ۷۰) - تجارت
(صفحه ۷۲) - تولید برای مصرف و تولید کالاها (صفحه ۷۷) -
اجتماعی که براساس تعاون سازمان یافته است و اجتماعی که مبتنی
بر اقتصاد مدت‌زمان کار است (صفحه ۸۰) - ارزش مبادله‌ای کالاها
(صفحه ۸۶) - تولید کالا در مقیاس کوچک، یا تولید ساده کالا
(صفحه ۸۹) - قانون ارزش در تولید ساده کالا (صفحه ۹۲) - مآخذ
(صفحه ۹۴).

صفحه ۹۹

فصل سوم: پول، سرمایه، ارزش اضافی

نیاز به یک هم‌ارز عام (صفحه ۹۹) - تکامل هم‌ارز عام (صفحه
۱۰۲) - پول (صفحه ۱۰۵) - سیر تکاملی ثروت اجتماعی و عملکردهای
مختلف پول (صفحه ۱۰۹) - گردش کالا و گردش پول (صفحه ۱۱۱) -
ارزش اضافه ناشی از گردش کالا (صفحه ۱۱۴) - ارزش اضافه

ناشی از تولید کالا (صفحه ۱۲۰) - سرمایه، ارزش اضافی و اضافه محصول اجتماعی (صفحه ۱۲۵) - قانون پیشرفت نابرابر (صفحه ۱۲۸) - مآخذ (صفحه ۱۳۱).

فصل چهارم: توسعه و پیشرفت سرمایه
صفحه ۱۳۳
 شکل‌های اضافه محصول کشاورزی (صفحه ۱۳۳) - انباشت ارزش‌های استفاده‌ای و انباشت ارزش اضافی (صفحه ۱۳۸) - سرمایه‌ربانی (صفحه ۱۴۲) - سرمایه سوداگری (صفحه ۱۴۵) - انقلاب تجاری (صفحه ۱۵۱) - صنعت‌خانگی (صفحه ۱۵۸) - سرمایه کارگاهی (صفحه ۱۶۳) - بوجود آمدن پرولتاریای جدید (صفحه ۱۶۶) - انقلاب صنعتی (صفحه ۱۶۹) - ویژگی‌های خاص پیشرفت سرمایه‌داری در اروپای غربی (صفحه ۱۷۱) - سرمایه و وجه تولید سرمایه‌داری (صفحه ۱۸۰) - مآخذ (صفحه ۱۸۳).

فصل پنجم: تضادهای سرمایه‌داری
صفحه ۱۸۹
 سرمایه، تشنه ارزش اضافی (صفحه ۱۸۹) - طولانی‌ترکردن مدت زمان کارروزانه (صفحه ۱۹۳) - رشد قدرت تولید و شدت کار (صفحه ۱۹۶) - نیروی کار انسانی و تولید ماشین‌ها (صفحه ۲۰۲) - فرمهای دستمزد و سیر تکامل آن (صفحه ۲۰۶) - تذکری درباره تئوری فقیرتر شدن مطلق (صفحه ۲۱۸) - نقش دوگانه نیروی کار (صفحه ۲۲۳) - برابر شدن نرخ سود در جامعه ماقبل سرمایه‌داری (صفحه ۲۲۷) - برابر شدن نرخ سود در وجه تولید سرمایه‌داری (صفحه ۲۲۹) - قیمت تولید و ارزش کالاها (صفحه ۲۳۲) - تمرکز و تراکم سرمایه (صفحه ۲۳۶) - گرایش تنزلی نرخ متوسط سود (صفحه ۲۴۱) - تضاد عالی نظام سرمایه‌داری (صفحه ۲۴۸) - کار آزاد و کار از خود بیگانه (صفحه ۲۵۰) - مبارزه طبقاتی (صفحه ۲۵۴) - مآخذ (صفحه ۲۶۰).

فصل ششم: تجارت
صفحه ۲۶۵
 تجارت، ثمره پیشرفت اقتصادی نابرابر (صفحه ۲۶۵) - تولید و تحقق ارزش اضافی (صفحه ۲۶۷) - مقدار سالانه ارزش اضافی و نرخ سالانه سود (صفحه ۲۷۲) - سرمایه تجاری و سود تجاری (صفحه ۲۷۵) - سرمایه تجاری و نیروی کاری که در توزیع بکار گرفته میشود (صفحه ۲۷۸) - تراکم سرمایه تجاری (صفحه ۲۸۱) - سرمایه‌ای که در حمل و نقل بکار میافتد (صفحه ۲۹۰) - تجارت بین‌المللی (صفحه ۲۹۱) - هزینه‌های توزیع (صفحه ۲۹۴) - بخش سوم (صفحه ۲۹۹) - مآخذ (صفحه ۳۰۳).

فصل هفتم: اعتبار

صفحه ۳۰۷

کمک متقابل و اعتبار (صفحه ۳۰۷) - منشأ بانکداری (صفحه ۳۱۰) - اعتبار، درجوامع ماقبل سرمایه‌داری (صفحه ۳۱۴) - عرضه و تقاضای سرمایه پولی در عهد سرمایه‌تجاری (صفحه ۳۱۹) - عرضه و تقاضای سرمایه پولی در عهد سرمایه‌داری صنعتی (صفحه ۳۲۲) - بهره و نرخ بهره (صفحه ۳۲۶) - اعتبار گردش (صفحه ۳۳۲) - اعتبار سرمایه‌گذاری و بازار مالی (صفحه ۳۳۵) - بازار سهام (بورس) (صفحه ۳۳۹) - شرکت‌های سهامی و تکامل سرمایه‌داری (صفحه ۳۴۲) - اعتبار مصرفی (صفحه ۳۴۸) - اعتبار، و تضادهای سرمایه‌داری (صفحه ۳۵۰) - مآخذ (صفحه ۳۵۲).

فصل هشتم: پول

صفحه ۳۵۷

دو نقش ویژه پول (صفحه ۳۵۷) - ارزش پول فلزی و نوسانات قیمت‌ها (صفحه ۳۵۸) - گردش پول فلزی (صفحه ۳۶۱) - منشأهای پول اعتباری خصوصی (صفحه ۳۶۳) - منشأهای پول اعتباری عمومی (صفحه ۳۶۷) - اولین منبع ایجاد پول اعتباری عمومی: تنزیل (صفحه ۳۶۹) - دومین منبع ایجاد پول اعتباری عمومی: وام براساس حساب جاری (اضافه برداشت) (صفحه ۳۷۱) - سومین منبع ایجاد پول اعتباری عمومی: مخارج دولتی (صفحه ۳۷۵) - موجودی پول رایجی که برای کل جامعه، ضروری است (صفحه ۳۷۶) - گردش پول کاغذی غیر قابل تبدیل (صفحه ۳۷۸) - تراز پرداخت‌ها (صفحه ۳۸۴) - بانک‌های مرکزی و اعتبار بانکی (صفحه ۳۸۷) - دستکاری پول (صفحه ۳۸۹) - سه‌شکل تورم (صفحه ۳۹۳) - قدرت خرید، گردش پول و نرخ بهره (صفحه ۳۹۶) - مآخذ (صفحه ۳۹۸).

فصل نهم: کشاورزی

صفحه ۴۰۱

کشاورزی و تولید کالاها (صفحه ۴۰۱) - بهره مالکانه در دوران ماقبل سرمایه‌داری و بهره مالکانه زمین در نظام سرمایه‌داری (صفحه ۴۰۳) - منشأهای بهره مالکانه در نظام سرمایه‌داری (صفحه ۴۰۵) - بهره مالکانه ترجیحی زمین (صفحه ۴۰۹) - بهره مالکانه مطلق زمین (صفحه ۴۱۳) - بهره مالکانه زمین و وجه تولید سرمایه‌داری (صفحه ۴۱۷) - قیمت زمین و تحول بهره مالکانه زمین (صفحه ۴۲۰) - مالکیت زمین و وجه تولید سرمایه‌داری (صفحه ۴۲۷) - روابط تولید و روابط مالکیت در روستا (صفحه ۴۳۰) - تراکم و تمرکز سرمایه در کشاورزی (صفحه ۴۳۳) - سرنوشت فلاکت‌بار کارگر کشاورزی (صفحه ۴۳۸) - از ثوریه‌های مالتوس

تا مالتوس زدگی کشاورزی (صفحه ۴۴۰) - بهره مالکانه زمین و تئوری ارزش نهائی (صفحه ۴۴۵) - مآخذ (صفحه ۴۵۱).

فصل دهم: تولید مجدد و رشد درآمد ملی صفحه ۴۵۵

ارزش جدید ، درآمد جدید و درآمد انتقال یافته (صفحه ۴۵۵) - دولت ، ارزش اضافی و درآمد اجتماعی (صفحه ۴۶۳) - تقسیم ارزش اضافی (صفحه ۴۶۶) - محصول اجتماعی و درآمد اجتماعی (صفحه ۴۷۰) - توزیع درآمد و تبدیل به پول کردن کالاها (صفحه ۴۷۵) - تولید و تولید مجدد (صفحه ۴۷۹) - تولید مجدد ساده (صفحه ۴۸۳) - تولید مجدد گسترش یافته (صفحه ۴۸۶) - قوانین پیشرفت سرمایه داری و تولید مجدد گسترش یافته (صفحه ۴۹۰) - تولید مجدد گسترش یافته، رشد اقتصادی و حسابداری اجتماعی (صفحه ۴۹۴) - تولید مجدد کاهش یافته (صفحه ۴۹۷) - اقتصاد جنگ (صفحه ۵۰۰) - توزیع مجدد درآمد ملی توسط دولت (صفحه ۵۰۴) - مآخذ (صفحه ۵۱۲).

فصل یازدهم: بحرانهای دوره‌ای صفحه ۵۱۵

بحرانهای ماقبل سرمایه داری و بحرانهای سرمایه داری (صفحه ۵۱۵) - امکان کلی بروز بحران سرمایه داری (صفحه ۵۱۷) - قانون بازارها (صفحه ۵۱۸) - حرکت سیکلی اقتصاد سرمایه داری (صفحه ۵۲۰) - منطق درونی سیکل سرمایه داری (صفحه ۵۲۶) - بسط یافتن اساس تولید سرمایه داری (صفحه ۵۴۱) - تئوریهای «کم مصرفی» (صفحه ۵۴۵) - نقد مدل‌های «کم مصرفی» (صفحه ۵۵۰) - تئوری‌های مربوط به رشد نامتناسب دو بخش اصلی تولید (صفحه ۵۵۴) - چشم انداز یک ترکیب از این دو تئوری (صفحه ۵۵۷) - شرایط توسعه سرمایه داری (صفحه ۵۶۲) - آیا رشد اقتصادی بدون نوسانات اقتصادی ممکن نیست؟ (صفحه ۵۶۵) - مآخذ (صفحه ۵۷۰).

مقدمه

تناقض شگرفی بر طرز برخورد دنیای آکادمیک با تئوری مارکسیستی اقتصاد حاکم است. این تئوری، نیم قرن پیش، بشدت از نظرتئوریک مورد توجه بود و در محافل دانشگاهی مورد مباحثات پرشوری قرار میگرفت، اما گفته میشود که در عمل فاقد اهمیت است: اقتصاددانان میگفتند يك اقتصاد سوسیالیستی «غیر قابل اجراست»^۱. امروزه هیچکس اینرا نفی نمیکند که تئوری مارکسیستی میتواند در زمینه سیاست اقتصادی دولت‌ها، اعم از بزرگ و کوچک - با موفقیت - الهام بخش باشد؛ اما در محافل آکادمیک این تئوری تنها با بی تفاوتی یا تحقیر روبرو میشود* . اگر این تئوری، گاه بعنوان موضوع مطالعات عمیق تری مطرح میشود، بخاطر خود این تئوری نیست، بلکه برای آنست که این تئوری يك شاخه فرعی از «علم»

* «کینز» (Keynes) کتاب سرمایه مارکس را بعنوان «رساله اقتصادی مهجوری» توصیف میکند که «... نه تنها از نظر علمی نادرست است بلکه برای دنیای مدرن نه جالب است و نه بکار بردنی»^۲. «برل جونیور» (A.A. Berle Jr.) معتقد است اقتصاد سیاسی مارکس، چیزی کهنه و مردود است^۳. «فرانسوا پرو» (Francois perroux) اعلام میدارد که «هیچیک از گرایشات (مزمین،) نظام سرمایه‌داری، که توسط مارکس نشان داده شده‌اند] بطور منطقی قابل ارائه نیستند، یا نمیتوان با توسل به ملاحظات علمی، آنها را ثابت کرد»^۴. «ریموند آرون» (Raymond Aron) می‌نویسد، «مارکسیسم دیگر در فرهنگ غرب، حتی در فرانسه و ایتالیا - که بخش مهمی از روشنفکرانشان، آشکارا از استالینیسم دفاع می‌کنند - جایی ندارد. بیهوده است بدنیا ل اقتصاددانی بگردیم که هم اسم رسمی داشته باشد و هم بتوان وی را به معنای دقیق کلمه، يك مارکسیست توصیف کرد»^۵. و چیزهایی از این گونه.

جدیدی است که «شوروی‌شناسی» نامیده میشود، و یا در محدوده‌ای بازهم عجیب‌تر، تحت عنوان «مارکس‌شناسی» گنجانده میشود...

هرکس که روش تحقیق مارکسیستی و انبوه نتایجی را که بدست داده است معتبر بداند - ونویسنده آشکارا براین عقیده است - حتماً پاسخ خواهد داد که در این امر، هیچ چیز عجیبی نهفته نیست. آیا علم آکادمیک «در خدمت طبقه حاکم» نیست؟ آیا دنیای سرمایه‌داری با «اردوگاه سوسیالیست»، «درگیر جنگ مرگ و زندگی» نیست؟ آیا تئوری مارکسیستی يك اسلحه اساسی این «اردوگاه» نیست؟ آیا آنانکه در خدمت سرمایه‌داری هستند، مجبور نیستند آنچه را که در خدمت دشمنان طبقه ایشان است، مرتباً بی‌اعتبار سازند؟ از این نقطه نظر، بی‌اعتبار ساختنی که در غرب بر مارکسیسم اعمال میشود، صرفاً بیان خود مبارزه طبقاتی بوده و بطور غیرمستقیم مؤید اعتبار قضایای مارکسیستی است. این شیوه استدلال بین کسانی که نسبت به استدلالات یکدیگر تأثیرناپذیرند، خطر آنرا دربر دارد که به همانگونه گفتگویی منجر شود که مبادله کلمات پرخاشجویانه «تکنیکی» بین مارکسیست‌ها و روانکاوان بدان میانجامد.

البته اینرا انکار نمی‌کنیم که در این ادعاها، اندکی حقیقت نهفته است؛ اما فقط اندکی! اگر بطور عینی تمامی قلمروی را که ایده‌ها در آن شکل میگیرند و حمایت میشوند در نظر بگیریم، نمیتوانیم اینرا رد کنیم که در این قلمرو، به تعداد قابل توجهی افراد بدبین و عیبجو و کسانی که فقط بفکر پیشرفت در حرفه خویشند برخوایم خورد که قلمشان و مغزشان را به هر آنکس که بیشتر بخرد، میفروشند، یا به کسانی برخوایم خورد که اگر جهت‌گیری تفکرشان، ترفیع و پیشرفتشان و باخطر میاندازد، زیرکانه آنرا تعدیل می‌کنند. علاوه براین، باید افزود که اتحاد شوروی نیز، اکنون چند دهه‌ایست که با در اختیار داشتن قدرت مادی فزاینده، خودنیز، چنین نفوذی را براین گونه افراد ماهرانه اعمال می‌کند.

لیکن هیچ مارکسیست لایقی که مؤمن به سنت علمی عظیم مارکس باشد، نمی‌تواند مسئله تحول ایده‌ها را صرفاً به موارد انحراف آنها، تنزل

دهد؛ حال این انحراف مستقیم باشد (کار کردن در جهت نفع شخصی) یا غیرمستقیم (کار کردن تحت تأثیر فشار محیط اطراف). مارکس و انگلس بارها تأکید می‌کنند که تاریخ ایده‌ها، دیالکتیک خود را طی می‌کند و ایده‌ها براساس آنچه که از نسلی برای نسلی دیگر بجای می‌ماند، و از طریق برخورد مکاتب فکری رقیب، تحول می‌یابند (مراجعه کنید به نامه «انگلس» به «فرانتز مرلینگ» - Franz Mehrling - چهاردهم جولای ۱۸۹۳). جبریت اجتماعی این روند، در اصل، براساس ماده‌ای که بدینصورت فراهم آمده است و تضادها و امکانات خاص خود را برای «انفجار» در جهات مختلف داراست - عمل می‌کند.

«رودلف هیلفردینگ» (Rudolph Hilferding)، بهنگام تفسیر *Theorien über den Mehrwert* [تئوریهای ارزش اضافی] - که قرار بود جلد چهارم کتاب سرمایه را تشکیل دهد - بدرستی تأکید میکند آنچه در پیش رو داریم مطالعه تحول دیالکتیکی ایده‌ها هماهنگ با منطق خاص خودشان و تضادهای درونی‌شان است (*Selbstentwicklung der nationalökonomischen Wissenschaft*). مارکس در تحلیل نهائی، عامل اجتماعی را، جز بعنوان تبیین این تحول - و آنهم نه بعنوان تبیین‌کننده بلاواسطه آن - بکار نگرفت.

سنت مارکسیستی، تحول اقتصاد سیاسی بورژوائی یا عبارت دیگر، تحول اقتصاد سیاسی «رسمی» یا «آکادمیک» را، در سه مرحله خلاصه میکند که هر یک از این سه مرحله، با مرحله‌ای در تحول سرمایه‌داری منطبق است. در مرحله‌ای که بورژوازی بسوی مسوقیت طبقه حاکم صعود می‌کند، اقتصاد سیاسی، برواقتی اقتصادی مسلط شده و شاهد تکامل تئوری ارزش براساس کار، از «ویلیام پتی» (William Petty) تا «ریکاردو» (Ricardo) می‌باشیم. سپس مرحله‌ای فرا میرسد که بورژوازی، درگیر مبارزه طبقاتی شدیدتری با پرولتاریا میشود، بدون آنکه طبقات حاکم قبلی را کاملاً از سر راه برداشته باشد؛ این، دوره‌ایست که طی آن، دامنه امکانات محصور در تضادهای درونی تئوری بورژوائی «ارزش براساس کار»، گسترده‌تر میشود،

و در نتیجه، از یکسو تولد مکتب مارکسیستی را داریم، و از سوی دیگر تولد مکاتب گوناگون تفکر اقتصادی بورژوائی پس از «ریکاردو» را. و بالاخره، در مرحله سوم، بورژوازی-که موقعیت خود را بعنوان طبقه حاکم تثبیت کرده است- مبارزه‌ای جز یک مبارزه دفاعی علیه پرولتاریا در پیش ندارد. این دوره، دوره سقوط اقتصاد سیاسی بورژوائی است که دیگر، یک تئوری علمی نیست و صرفاً دفاعی و اعتذاری میشود. ابتدا «اقتصادیات مبتدل (التقاطی)»، و سپس مکتب مارژینالیستی یا مکاتب مختلط - که التقاطی‌گرایی و مارژینالیسم را با هم می‌آمیزند - جایگزین تئوری ارزش براساس کار میشود.

لیکن وقتیکه تحول تفکر اقتصادی رسمی را، در خلال سی سال اخیر بررسی و تحلیل می‌کنیم، مشاهده میکنیم که این طرح، کامل نیست. از بحران بزرگ ۱۹۲۳-۱۹۲۹ بعد، در اقتصاد سیاسی بورژوائی، میتوان مرحله چهارمی نیز بسادگی مشخص کرد: مرحله تئوری صرفاً مصلحت‌گرایانه. پوزشگری و دفاع تنها تا زمانی که نظام، فقط در قلمرو تئوری تهدید میشود، حربه مؤثری است؛ اما بمحض آنکه نظام، عملاً در خطر از هم پاشیدگی قرار گیرد، دیگر این حربه، چیزی شدیداً نارسا و بدرد نخور میگردد.

از آن لحظه بعد است که اقتصاد سیاسی، غالب و ابستگی‌های صرفاً آکادمیک را از عرشه بیرون میریزد تا مبدل به تکنیکی برای تثبیت سرمایه-داری در عمل شود. در واقع، این همان وظیفه‌ایست که از زمان «انقلاب کینزی» و ارائه تکنیک‌های گوناگون اقتصادسنجی، بدان مبادرت میشود*. در اینجا، به یکی از ریشه‌های بی‌تفاوتی‌ای می‌رسیم که امروزه از سوی اقتصاددانان «رسمی» نسبت به مارکسیسم نشان داده میشود. در ذهن آنان، مارکسیسم درست بعنوان یکی از مکاتب «اقتصاد سیاسی قدیم» تلقی میشود - که بر مسائل اقتصاد خرد متمرکز، و به «استدلال انتزاعی» قانع بودند، بدون آنکه هیچ نسخه‌ای برای افزایش میزان اشتغال یا درمان کسری تراز پرداخت‌ها

* نگاه کنید به فصل ۱۸، بخش‌های، «انقلاب کینزی» و «اقتصادسنجی یا پیروزی مصلحت‌گرایی».

ارائه کنند. علاوه بر این، آن عده از اقتصاددانان معاصر هم که در تاریخ عقاید اقتصادی، برای مارکس مکانی شایان توجه قائلند نیز دقیقاً کسانی هستند که وی را بعنوان جد و منشأ تئوریهای اقتصاد کلان - که امروزه متداولند - مینگردند*. بعضی از مارکسیست‌ها نیز سعی می‌کنند نشان دهند که شایستگی مارکس، در درجه اول در اینست که وی از قبل، خطوط کلی نظرات «کینز» و تئوری دوره‌های اقتصادی و گردش درآمد ملی را ارائه کرده بود... اگرچه در زمان ما، علاقه به مسائل اقتصادی «خالص» - که از اهمیت عملی و بلاواسطه بدور هستند - بطور انکارناپذیری کاستی گرفته است، و تغییرات فاحش اجتماعی، اینرا بخوبی نشان میدهد^{۱۱}، اما آنانکه ادعا می‌کنند مارکسیست هستند نیز خود تا اندازه‌ای بخاطر این نقصان در علاقه به تئوری مارکسیستی اقتصاد، مسئولند. واقعیت این است که ایشان، برای مدت تقریباً پنجاه سال، به تکرار تعالیم مارکس و خلاصه‌هایی از کتاب سرمایه - که بطور روبه‌افزایشی، ارتباطش را با واقعیت کنونی از دست داده است - قانع بوده‌اند. در اینجاست که به دومین ریشه تناقضی که در آغاز، ذکر آن رفت می‌رسیم: یعنی ناتوانی مارکسیست‌ها در نیمه دوم قرن بیستم، در تکرار کاری که مارکس در قرن نوزدهم انجام داد.

این ناتوانی، در درجه اول، ناشی از علل سیاسی و حاصل موقعیت فرمانبردارانه‌ایست که در اتحاد جماهیر شوروی و سوسیالیستی و احزاب کمونیستی دوره استالین باین تئوری تحمیل شد. پس از آن، این تئوری در خدمت سیاست‌های روز بروز قرار گرفت، درست همانطوری که در قرون وسطی، فلسفه در خدمت حکمت الهی بود. بدلیل چنین موقعیتی، این تئوری بسوی نوعی مصلحت‌گرایی و اعتذار و دفاع - که بالاخص، خود را در تئوری اقتصادی نشان میداد - تحریف شد. از آنجا که عهد استالین بانوعی تحریم تحقیقات مستقل تئوریک نیز مشخص میشد، دگماتیسمی عقیم در رأس این تحریف قرار گرفت

* بخصوص «شومپتر»^۷ (schumpeter) «هانری گیتون»^۸ Henrie (Guitton)، «کندلیف»^۹ (Condcliffe)، «آلوین هانسن»^{۱۰} (Alvin Hansen) و عده‌ای دیگر.

و سبب شکل‌گیری ساختی شد که هم در شرق و هم در غرب، برای نسل‌های جوان پس‌زنده و ناخوشایند بود. تفکری که برای مدت بیست و پنجسال متوقف و تحریف شود*، جز به کندی و آرامی به‌راه اصلی خود باز نمی‌گردد، بویژه اگر شرایط اجتماعی‌ای که، در تحلیل نهائی، سبب این توقف شده‌اند، کاملاً و بطور بنیادی از بین نرفته باشند.

علاوه بر این، دلیل ثانوی دیگری نیز برای این توقف در پیشرفت تفکر مارکسیستی اقتصاد، نه تنها در اتحاد شوروی و احزاب مرتبط با آن، بلکه همچنین در غرب و همه مکاتب مارکسیستی‌ای که مستقل از اتحاد شوروی مانده‌اند تیز وجود دارد. این عامل، ناشی از درک اشتباه خود روش مارکسیستی است.

مارکس در يك قسمت معروف از مقدمه‌اش بر نقد اقتصاد سیاسی، روشی را که يك بیان علمی اقتصاد سیاسی باید دنبال کند، توضیح می‌دهد. یعنی شروع کردن با انتزاع، برای بازسازی عینیت^{۱۳}. هواداران بیشماری، با الهام گرفتن از این نقل قول، و همچنین از ساخت سه جلد کتاب سرمایه، تشویق شده‌اند که مکرراً - آنهم بصورتی خلاصه و غالباً نامطلوب - تبیینات اقتصادی‌ای را که مارکس در قرن گذشته ساخته و پرداخته کرده بود، تجدید کنند.

اما، نباید روش ادامه‌مطلب را با چگونگی شکل‌گیری دانش اشتباه کرد. در عین حال که مارکس بر این واقعیت اصرار می‌ورزد که عینیت را نمی‌توان درک کرد مگر آنکه اول آنرا بر اساس روابط انتزاعی‌ای که آنرا تشکیل می‌دهند، تجزیه و تحلیل نمود، اما متقابلاً تأکید می‌کند که این روابط، نمی‌توانند ثمره شهود

* «در کشور ما هیچ کار بنیادی و خلاقانه در زمینه مارکسیسم لیننسم انجام نگرفته است. غالب تئوریسین‌های ما، خود را با ارائه مکرر و مکرر نقل قول‌ها و فرمول‌ها و تزهای قدیمی مشغول می‌دارند. این چه علمی است که کار خلاق ندارد؟ این همانقدر يك علم است که مکتب اصحاب مدرسه. این تمرین يك شاگرد است نه يك علم؛ زیرا علم در درجه اول، خلاقیت است؛ خلاقیت چیزی نو و نه تکرار آنچه که. قدیمی است»^{۱۲}.

واشراق صرف، یا قدرت بیشتر برای منتزع ساختن باشند؛ این روابط، از مطالعه مدارك تجربي، که ماده خام هر علمی را تشکیل میدهند، بدست میآیند. برای درك نظر واقعی مارکس، کافی است تادرکنار نقل قول مربوط به روشی که در مقدمه نقد اقتصاد سیاسی آمده است، متن زیر را، از چاپ دوم کتاب سرمایه، قرار دهیم:

«البته روش ارائه باید از نظر فرم باروش تحقیق متفاوت باشد. روش تحقیق باید مواد و مدارك اولیه را بدقت تخصیصی دهد، شکل های متفاوت پیشرفت آنرا تحلیل کند و رابطه درونی آنها را دنبال نماید. تنها پس از آنکه این کاد انجام شد، میتوان حرکت واقعی را، بطور رسا توصیف کرد. اگر این کار باموفقیت انجام گیرد، اگر زندگی موضوع اصلی، در حد کمال مطلوب، همچون دريك آینده منعکس شود، آنگاه چنان بنظر خواهد آمد که گوئی در برابرمان از قبل، يك ساختمان کامل را داریم». [تأکیدها از منندل است] ۱۴.

باین ترتیب آشکار است ارائه چیزی که در اواسط قرن بیستم خود را محدود به خلاصه کردن کم و بیش دقیق فصول کتاب سرمایه که در قرن گذشته نوشته شده است می کند، اولاً و در درجه اول از نقطه نظر خود روش مارکسیستی، کاملاً غیر کافی است. البته، هستند ادعاهای تند و متعدد و کم اعتبارتری که از سوی منتقدین مارکسیسم مطرح میشوند و بر اساس آنها، مارکسیسم يك تئوری کهنه و منسوخ است «زیرا متکی بر مدارك علم قرن گذشته است».

موضع گیری صحیح علمی، آشکارا آن است که برای آزمودن اینکه آیا درونمایه قضیه های اقتصادی مارکس معتبرند یا نه، تلاش کند تا از مدارك تجربي علم امروز آغاز نماید*. این روشی است که ماسعی کرده ایم در این کتاب

* نویسندگان متعددی، از جمله «فرانسوا پرو»، غالباً ادعا کرده اند که قوانین پیشرفت سرمایه داری که توسط مارکس کشف شده اند، هرگز از طریق مشاهده یا بوسیله مدارك آماری نشان داده نشده اند (نگاه کنید به نقل قول قبلی وی). ما در این کتاب سعی می کنیم نشان دهیم که چنین نیست - البته، نقطه شروع کلرمان، قوانین خود مارکس درباره پیشرفت سرمایه داری هستند و نه آنهایی که بغلط به وی نسبت داده اند (مثل قانون «قمیستر شدن مطلق»، قانون تنزل دائمی -

بر اساس آن عمل کنیم.

باین جهت باید در همینجا، یک هشدار بدهیم. خواننده‌ای که انتظار دارد در این کتاب نقل قول‌های متعددی از مارکس یا انگلس یا میریدان اصلی‌شان بیابد، کتاب را نومیدانه خواهد بست. ما، برخلاف همه نویسندگان رسالات اقتصاد مارکسیستی، از نقل قول کردن متن‌های مقدس یا تفسیر این نقل قول‌ها (به استثنای موارد بسیار معدود) بشدت خودداری کرده‌ایم. اما در عوض، بوفور از اقتصاددانان مهم، تاریخ‌دانان اقتصادی، قوم‌شناسان، مردم‌شناسان، جامعه‌شناسان و روانشناسان زمانمان-مادام که نظراتشان مربوط به پدیده‌هایی است که در رابطه با فعالیت اقتصادی گذشته، حال یا آینده جوامع انسانی است-نقل قول می‌آوریم. آنچه می‌خواهیم نشان دهیم این است که بر اساس مدارک علمی علم امروزی، بازسازی کل نظام تئوریک اقتصادی مارکس، کاری ممکن و امکانپذیر است. علاوه بر این، آنچه که بدنبال نشان دادنش هستیم آنست که تنها تعالیم اقتصادی مارکس امکان این ترکیب کل دانش انسانی، و در رأس همه، ترکیبی از تاریخ اقتصادی و تئوری اقتصادی را میسر میسازد؛ درست همانطور که به تنهایی، ادغام هماهنگ تحلیل‌های اقتصاد خرد و اقتصاد کلان را امکانپذیر ساخته است.

درواقع، برتری عظیم روش مارکسیستی در مقایسه با سایر مکاتب تفکر اقتصادی، این است که به تنهایی، ترکیب پویائی از تاریخ اقتصادی و تئوری اقتصادی را ممکن می‌سازد. تئوری مارکسیستی اقتصاد نباید بعنوان یک نتیجه کامل از بررسی گذشته تلقی شود، بلکه باید بعنوان مجموعه‌ای از یک روش، و نتایج حاصله از کاربرد این روش، و نتایجی که مداوماً در معرض آزمون مجددند، تلقی گردد. نویسندگان غیر مارکسیست

→ دستمزدهای واقعی یا چیزهایی از اینگونه). و در ضمن کنجکاویم بدانیم آیا اقتصاددانان رسمی قادر خواهند بود آنچه را که در این رابطه گردآورده‌ایم رد کنند یا نه، و اگر همچنان سرسری مدعی اند که «مارکس کهنه‌شده است»، همان فقدان دقت علمی‌ای را از خود نشان می‌دهند که مارکسیست‌های کاذبی که خود را به تکرار ارقام و نمونه‌های قرن گذشته محدود می‌کنند، از خود بروزمی‌دهند.

نظیر «ژوزف شوپتر» و «جون رایینسون» نیز ضرورت چنین ترکیبی را اعلام داشته‌اند^{۱۵}. مارکسیسم به تنهایی قادر بوده است به چنین هدفی دست یابد. علاوه بر این، روش مارکسیستی، جز ادغام خردگرایی دیالکتیکی با درک واقعیات تجربی (و عملی) چیز دیگری نمیتواند باشد*.

ازینجهت، این روش باید پیدایشی - تکاملی، انتقادی، ماتریالیستی و دیالکتیکی باشد. پیدایشی-تکاملی ازینجهت است که رمزهیچ «مقوله‌ای» را نمیتوان بدون مطالعه منشأ و سیر تکاملی آن کشف کرد و این چیزی نیست جز پیشرفت تضادهای درونی، یعنی آشکار شدن ماهیت حقیقی آن**». انتقادی است،

* مراجعه کنید به نامه مارکس به انگلس، مورخ اول فوریه ۱۸۵۸، «وی [لاسال] بالاچار یاد خواهد گرفت که با انتقاد يك علم را به نقطه‌ای بردن که بتواند بطور دیالکتیکی ارائه شود، چیزی است کاملاً متفاوت با بکار بستن يك نظام حاضر آماده انتزاعی از منطق. که برای آگاهی مختصر از چنین نظامی بکار میرود.»^{۱۶}

** مراجعه کنید به «هیلفردینگ»، «آنچه مارکس را از همه پیشینیانش متمایز میسازد تئوری اجتماعی‌ای است که زمینه اصلی نظامش را تشکیل میدهد؛ یعنی مفهوم ماتریالیستی تاریخ. و این نه تنها باین دلیل است که تلویحاً درک این واقعیت را که مقولات اقتصادی، بهمان اندازه نیز مقولات تاریخی هستند امکان پذیر میسازد (و این درک، فی نفسه موضوع اصلی نیست)؛ بلکه بیشتر باین دلیل است که با آشکار ساختن ماهیت زندگی اجتماعی - که تحت يك قانون عملی‌کند - است که میتوان مکانیزم تکامل را روشن کرد و نشان داد، [و میتوان نشان داد که] چگونه مقولات اقتصادی متولد میشوند، تغییر می‌کنند و محو میشوند؛ و چگونه همه این اتفاقات رخ میدهند»^{۱۷}. البته در اینجا نیز بین منشأ دانش و روش ارائه آن، تعارض وجود دارد. قبل از آنکه اهمیت يك مقوله را، در مرحله‌ای که ظاهر میشود، بطور کامل درک کنیم، احتیاج بآن داریم که آنرا در شکل کاملش، تجزیه تحلیل کرده باشیم. و باین دلیل است که مارکس روش پیدایشی-تکاملی ارائه‌دهنده دانش را در فصل اول کتاب سرمایه آگاهانه کنار میگذارد. لیکن، محقق امروزی که

←

زیرا هیچ «مقوله‌ای» نباید «مسلم انگاشته شود»؛ نه مقولات «جامعه»، «کار» و «محصول ضروری» (معیشتی) و نه مقولات «کالا»، «مبادله»، «پول» و «سرمایه» که رموزشان را خود مارکس آشکار ساخته است. برای انجام این کار، عموماً به نظریات بسیار عمیق - و اگر چه جزء جزء - که در سراسر نوشته‌های مارکس پراکنده‌اند، تکیه کرده‌ایم. گهگاه نیز مجبور شده‌ایم که از ابتدا آغاز کنیم.

در حال، مطالعه انتقادی و پیدایشی-تکاملی این «مقولات بنیادی» ما را در برابر مردم شناسی، جامعه شناسی و روانشناسی اجتماعی قرار داده است. برای آنکه خواننده خسته نشده و سیر منطقی ارائه مطالب قطع نشود، مجموعه‌ی چنین تحلیلی را بجای فصل اول، در فصل ماقبل آخر آورده‌ایم*. بعلاوه، نوعی وسوسه آشکارا دیالکتیکی برای مطالعه مقوله کار در پرتو یک جامعه سوسیالیستی، و نه در یک جامعه اولیه، وجود دارد. اما اینکه ماهیت یک پدیده، در تبلور و غنای کاملش بررسی شود، آیا نفی یا بهتر بگوئیم فراتر رفتن و نفی در نفی آن پدیده نیست؟

بالاخره، روش ما، ماتریالیستی و دیالکتیکی است، زیرا رمزنهائی‌هر مقوله اقتصادی چیزی نیست که در ذهن انسانها یافت شود؛ بلکه چیزی است که در هر لحظه از زمان در روابط اجتماعی‌ای که انسانها، برای تولید زندگی مادی خود مجبور به برقراری آنها در میان خود گشته‌اند، یافت میشود. و این زندگی، همراه با این روابط، هم بعنوان یک کل لایتجزا و هم بعنوان یک کل متضاد - که تحت فشار تضادهای خودش تکامل می‌یابد - بررسی میشود.

میخواهد اعتبار یک مقوله را در برابر مدارک جدید، مجدداً بیازماید، با دردست داشتن کلید رمز، بدلائل مختلف، میتواند از ابتدا آغاز کند و سیر تکاملی آن مقوله را مرور نماید.

* نگاه کنید به فصل ۱۷، پاراگراف‌های، «کار از خود بیگانه، کار آزاد، پژمردگی کار»، «انقلاب اجتماعی، انقلاب اقتصادی و انقلاب روانی»، و «محدودیت‌های انسان».

بدون تردید، علیه روشی که نویسنده دنبال کرده است و نتایجی که گرفته است، يك اعتراض برانگیخته خواهد شد. گفته خواهد شد که گرچه وی مسلماً بر اساس مدارك تجربی علم معاصر عمل کرده است، اما این مدارك را بطور انتخابی برگزیده است. وی مدارکی را انتخاب کرده است که مناسب نظام از قبل تعیین شده «او» هستند و همه مدارك را برگزیده است؛ بعضی واقعیات را تفسیر کرده است و نه واقعیات را.

این اعتراض، فقط تا آن حدی صحیح است که نویسنده در واقع سعی کرده است و سواس بچه گانه را برای «نوشتن تاریخ با تمام جزئیات آن» کنار بگذارد؛ و سواسی که «آنا تول فرانس» در کتاب دوست من (Le Livre de mon Ami) با بذله گوئی بسیار، به سخره میگیردش. این کار نه تنها بمفهوم مادی آن غیر ممکن است - چرا که برای مطالعه همه کتب و منابعی که به فعالیت اقتصادی نوع بشر مربوط میشوند، آنهم تمام زبانهای دنیا، به عمر چندین نفر نیاز است -، بلکه بیجا و بیهوده نیز هست.

در سطح اصول مختلف، ترکیبهای مختلفی ارائه گردیده اند. مارکسیستی که بخواهد به مطالعه نتایجی بپردازد که ازشیوههای اولیه زمینداری در فرانسه قرون وسطی استنتاج میشوند، مجبور نیست برای این منظور به انبوه عظیمی از منابع رجوع کند؛ او میتواند بخوبی بر آثاری مثل ویژگیهای اصلی تاریخ «وستاف فرانسه تألیف «مارک بلوش» (Marc Bloch) تکیه کند.

علاوه بر این، واضح است که انتخاب و گزینش واقعیت، از ویژگیهای هر علمی است؛ هم در علوم طبیعی و هم در علوم اجتماعی*. آنچه ضد علمی

* دکتر «برونووسکی» (Bronowski)، رئیس «بریتیش آسوسیشن» اعلام میدارد «علم، مجموعه‌ای از واقعیات نیست، بلکه يك طریقه نظم دادن است، و از این جهت، به واقعیات موجود در طبیعت وحدت و قابلیت درك شدن می‌دهد ۱۸». «متزلر» (Metzler) اقتصاددان میگوید «اگر اشتباه نکنم، نظر غالب در میان

است، انتخاب اجتناب‌ناپذیر «واقعیات مهم» نیست، بلکه حذف عمدی (یا تحریف) آزمون‌ها و مشاهدات است که برای «انکار» وجود پدیده‌هائی که مناسب با طرح اصلی نیستند، اعمال میگردند. سعی کرده‌ایم از اینگونه ذهنی‌گرایی‌ها اجتناب ورزیم.

این حقیقتی است که سعی ما در اینکه مدارک و مواد لازم را صرفاً در رابطه با غرب نشان ندهیم - باستانی آنچه که مربوط به سرمایه داری در قرن نوزدهم است - بعبارت دیگر، اینکه سعی کرده‌ایم ویژگیهای مشترک مقولات اقتصادی دوران ماقبل سرمایه‌داری را، در تمام تمدن‌هائی که به مرحله تجارت بین‌المللی رسیده‌اند کشف نمایم ممکن است کار غیر محتاطانه و بی پروائی بنظر رسد. ما، نه دانش همه زبانها را داریم و نه دانش تاریخی لازم برای برعهده گرفتن چنین وظیفه‌ای را. معهذاً، هم باین دلیل که امروزه، مارکسیسم دیگر تنها روبه مردمان غرب ندارد و هم باین دلیل



آمارگران این است که تئوری مورد آزمون، تعیین‌کننده روش آماری خاصی است که پیش گرفته میشود... از نظر منطقی - جز بر حسب تصادف - غیر ممکن است که در طول بررسی، آزمون تئوریه‌ها را وارد مسئله کنیم، آنچنانکه گوئی محصولی فرعی از یک آزمون کلی‌تر واقعیات بحساب می‌آیند»^{۱۹}. اقتصاددانان «ادی» (Edey) و «پیکوک» (Peacock) تأکید می‌کنند که در غالب زمینه‌های دانش، واقعیاتی که درگیرشان هستیم، از نظر تعداد، بسیار زیادند و در روابطشان با یکدیگر پیچیدگی عظیمی از خود نشان میدهند. دانستن جزئیات همه واقعیات مربوط به یک مطالعه خاص و توانائی در دنبال کردن روابطشان با یکدیگر، بطور طبیعی از عهده هر شخص، هر قدر هم کوشا و جدی باشد، خارج است. در چنین شرایطی، بنظر میرسد که واکنش طبیعی ذهن انسان این باشد که بدرجات مختلف دقت - که این بستگی به شخص، و ماهیت مسئله دارد - واقعیات و روابط مربوطه را در تعداد کمتری مقوله، طبقه بندی کند تا یکجا قابل درک و بررسی باشند و سپس بتوان از آنها بمنوان پایه‌ای برای ارزیابی ماهیت جهان وساکتیش، و شاید برای پیشگوئی استفاده نمود»^{۲۰}.

که بسیاری از عامه فهم کنندگان مارکسیسم، باتئوری «مراحل متوالی» شان، سبب ابهام عظیمی در این قلمرو شده‌اند، انجام چنین کاری ضروری است. براساس این تئوری چنین فرض میشود که جامعه، در همه نقاط جهان از مراحل متوالی گذشته است، یا باید ضرورتاً بگذرد. این تئوری، توسط خود مارکس، صریحاً رد شد (بویژه نگاه کنید به نامه‌های مارکس به «اوتچستونی زاپیسکی» [Otechestvennie Zapiski] - مورخ نوامبر ۱۸۷۷ و به «ورا زاسولیک» [Vera Zasulich] - مورخ هشتم مارس ۱۸۸۱)*.

بنابراین، این کار فقط يك تلاش است، و در درجه اول پیش‌نویسی است که هم احتیاج به تصحیح دارد و هم دعوتی است از نسل‌های جوانتر مارکسیست در «توکیو» و «لیما»، در «لندن» و «بمبئی»، و (چرا که نه؟) در «مسکو»، «نیویورک»، «پکن» و «پاریس» که از موقعیت استفاده کنند و کاری را که تلاش‌های يك فرد، آشکارا نمیتواند تکمیل کند، با کارگروهی بانجام رسانند. اگر این کار در بوجود آوردن چنین نتایجی، حتی بصورت انتقادیشان، موفق شود، نویسنده به هدف خود رسیده است، زیرا سعی نکرده حقایق فناپذیر و همیشگی را دوباره صورتبندی یا کشف کند، بلکه هدف، صرفاً نشان دادن رابطه خیره کننده مارکسیسم زنده با واقعیات کنونی است. و با ترکیب بهم پیوسته مدارک تجربی علم جامع است که میتوان به این هدف دست یافت، نه با تفسیر یا پوزشگری و دفاع.

«ادست مندل»

* لیکن باید یاد آور شد که بعضی از تاریخ دانان در جمهوری خلق چین، چند سال پیش این حکم جزمی و غیرمارکسیستی را در مورد «مراحل متوالی» جهان، بطور جدی زیر سؤال گذاشته‌اند و، بویژه، به ایده‌های مارکس در مورد «جامعه آسیائی» رجوع کرده‌اند.^{۲۲}

مآخذ

1. E. Lippincott, introduction to: Oskar Lange and Fred M. Taylor: *On the Economic Theory of Socialism*, p. 3.
2. J. M. Keynes, *Essays in Persuasion*, p. 300.
3. A. A. Berle, Jr.: *The XXth Century Capitalist Revolution*, pp. 13-24.
4. Fr. Perroux: *Le Capitalisme*, p. 109.
5. Raymond Aron: *L'Opium des Intellectuels*, p. 115.
6. R. Hilferding: *Aus der Vorgeschichte der Marxschen Oekonomie*, in *Die Neue Zeit*, Vol. XXIX, pt. 2, p. 574.
7. J. Schumpeter: *History of Economic Analysis*, p. 391.
8. Henri Guitton: *Les Fluctuations économiques*, pp. 329-32.
9. J. B. Condliffe: *The Commerce of Nations*, p. 241
10. Alvin Hansen: *Readings in Business Cycles and National Income Theories*, p. 129..
11. Paul M. Sweezy: *The Theory of Capitalist Development*, p. 209.
12. Mikoyan at the 20th Congress of the 'C.P.S.U. *Die Presse der Sowjet-Union*, 1956, Vol. XXIII, p. 559.
13. K. Marx: *Zur Kritik der politischen Oekonomie*, ed. Kautsky, p. xxxvi.
14. K. Marx: *Das Kapital*, Vol. I, p. xvii.
15. J. Schumpeter: op. cit., p. 4; Joan Robinson: *The Accumulation of Capital*, p. 56.
16. K. Marx-F. Engels: *Briefwechsel*, II, p. 243.
17. R. Hilferding: op. cit., p. 626.
18. *Manchester Guardian*, 8 September 1955.
19. *Social Research*, September 1947, p. 375.
20. H. C. Edey and A. T. Peacock: *National Income and Social Accounting*, p. 155.
21. K. Marx-F. Engels: *Selected Correspondence* (1953), pp. 379, 412.
22. See especially articles by Fan Wen-lan and Jiang Quan in *Neue Chinesische Geschichtswissenschaft—Zeitschrift für Geschichtswissenschaft*, Sonderheft 7, Jahrgang, 1959.

فصل اول

کار، محصول ضروری، اضافه محصول

کار، جامعه، ارتباط، زبان، آگاهی

در میان همه انواع، تنها انسان است که نمیتواند از طریق انطباق خویش با محیط طبیعی بزندگی ادامه دهد، و در عوض سعی می کند محیط طبیعی را با نیازهای خویش همساز کند. کار - که فعالیتی است آگاهانه و اجتماعی، و حاصل امکان ارتباط و کمک متقابل بین اعضای نوع بشر است - وسیله ای است که انسان توسط آن، بر محیط طبیعی خویش اثر میگذارد.

انواع دیگر حیوانات، از طریق رشد اندامهای تخصصی، خود را با محیط خاصی انطباق میدهند. اندامهای تخصصی انسان، یک دست با یک شصت که در جهت مخالف حرکت می کند و یک سیستم عصبی پیشرفته، و سائل بدست آوردن مستقیم غذایش را در یک محیط طبیعی خاص در اختیار وی نمیگذارند؛ بلکه به وی این توانائی را میدهند که ابزار را بکار ببرد و، از طریق پیشرفت زبان، سازمان اجتماعی ای را بسازد که بقای نسل بشر را در محیطهای طبیعی متفاوت و بیشمار تضمین کند*. باین ترتیب، کار، سازمان

* «موجودی که بطور کامل با محیط اطرافش انطباق یابد، حیوانی که ظرفیت و نیروی حیاتی اش برای موفق شدن در اینجا و اکنون متمرکز و صرف شود، چیزی باقی نمی گذارد که پاسخگوی هر نوع تغییر اساسی باشد... از این جهت در آن قلمرو و زمینه خاص، همه رقبا را از میدان بدر می کند، اما متقابلاً، اگر آن زمینه خاص تغییر کند، آن موجود باید منقرض شود. بنظر می رسد این موفقیت در کارائی باشد که دلیل انقراض تعداد بیشماری از انواع است.»^۲

اجتماعی، زبان و آگاهی، ویژگیهای مشخص انسانند که بطور جدائی ناپذیری با یکدیگر پیوند خورده اند و متقابلاً تعیین کننده یکدیگرند.

ابزاری که بدون آنها، انسان قادر بتولید نیست، یعنی، در درجه اول قادر نیست غذای لازم برای بقایش را بدست آورد، ابتدا بصورت تطویل ساختگی اندامهای طبیعی اش، ظاهر میشوند. «انسان به ابزاری نیاز دارد که کمبود تجهیزات فیزیولوژیکش را جبران کند».۳ در آغاز، این ابزارها بسیار ابتدائی بودند: چوب، سنگهای بریده شده، قطعات تیز استخوان و شاخ. در واقع، تاریخ آن دوره وقوم شناسی، مردمان اولیه را براساس مواد خامی که برای ساختن ابزار اصلی شان بکار میبردند، طبقه بندی می کند. معمولاً این طبقه بندی با دوره سنگهای بریده شده آغاز میشود، گرچه به نظرمی رسد در میان ساکنین ماقبل تاریخ امریکای شمالی، يك عصر استخوان، مقدم بر عصر سنگ بمعنای دقیق آن، وجود داشته باشد.

تکنیکهای تولیدی، تدریجاً، از تکرار مداوم يك نوع حرکت برای يك کار خاص حاصل میشوند. بدون شك، در ماقبل تاریخ، مهمترین کشف تکنیکی انسان، تولید و نگهداری آتش بود. گرچه امروزه دیگر قبایل اولیه ای که قبل از تماس شان با تمدن خارجی، از وجود آتش بی اطلاع بوده باشند، وجود ندارند؛* اما اسطوره ها و افسانه های بی شماری هست که گواهی میدهند يك عصر بدون آتش وجود داشته است و بدنبال آن نیز دوره ای بوده است که انسان هنوز نمیدانسته چگونه آتش را حفظ و نگهداری کند.

«سر جیمز فریزر» (sir James Frazer) اسطوره های مربوط به منشأ آتش را در مورد تقریباً دویست قوم اولیه گردآوری کرده است. همه آنها، اهمیت عظیم کشف يك تکنیک را برای ایجاد و نگهداری آتش در آن دوره

* در قرن شانزدهم، «مگالان» (Magellan) سیاح، در جزایر «ماریانا» (Mariana) اقیانوس آرام به جوامی برخورد که آتش را نمی شناختند. در قرن هیجدهم «استلر» (steller) و «کراشنینیکف» (krasheninni kov) به «کامچادالها» (Kamchadales) - ساکنین مجمع الجزایر «کامچانکا» - برخوردند که آنان نیز از وجود آتش بی اطلاع بودند.^۴

از تاریخ بخوبی نشان میدهند.^۵

محصول ضروری

بوسیله کار است که انسانها، احتیاجات اساسی شان را برطرف می کنند. از نظر «مالینوسکی» (Malinowski) قوم شناس، اینها ابتدائی ترین نیازهای انسان هستند: غذا، مایعات، استراحت، حفاظت در برابر تغییرات آب و هوا و سرما یا گرمای بیش از حد، اطمینان از بقای نوع بوسیله تولید مثل، تمرین عضلانی. همه این نیازها، بطور اجتماعی تأمین میشوند، یعنی نه بوسیله فعالیت فیزیولوژیک صرف و جنگ انفرادی بین فرد و نیروهای طبیعت، بلکه بوسیله

فعالیتی که حاصل روابط متقابل بین اعضای یک گروه انسانی است.^۶

هرچه یک قوم ابتدائی تر باشد، سهم کارش بیشتر است و در واقع سهم کل موجودیتش - که صرف جستجو و تولید غذا میشود - بیشتر است.^۷

ابتدائی ترین روشهای تولید غذا عبارتند از جمع آوری میوههای وحشی، گرفتن حیوانات کوچک و بی خطر و اشکال ابتدائی شکار و ماهیگیری. مردمی که در این مرحله ابتدائی زندگی می کنند - مثل بومیان استرالیا یا بهتر بگوئیم ساکنان اولیه «تاسمانیا» (Tasmania) که سه ربع قرن پیش، کاملاً از بین رفتند - نه اقامت دائم را می شناسند و نه حیوانات اهلی را (بجز گاهی سگ را)، نه بافتن پارچه را می دانند و نه ساختن ظروف غذا را. اینان برای جمع آوری غذای کافی مجبورند خطه بسیار وسیعی را طی کنند. تنها، پیرانی که از نظر جسمانی توانائی حرکت مداوم را ندارند، ممکن است تا حدی از جمع آوری مستقیم غذا معاف شوند و خود را به ساختن ابزار مشغول دارند. اکثریت اجتماعات بسیار عقب مانده ای که هنوز هم به زندگی ادامه میدهند - مثل ساکنان جزایر «آندامان» (Andaman) در اقیانوس هند، «فوجیها» (Fuegians) و «بوتو کودوها» (Botocudos) امریکای لاتین، «پیگمیها» (Pigmies) افریقای مرکزی و آندونزی، وحشیهای «کوبو» در «مالایا» - زندگی شان شبیه زندگی بومیان اولیه استرالیا است.^۸

راگر پذیرفته شود که نوع بشر یک میلیون سال از موجودیتش میگذرد،

دست کم ۹۸۰/۰۰۰ سال آن دريك حالت فقر شدید سپری شده است. برای بقای انواع، قحطی يك تهدید مداوم بود. تولید متوسط غذا، برای تأمین احتیاج متوسط مصرف آن، کفایت نمیکرد. نگهداری ذخائر غذایی شناخته شده نبود. دوره‌های نادر وفور و خوش‌شانسی، منجر به اتلاف مقادیر قابل توجهی غذا میشد.

«بوشمن‌ها (Bushmen)، استرالیائی‌ها، (ودا)ها (Veddah) ی سیلان و فوجی‌ها، برای آینده ذخیره نمی‌کنند. استرالیائی‌های مرکزی همه غذا را يك جا می‌خورند و باصطلاح دلی از عزادرمی‌آورند؛ بعدهم به يك «گشنگی کشیدن حسابی» تن در میدهند... وقتی به جای دیگری حرکت می‌کنند، همه وسائل سنگی‌شان را همانجا میگذارند و میروند. اگر بعداً لازم داشته باشند، بازار آنها میسازند... برای يك «پوپانی» تنها يك ابزار کافی است؛ اصلاً ب فکر اینکه يك يدکی هم دم‌دست داشته باشد، نیست... در تمام دورانهای اولیه، عدم امنیت، مانع از ذخیره کردن میشد. دوره‌هایی از فراوانی و پرخوری و نیمه قحطی‌زدگی مرتباً بدنبال یکدیگر تکرار میشدند»^۹.

این «بی احتیاطی» و عاقبت نیندیشی، ناشی از نارسائی‌های عقلی در انسان اولیه نبود، بلکه نتیجه هزاران سال عدم امنیت و قحطی‌های بومی بود که وی را مجبور می‌کرد هر گاه امکانی بوجود می‌آمد، تا آنجا که میتواند بخورد، و در نتیجه بوی امکان نمیداد که به يك تکنیک ذخیره غذا پردازد. تولید، درکل، محصول ضروری را فراهم می‌آورد؛ یعنی غذا، پوشاک، محل اقامت اجتماع و، کم و بیش، ذخیره ثابتی از ابزار که در خدمت تولید این چیزها هستند. در این شرایط اضافه محصول ثابتی وجود ندارد.

آغاز تقسیم اجتماعی کار

مادام که عرضه کافی غذا تأمین نباشد، انسانها نمی‌توانند و قششان را مصروف فعالیت اقتصادی دیگری، جز تولید غذا بنمایند. یکی از اولین سیاحان آمریکای مرکزی، «کابزا دو واکا» (cabeza de vaca) به قبایل بومی‌ای

برخورد کرد که بلندبودن چگونگی برای زیراندازشان قالی‌های حصیری بیافند، اما هرگز باین کار نمی‌پرداختند.

«ایشان می‌خواهند تمام وقتشان را برای بدست آوردن غذا صرف کنند، زیرا هرگاه به اشتغالی جز این بپردازند، در تنگنای گرسنگی قرار خواهند گرفت»^{۱۰}.

از آنجا که همه انسانها وقتشان را صرف تولیدغذای کنند، هیچ تقسیم اجتماعی و واقعی کار و هیچ تخصصی در حرفه‌های مختلف بروز نمی‌کند. برای بعضی از این مردمان، اصلاً قابل قبول نیست که هرکس نباید همه اشیاء مصرفی اش را خودش بسازد. بومیان برزیل مرکزی مرتباً از «کارل فن در اشتینر» (Karl von der Steiner)، سیاح آلمانی، می‌پرسیدند که آیا شلوارش را، پشه‌بندش را و سایر وسائش را خود ساخته است؟ و وقتی بآنان می‌گفت که او خود آنها را نساخته است، بشدت تعجب می‌کردند.^{۱۱}

حتی در این سطح از تکامل اجتماعی نیز افرادی هستند که برای نوع ویژه‌ای از کار، استعداد خاصی دارند. اما وضعیت اقتصادی، یعنی فقدان یک ذخیره دائمی از مواد غذایی، بآنان امکان نمی‌دهد که منحصر آ این استعداد-های خاص را بکار گیرند.

«ریموند فرث» (Reymond Firth)، بهنگام توصیف فعالیت‌های ساکنین جزیره «تیکوپیا» (Tikopia) از مجمع‌الجزایر «سولومون» (Solomon) در اقیانوس آرام، می‌نویسد:

«هر مرد تیکوپییائی، یک کشاورز، یک ماهیگیر و تاحدی نیز، یک چوب‌بر در جنگل است؛ «هرزن» تیکوپییائی، مزرعه‌را و جین می‌کند، در جزیره-با تور ماهی می‌گیرد، پوست درخت می‌کند و بوریا می‌بافد. اینگونه تخصص‌یافتن نتیجه توسعه و پیشرفت ظرفیت اضافی در یک حرفه است و نه پرداختن به یک حرفه صرف، بدون توجه به سایر حرف»^{۱۲}.

آنچه در مورد یک جامعه نسبتاً پیشرفته - که به کشاورزی آشناست - صادق است، در مورد جامعه ابتدائی‌تر، بیشتر صادق می‌کند. اما سازمان اجتماعی‌ای که «ریموند فرث» توصیف می‌کند، در عین حال،

وجود تقسیم بدوی کار را - که می‌توان در تمام مراحل پیشرفت اقتصادی نوع بشر مشاهده نمود - آشکار می‌سازد: یعنی تقسیم کار بین زن و مرد. در میان ابتدائی ترین مردمان، مردان به شکار می‌پردازند و زنان به جمع‌آوری میوه و گرفتن حیوانات کوچک و بی خطر. در میان جوامعی که اندکسی پیشرفته‌اند، بعضی از تکنیک‌های مکتسبه، یا منحصرأ توسط مردان مورد استفاده قرار می‌گیرند یا منحصرأ بوسیله زنان. زنان، آندسته از فعالیت‌هایی را بعهده می‌گیرند که انجامشان در نزدیکی محل اقامت امکانپذیر است: نگهداری آتش، نخ‌ریسی، بافندگی، کوزه‌گری و امثالهم. مردان، برای شکار حیوانات بزرگتر، از محل اقامت دورتر می‌روند، و با استفاده از مواد خام اساسی مثل چوب، سنگ، عاج، شاخ حیوانات و استخوانها به ساختن ابزار می‌پردازند. اگر چنین تقسیم‌کاری که میتواند منجر به شکل‌گیری حرفه‌های تخصصی شود، وجود نداشته باشد، مانع از فراگیری تکنیک‌هایی می‌گردد که نیاز به کارآموزی طولانی و دانشی خاص دارند، گرچه خود این امکان را میدهد که بدن و فعالیت انسان، رشد هماهنگ تری بیابد. مردمانی که هنوز تقسیم کار را نمی‌دانند، اما توانسته‌اند بکمک شرایط مساعد طبیعی بر قحطی و بیماری‌های سخت بومی چیره شوند (مثل «پولینزی‌ها» [Polynesians]، و بعضی از بومیان امریکای شمالی قبل از تسخیر سفیدپوستان) تبدیل به نوعی از انسان شده‌اند که انسان متمدن امروزی نیز تحسین‌شان می‌کند.

اولین ظهور يك اضافه محصول اجتماعی

انباشت آرام ابداعات و اکتشافات و دانش، امکان افزایش تولید مواد غذایی را فراهم می‌آورد و در عین حال از تلاش جسمانی تولیدکنندگان نیز میکاهد. این، اولین علامت افزایش در قدرت تولید کار است. اختراع تیروکمان و همچنین قلاب ماهیگیری امکان میدهد تا تکنیک شکار و ماهیگیری بهبود یابد و باین ترتیب، عرضه مواد غذایی نوع بشر تنظیم گردد. از این پس، این فعالیت‌ها، مهمتر از جمع‌آوری میوه و هشی میشوند که

دیگر چیزی جز يك فعاليت اقتصادى مكمل نيست. پوست و موى حيواناتى كه مرتباً شكار ميشوند، همراه باشاخ و استخوان و دندانهاى آنها، مواد خامى را تشكيل ميدهند كه انسان، در ساعات فراغتى كه يافته است، ميتواند روى آنها كار كند. يافتن مكانهائى كه از نظر شكاريا ماهيگيرى غنى هستند امکان گذار از وضعيت كوچگرى به شكاريا ماهيگيرى را فراهم ميآورد كه در آن انسانها نيمه مستقر بوده (با تغيير فصلى محل سكنى) يا حتى استقرار كامل مى يابند. اين وضعيت جوامعى است نظير «مينكوپى ها» (Minkopies) (كه در سواحل جزاير «آندامان» [Andaman] ساكن اند)، «كلامات» (Klamath) (بوميان ساحل كاليفرنيا)، و بعضى قبائل «مالايا»^{۱۳}. گذار به يك شيوه زندگى مستقر، اعم از موقت يادائم، كه حاصل پيشرفت قدرت توليدكار است، بنوبه خود امکان افزايش بيشتراين قدرت توليدى را فراهم ميآورد. اكنون ديگر جمع كردن ابزار، بيشترو بهتراز ميزان محدودى كه يك اجتماع مهاجر ميتوانست با خود حمل كند، امكانپذير ميگردد.

باين ترتيب، در كنار محصول لازم براى بقاى اجتماع، بتدريج يك اضافه محصول مداوم آشكار ميشود كه اولين شكل اضافه محصول اجتماعى است. اولين نقش اساسى اين اضافه محصول آنست كه شكل گيرى ذخائىر غذائى را ميسر ميسازد تا از بازگشت دوره اى قحطى جلوگيرى شود يا حداقل از شدت آن كاسته گردد. مردمان اوليه، هزاران سال تلاش كردند تا مسئله ذخيره و نگهدارى مواد غذائى را حل كنند. قبائل بيشمارى، راه حل را، فقط از طريق تماس با تمدنهاى بالاتر، فرا گرفتند. باين ترتيب، آن اجتماعاتى كه شكارچى كوچگر باقى ماندند و قاعدتاً اضافه محصول مرتبى نداشتند، به وجود نمك، كه مؤثر ترين ماده براى نگهدارى گوشت است، پى نبردند. ^{۱۴*}

* قبل از پى بردن به نقش محافظت كننده نمك - كه براى نگهدارى مداوم ذخاير پروتئينى، حائز اهميت اساسى است - روش هاى بسيار متنوعى براى نگهدارى گوشت بكار ميبردند. آنها خشك ميكردند، دود ميدهادند، ←

دومین نقش اصلی اضافه محصول اجتماعی اینست که امکان میدهد تقسیم کار پیشرفته تری صورت گیرد. از لحظه ای که ایل، ذخایر کم و بیش مداومی از مواد غذایی در اختیار دارد، بعضی از اعضایش می توانند بخش قابل توجهی از وقتشان را صرف تولید اشیائی کنند که برای خوردن نیستند؛ مثل ابزار، تزئینات، ظروف غذا. چیزی که قبلاً یک تمایل یا استعداد شخصی بود، اکنون تبدیل به یک تخصص میشود که نطفهٔ یک حرفه است.

سومین نقش اصلی اضافه محصول اجتماعی اینست که امکان افزایش سریعتر جمعیت را فراهم میآورد. شرایط نیمه قحطی، امکان افزایش جمعیت هر ایل را، عملاً محدود به مردان و زنانی میسازد که از نظر جسمانی، توانائی دارند. ایل، قادر نیست بیش از یک حداقل کودک کم سن را زنده نگه دارد. غالب مردمان اولیه، به بسیاری از شیوه‌های کنترل موالید واقفند و در سطح وسیعی آنها بکار میبرند و این کاری است که بدلیل ناکافی بودن عرضهٔ مواد غذایی کاملاً ضروری است^{۱۵}. تنها میتوان از تعداد معدودی بیمار یا افراد ناتوان مراقبت و نگهداری کرد. کودک کشی، عملی رایج و عادی است. زندانیان جنگ، اگر خورده نشوند، معمولاً کشته میشوند. این تلاش‌ها که برای محدود نگهداشتن رشد جمعیت صورت میگیرد، دال بر بیرحمی غریزی انسان اولیه نیست بلکه نشان دهندهٔ تلاشی است برای جلوگیری از یک خطر بزرگتر، یعنی انهدام همهٔ مردم بخاطر نبودن غذا.

لیکن از لحظه ای که یک ذخیرهٔ کم و بیش مداوم مواد غذایی ظهور میکند، بین غذای در دسترس و تعداد جمعیت به تعادل جدیدی میتوان دست یافت. موالید، و همراه با آن، تعداد کودکانی که طفولیت را پشت سر میگذارند، افزایش می‌یابد. بیماران و افراد مسن میتوانند بیشتر عمر کنند و باین ترتیب سن متوسط ایل افزایش می‌یابد. همراه با افزایش قدرت تولید کار، تراکم جمعیت در یک سرزمین معین افزایش می‌یابد، و این شاخص بسیار خوبی برای

در ظروف بافته شده از خیزران قرار میدادند و غیره. اما معلوم شده است که همه این روش‌ها، برای نگهداری گوشت بمدت طولانی کافی نیستند.

نشان دادن پیشرفت اقتصادی و اجتماعی است^{۱۶}. بارشده جمعیت و تاحدی تخصصی شدن کار، نیروهای مولدی که بشر در اختیار دارد افزایش می‌یابند. شرط اساسی این افزایش، ظهور اضافه‌محصول اجتماعی است.

انقلاب نوین سنگی

شکل‌گیری يك اضافه‌محصول مداوم مواد غذایی، پایه مادی انجام یافتن مهم‌ترین انقلاب اقتصادی‌ای است که بشر، از زمان ظهورش بر زمین تاکنون، بخود دیده است: یعنی آغاز کشاورزی و اهلی کردن حیوانات. از آنجا که آندوره از ماقبل تاریخ که این انقلاب در آن رخ داد، دوره سنگ‌های صیقلی یا نوین سنگی است، این انقلاب به انقلاب نوین سنگی معروف است.

کشاورزی و رمداری، به‌دو دلیل، وجود مقدار معینی مواد غذایی اضافی را ایجاب می‌کنند. اول، باین دلیل که بر اساس تکنیک تولید آنها، لازم است که در مرحله بعدی مقداری دانه و تعدادی حیوان، نه‌بمنظور مصرف مستقیم، بلکه برای تولید محصولات و گوشت بیشتر، بکار گرفته شوند. مردمانی که هزاران سال با خطر قحطی زندگی کرده‌اند، بسادگی حاضر نمی‌شوند آنچه را که بلافاصله قابل تناول است، به‌هدفی دورتر اختصاص دهند مگر آنکه ذخایر دیگری از غذا در اختیار داشته باشند.*

علاوه بر این، نه‌کشاورزی و نه رمداری قادر نیستند، بلافاصله غذای لازم برای زندگی ایل را تأمین کنند؛ در نتیجه به‌یک ذخیره مواد غذایی که بتواند در فاصله زمانی بین کاشت و برداشت بمصرف برسد، احتیاج است. باین دلایل، نه‌کشاورزی و نه رمداری اولیه، هیچ‌یک نمیتوانستند از ابتدا بعنوان نظام تولیدی اصلی يك اجتماع پذیرفته شوند. مرحله به‌مرحله ظاهر

* «گهلن» (Gehlen) اشاره می‌کند، «کشاورزی... يك انضباط نفس سخت را ایجاب می‌کند که بطور خود بخود و از تنها آگاهی به‌کار بردن از ناشی نمیشود» باین دلیل، نویسنده مردد است که آیا حراست از اولین محصولات، از طریق منحصرأوقف کردن آنها به‌هدف‌های مذهبی انجام می‌گرفته‌است یا نه.^{۱۷}

میشوند، یعنی ابتدا، نسبت به شکار و جمع آوری میوه، فعالیت‌های ثانوی تلقی میشوند و برای مدتی طولانی، حتی هنگامیکه اساس معیشت مردم را تشکیل میدهند، توسط اینگونه فعالیت‌ها، تکمیل میشوند.

عموماً تصور بر این است که پرورش حیوانات اهلی (آغاز: حدود ۱۰۰۰۰ سال قبل از میلاد) دیرتر از اولین تلاش‌ها برای یک کشاورزی مرتب و مداوم (آغاز: حدود ۱۵۰۰۰ سال قبل از میلاد) انجام گرفته است، گرچه این دو فعالیت ممکن است بطور همزمان ظاهر شوند و یاد مورد بعضی مردمان، ترتیب آن حتی برعکس باشد^{۱۸}. ابتدائی‌ترین شکل کشاورزی - که امروزه نیز توسط بعضی مردمان آفریقا و اقیانوسیه انجام میگیرد - عبارتست از خراشیدن سطح خاک توسط چوب تیز یا کندن آن بوسیله کج بیل. از آنجا که اینگونه روش‌های کشت و زرع، بسرعت خاک را بی‌قوه می‌کند، لازم می‌آید زمینی که اینچنین کشت شده، پس از چند سال ترك شود و زمین جدیدی مورد استفاده قرار گیرد. مردمان متعددی، مثلاً ایلات کوه‌نشین هند، زمین جدید برای کشت و زرع را از طریق سوزاندن جنگل بدست می‌آورند و باین ترتیب، خاکستر آن نیز نوعی کود طبیعی را برایشان فراهم می‌آورد^{۱۹}.

انقلاب نوین سنگی، برای اولین بار پس از آغاز بشریت، تولید وسائل معیشت را تحت کنترل مستقیم انسان در می‌آورد؛ و این اهمیت اصلی آن است. جمع آوری میوه، شکار و ماهیگیری روش‌های منفعل تهیه غذا هستند. این روش‌ها، از مقدار منابعی که طبیعت در یک خطه در اختیار انسان قرار داده است میکاهند یا حداقل، آنرا در همان سطح باقی می‌گذارند. لیکن کشاورزی و رمه‌داری روش‌های فعال تهیه غذا هستند زیرا منابع طبیعی در دسترس بشر را افزایش میدهند و منابع جدیدی ایجاد می‌کنند. باصرف همان مقدار کار، مقدار غذایی که در اختیار انسان قرار میگیرد، میتواند ده برابر افزایش یابد. باین ترتیب، این روش‌ها افزایش عظیمی در بار آوری اجتماعی کار انسان بوجود می‌آورند.

انقلاب نوین سنگی، برای پیشرفت ابزار نیز، عاملی قوی است.

این انقلاب، با ایجاد يك اضافه محصول مداوم، امکان میدهد تا گروهی از صنعتگران حرفه‌ای بوجود آیند.

«شرط اولیه برای شکل‌گیری توانائی‌های حرفه‌ای (فنی) آنست که بتوان از اوقاتی که صرف تولید وسایل معیشت میشوند، ساعات معینی را به فراغت اختصاص داد»^{۲۰}.

علاوه بر این، آغاز کشاورزی و پرورش حیوانات اهلی منجر به اولین تقسیم عظیم اجتماعی کار میشود: مردمان شبان در کنار مردمان کشاورز ظاهر میشوند.

بدون شك باید پیشرفت قاطع ناشی از پرداختن به کشاورزی را به زنان نسبت داد. علاوه بر اسطوره‌ها و افسانه‌های بشمار*، نمونه مردمانی که هنوز بصورت کشاورزان اولیه زندگی می‌کنند ثابت می‌کند، زنان - که در جامعه اولیه به جمع‌آوری میوه میپردازند و نزدیک محل سکونت میمانند - اولین کسانی بودند که دانه‌های میوه‌جات جمع‌آوری شده را کاشتند تا تادارک غذا برای قبیله را تسهیل کنند. حتی زنان ایل‌هندی «وینباگو» (Winnebago) مجبور بودند برنج و ذرت مخصوص بذرافشانی را پنهان کنند، زیرا در غیر اینصورت ممکن بود مردان آنها را بخورند. میان ایلات متعدد، در رابطه نزدیک با پیشرفت کشاورزی توسط زنان، ادیانی ظاهر میشوند که مبتنی بر پرستش الهه‌های حاصلخیزی و باروری هستند*.* نهاد مادر سالاری نیز - که وجودش را در میان مردمانی در همان سطح از پیشرفت اجتماعی، امروزه هم میتوان نشان داد - مربوط به نقشی میشود که زنان در ایجاد کشاورزی ایفای میکنند. «سامنر» (Sumner) و «کلر» (Keller) و «کریته‌هایشل‌هایم» (Heichelheim - Kritz) ^{۲۴} لیستی از تعداد بسیار زیادی نمونه‌های ثابت شده مادر سالاری در میان مردمان کشاورز اولیه را ارائه کرده‌اند.

* «باتاک» [Batak] به شوخی زنی را «پازیکادونگ» [Pasigadong] -

یعنی وسیله بدست آوردن Gadong یا غذا - خطاب می‌کند...^{۲۱}

* بحقیقت باید با مطالب ذیل که از «رابرت گریوز» (Robert Graves)

←

سازمان تعاونی کار

«هابهاوس» (Hobhouse)، «ویلر» (Wheeler) و «گینسبرگ» (Ginsberg) شیوه تولید همه مردمان اولیه‌ای را که در آغاز قرن بیستم، همچنان بزندگی ادامه میدادند، مطالعه کردند. آنها دریافتند که همه قبایلی که نوع بسیار بدوی کشاورزی و رمه‌داری را می‌دانند - و محققاً همه مردمانی که در سطح پائین تری از پیشرفت اقتصادی باقی مانده‌اند - از کاربرد فلزات اطلاعی ندارند و در کوزه‌گری و بافندگی از تکنیک بسیار خامی استفاده می‌کنند.

مدارك باستانشناسی، نتایج قوم‌نگاری فوق را تأیید می‌کنند. در دوره نوین سنگی، در اروپا، تنها ابتدائی‌ترین انواع کوزه‌گری رامی‌یابیم. بین هزاره‌های ششم و پنجم قبل از میلاد، در هندوستان، چین شمالی و افریقای شمالی و غربی ردپاهائی از جوامعی می‌یابیم که مشابه



است؛ «باقضاوت بر اساس مصنوعات هنری و اسطوره‌ها میتوان گفت که همه اروپا در دوران نوین سنگی، نظام هماهنگ و قابل توجهی از ایده‌های مذهبی داشت که مبتنی بر مادر-اله‌های بود با چند عنوان که در سوره و لیبی نیز شناخته شده بود. اروپای باستان، هیچ خدائی نداشت. «اله بزرگ، بامرگ، و تنهیر ناپذیر و قادر مطلق بود؛ در تفکر مذهبی، مفهوم پدری وارد نشده بود. اله بزرگ، معشوقه‌هایی میگرفت، اما برای لذت، نه برای آنکه فرزندانش پدری داشته باشند. مردان از مادر شاه می‌ترسیدند، با عشق می‌ورزیدند و از او اطاعت میکردند؛ اجاقی که وی در یک غار یا کلبه در کنار آن می‌نشست، اولین مرکز اجتماعی‌شان بود و مادری، راز اصلی‌شان»^{۲۲}. نویسنده هندی «دبپراساد چاتوپادھیایا» (Chattopadhyaya - Debiprasad) بر اساس تاریخ و ادبیات کشورش، تجزیه تحلیلی گسترده‌ای از وابستگی بین نقشی که زنان بعنوان اولین کشت‌کنندگان زمین بعهد داشتند - یعنی مادر سالاری - و پرستش جادویی-مذهبی اله‌های حاصلخیزی و باروری انجام داده است.^{۲۳}

جوامع اروپائی در دوره نوین سنگی هستند ۲۵. عدم وجود کوزه گری یا بافندگی پیشرفته، دال بر وجود نداشتن يك گروه كاملاً مستقل از صنعتگران است. اضافه محصول کشاورزی و رمه داری که جامعه در این مرحله در اختیار دارد، هنوز امکان نمیدهد که صنعتگر بطور کامل خود را از وظیفه تولید غذای خود معاف کند.

باین ترتیب، حتی امروز در روستای چینی «تایتو» (Taitou):

«هیچیک از صنعتگران... زندگی خود را بطور کامل از محل حرفه خود تأمین نمی کنند... همه بناها، نجارها، بافندگان، کارگران کارگاههای کوچک ریخته گری، معلم روستا، جالیزبان و مقامات متعدد روستا، بهنگام فصول کاشت و برداشت، یا هروقت که درگیر کار حرفه ای شان نباشند، همراه با خانواده هایشان روی زمین خودکار می کنند.» ۲۶

جامعه در این مرحله، درست مانند مراحل ابتدائی تربیشرفت اقتصادی، مبتنی بر سازمان تعاونی کار باقی می ماند. اجتماع به کار هر یک از اعضایش نیاز دارد. و هنوز آنقدر اضافه محصول تولید نمی کند که برای ایجاد مالکیت خصوصی، بدون آنکه بقای کل اجتماع را به خطر اندازد، کافی باشد. عرف و مجموعه قوانین ایل، با هر نوع انباشت فردی که بیش از حد متوسط باشد، مخالفت میورزد. تفاوت های موجود در مهارت تولیدی افراد، در توزیع منعکس نمی شوند. چنین مهارتی، برای تملك محصول کار فردی، حقی ایجاد نمی کند؛ این قانون، همچنین، در مورد کارهایی که به سعی و کوشش بیشتری نیاز دارند نیز صادق است ۲۷.

«برنارد میشکین» (Bernard Mishkin) می نویسد: «توزیع در ایل (مائوری)، (Maori) اساساً تحت حکومت يك هدف است. تأمین نیازهای اجتماع. مادام که در انبار اجتماع ذخیره ای وجود دارد، هیچکس گرسنگی نمی کشد» ۲۸.

نهادهای خاصی - مثل مبادله هدایا با تشریفات، و سازمان دادن جشن ها پس از برداشت محصول - شکل گرفتند تا تقسیم منصفانه مواد غذایی

و سایر محصولات ضروری را در میان همه اعضای اجتماع تأمین کنند. «مارگارت مید» (Margaret Mead) بهنگام توصیف جشن‌هایی که در میان مردم «پاپوئی» (Papuan) «آراپش» (Arapesh) مرسوم است، خاطر نشان می‌سازد که این نهاد «برای جلوگیری از انباشت ثروت توسط هر فرد بدون تناسب با ثروت دیگران، واقعاً تدبیر بسیار مؤثری است»^{۲۹}.

در همین مورد، «ژرژ بالاندیه» (George Balandier) درباره ایلات «باکانگو» (Bakango) در ناحیه استوایی افریقا می‌نویسد:

«یک نهاد مانند نهادی که «مالاکی» (Malaki) خوانده می‌شود، این وضعیت مبهم را روشن می‌کند. در آغاز، این کار درونمایه جشن سالانه‌ای بود که (در فصل خشک) وحدت خویشاوندی را با احترام گذاشتن به نیاکان، می‌ستود و تحکیم اتحادها را ممکن می‌ساخت... در این مراسم، مقداری چیزهای خوب که در خلال سال جمع شده بودند، بطور دسته جمعی، در فضائی از جشن و سرور مصرف می‌شدند. صرفه جوئی و عقل معاش، در قالب تجدید روابط نسبی و اتحاد عمل می‌کرد و مورد حمایت سران قوم نیز قرار می‌گرفت. «مالاکی» با دوره‌های منظم و مقدار ثروتی که لازم داشت، بعنوان یکی از نیروهای محرکه و تنظیم کننده اقتصاد «باکانگو» عمل می‌کرد... این نهاد، گواه بر لحظه‌ای از تکامل اقتصادی است (و یافتن تاریخش آسان نیست) که اضافه محصول، انسانها را با مسائل جدیدی مواجه ساخته بود: محصولاتشان، بین آنها قرار گرفته و نظام روابط شخصی را بهم ریخته بود»^{۳۰}.

«جیمز سوان» (James Swann) در توصیف سنن بومیان دماغه «فلاتری» (Flattery) (ایالت واشنگتن آمریکا) می‌گوید که هر کس مقدار زیادی مواد غذایی، بهر شکل، تولید کرده باشد، عرفاً عده‌ای از همسایگان یا اعضای فامیلش را دعوت می‌کنند تا بیایند و آنها را با هم بمصرف برسانند. اگر یک بومی ذخیره کافی و زیادی از مواد غذایی جمع کرده باشد، باید یک میهمانی بدهد و این میهمانی تا زمانی که ذخیره غذا تمام شود،

ادامه می‌یابد^{۳۱}. این نوع جامعه، بر کیفیت انسجام اجتماعی تأکید دارد و رقابت اقتصادی و جاه‌طلبی برای ثروت فردی را غیر اخلاقی تلقی می‌کند «سولومون آش» (Solomon Asch) که سنن بومیان «هوپی» (Hopi) را در محل، مورد مطالعه قرار داده است می‌نویسد:

«با همه افراد باید یکسان رفتار شود؛ هیچکس نباید برتری‌پست‌تراز دیگری باشد. شخصی که تمجید شود یا خود را بستاید، خودبخود در معرض رنجش و انتقاد دیگران قرار می‌گیرد... غالب مردان «هوپی»، ریاست را نمی‌پذیرند... در این مورد، بازی بچه‌ها نیز بهمان اندازه آموزنده است. از همان منبع شنیدم که کودکان، از بزرگ و کوچک، هرگز باینکه در بازی شماره نگه‌دارند علاقمند نیستند. مثلاً ممکن است ساعت‌ها توپ بازی کنند، بدون آنکه بدانند چه کسی برنده یا بازنده است. و باین بازی، فقط باین دلیل که از خود بازی لذت می‌برند، ادامه می‌دهند...»^{۳۲}

سازمان تعاونی کار، از یکسو بمعنای آنست که فعالیت‌های اقتصادی معینی -- مثل ساختن کلبه‌ها، شکار حیوانات بزرگتر، ساختن گذرگاه‌ها، بریدن درختان، پاکسازی زمین‌های جدید -- بطور دسته‌جمعی و مشترک انجام می‌گیرند و از سوی دیگر بمعنای کمک‌متقابل در زندگی روزمره بین خانواده‌های مختلف است. مردم‌شناس آمریکائی «جان پرووینس» (John.H. Province) چنین نظام کاری را در ایل «سیانگ دیاک» (Siang Dyak) که در «بورنو» (Borneo) زندگی می‌کنند توصیف کرده است. همه اعضای ایل از جمله: کتر-جادوگر ایل، متناوباً روی شالیکاری خود و شالیکاری خانواده دیگر کار می‌کنند. همه به شکار و جمع‌آوری هیزم می‌روند و همه، کارهای خانه را انجام می‌دهند^{۳۳}.

«مارگارت مید» نظام مشابهی را توصیف می‌کند که در میان مردمان «آراپش»، که در کوهستانهای «گینه جدید» زندگی می‌کنند، متداول است^{۳۴}. سازمان تعاونی کار، بشکل خالصش باین معناست که هیچ شخص بالنی که به حد رشد رهنیده باشد، از شرکت در کار خودداری نمی‌کند و نتیجتاً،

دال بر عدم وجود يك «طبقه حاکم» است. کار، توسط اجتماع و براساس عرف و مناسک باستانی و مبتنی بردانش عمیق به محیط طبیعی (آب و هوا، ترکیب خاک، خصوصیات شکار و غیره) برنامه ریزی میشود. رئیس، اگر وجود داشته باشد، تجسم این مناسک و سنن است و خود، آنها را بطور صحیح و کامل، انجام میدهد.

کار تعاونی، در طول صدها (اگر نه هزارها) سال و در سراسر روند کند فروپاشی اجتماع روستائی ادامه می یابد^{۳۵}. باید تأکید کنیم که سنت انجام دادن اشتراکی کارها، که بعدها در جوامع طبقاتی دیده میشود، بدون تردید منشأ بیگاد (corvée) است، یعنی کار اضافی و بی مزدی که بنمایندگی از طرف دولت، معبد یا خداوند انجام میشود. در مورد چین، سیر تکاملی این کار از يك فرم به فرمی دیگر، کاملاً روشن است.

«مرویل هرسکوویتس» (Merville J. Herskovits) مورد گذار بسیار جالبی را در این مورد در «داهومی» (Dahomy) ذکر می کند^{۳۶}. کار اشتراکی، «دوکپوه» (Dòkpwê)، معمولاً برای هر خانواده بومی انجام میگردد، اما برخلاف سنت و برخلاف گفته های رسمی، به تقاضای يك خانوار نسبتاً موفق، زودتر از تقاضای يك خانوار فقیر پاسخ داده میشود. علاوه بر این، رئیس کارهای اشتراکی، عضوی از طبقه حاکم شده است و اهالی داهومی هم از این سیر اوضاع آگاهند و خودشان مطالب زیر را به «هرسکوویتس» گفتند:

«دوکپوه يك سنت باستانی است. قبل از آنکه شاهان وجود داشته باشند، این سنت وجود داشت. در روزگاران قدیم، رئیسی وجود نداشت و «دوکپوگا» (dòkpwêgâ) [هدایت و نظارت بر کار اشتراکی] در اختیار همه روستا بود. اعضای مذکر روستا، کار اشتراکی را بصورت امروز آن انجام میدادند و کشت زمین، بطور اشتراکی انجام میگرفت. بعدها، با آمدن رئیسها و شاهها، جدال بر سر قدرت آنها شروع شد...^{۳۷}»

از نظر «نادل» (Nadel) در شاه نشین نیجریه ای «نوب» (Nupe) کار اشتراکی که «اگبه» (egbe) خوانده میشود، اول (و مهمتر از بقیه کارها!)

روی زمین‌های رئیس‌ها انجام می‌شود؛ «ژوزف بوریلی» (Joseph Bourrily) سیرتکاملی مشابهی را در مورد «توئیزا» (touiza) که کار تعاونی در میان بربرها (Berbers) است، ذکر می‌کند.^{۳۸}

تصرف اولیه زمین

در لحظه‌ای که ایلات شروع به کشاورزی می‌کنند، معمولاً براساس خویشاوندی سازمان می‌یابند. بنظر میرسد قدیم‌ترین فرم سازمان اجتماعی، نوع تیره‌ای (herde) باشد، مانند فرمی که هنوز هم در میان بومیان اولیه استرالیا وجود دارد.

«تیره» مجموعه‌ای از اشخاص است که مشترکاً ناحیه معین و مشخصی از دیار را در اختیار می‌گیرند، اشغال می‌کنند و به بهره‌برداری از آن می‌پردازند. حقوق یک تیره بر سرزمینش را میتوان باین صورت خلاصه کرد که هیچیک از کسانی که عضو آن تیره نباشند، نسبت به محصولات حیوانی و نباتی و معدنی آن سرزمین حقیقی ندارد مگر به دعوت یا رضایت اعضای تیره.^{۳۹} سپس، خانواده بزرگ، طایفه (clan)، ایل بعنوان کنفدراسیونی از طوائف، و کنفدراسیون ایلات، فرم‌های طبیعی سازمان مردمان اولیه، در مرحله‌ای که به کار کشاورزی می‌پردازند، می‌باشند. ازینجهت، تعجب‌آور نیست که اشغال اولیه زمین و برقراری نوعی سلطه (مالکیت) بردیگری در درجه اول تحت تأثیر این فرم غالب سازمان اجتماعی هستند.

تا وقتی که مردم هنوز به مرحله کشاورزی متمرکز - کشاورزی همراه با کود و آبیاری - نرسیده‌اند، اشغال زمین معمولاً بصورت اشغال یک روستا توسط یک خانواده بزرگ - یعنی گروهی از مردان و زنان که از طریق خویشاوندی با هم پیوند می‌یابند - می‌باشد. «اودری ریچاردز» (Audrey I. Richards) می‌نویسد در رودزیای شمالی، مردم «بمبا» (Bemba) «در اجتماعات کوچکی زندگی می‌کنند و هر روستا بطور متوسط از ۳۰ تا ۵۰ کلبه تشکیل می‌شود... هر روستا یک واحد خویشاوندی است که تحت فرمان یک رئیس است...»^{۴۰} .

در میان بربرهای مقیم مراکش، «وضع معمولی، وضعیت ایلی نیست بلکه آن چیزی است که ما، به غلط، جزئی از يك ایل می‌نامیم [یعنی خانواده بزرگ]... همه اعضای این «جزء ایل» می‌گویند که نواده يك جدند و نام او را بر خود دارند»^{۴۱}. در کشورهای اسلاو در قرنهای ششم تا نهم، ایلات «هرکدام با طوائف خاص خود و بر زمینهای خود زندگی میکردند و هر طائفه برای خود، رئیس داشت»^{۴۲}.

«مارک بلوش» (Marc Bloch) پس از توصیف زندگی روستائی در فرانسه قرون وسطی نتیجه می‌گیرد: «بطور خلاصه، روستا و دشت‌هایش در اختیار يك گروه بسیار بزرگ و شاید... يك ایل یا يك طائفه است؛ خانه‌های روستائی با زمینش [manse فرانسوی، hide انگلیسی و Hufe آلمانی] به گروه‌های کوچکتر اختصاص می‌یابند. این مجموعه فرعی که خانه توأم با زمین، پوسته آنها تشکیل میداد، چه بود؟ با احتمال زیاد، این مجموعه، خانواده بود که با طائفه فرق می‌کند... و از نظر نوع، پدرسالاری است و باندازه کافی بزرگ هست که بتواند چندین زوج خویشاوند را دربرگیرد. در انگلستان کلمه hide مترادف با terra unius familiae لاتین است [یعنی زمین يك خانواده]»^{۴۳}.

«ادموند پرن» (Ch. Edmond perrin) بهنگام بحث از زندگی کشاورزی در «لورن» (Lorraine) تأیید می‌کند «روش‌های دوره مروونژ [Merovingian] نیز ثابت می‌کنند که زمین متعلق به خانه روستائی تنها توسط يك خانواده کشت می‌شد؛ در واقع، در قرن هفتم بدهیهای مستأجرانی که روی زمین‌های متعلق به کلیسا و پادشاه کار میکردند... توسط رئیس خانواده، و نه اعضای آن، محاسبه میشد»^{۴۴}.

باین ترتیب، خانواده بزرگ - یعنی طائفه - است که روستا را اشغال می‌کند و خانواده - بمعنای دقیق آن - است که مزرعه را می‌سازد. در این مرحله، کشاورزی اولیه در درجه اول بامسئله پاکسازی دوره‌ای زمین‌های جدید روبرو می‌شود این کار توسط تمامی روستا، بطور اشتراکی انجام میگرفت. نمونه‌های مردمانی که تا بامروز، در این مرحله از پیشرفت اقتصادی باقیمانده‌اند،

و همچنین تجلیلی که سرودهای چینی از اینکار میکنند، گواه بر این امر است. در چهارچوب سازمان اجتماعی کار، منطقی است که زمین قابل کشت که بطور اشتراکی پاکسازی میشود، در مالکیت جمعی بماند و در هر دوره، مجدداً توزیع شود. تنها باغ اطراف محل سکونت که فقط بوسیله خانواده پاکسازی میشود، یا درختان میوه‌ای که میکارند، مبین گرایش بسوی مرحله مالکیت خصوصی است. ۴۵ علاوه بر این، کلمه باغ (garden) بمعنای «مکان محصور» است، یعنی «دشتی که به روی دیگران بسته است» و این در مقابل دشت‌هایی است که در مالکیت جمعی اند و توسط حصارها از هم جدا نمیشوند.*

شواهد متعدد تاریخی و زبان‌شناسی، تخصیص و توزیع دوره‌ای زمین قابل کشت را از طریق قطعه‌بندی کردن، تأیید می‌کنند. در «لورن»، زمین‌های قابل کشت ابتدا sors (یعنی قطعات زمین) خوانده میشدند؛ در فلسطین عهد عتیق، زمین‌هایی که به قطعات توزیع می‌شدند نخله خوانده میشدند؛ این کلمه، بعدها معنای مالکیت بخود گرفت. این موضوع در مورد یونان باستان نیز صادق است ۴۷.

هنگامیکه با توسعه روش‌های پیشرفته تر کشاورزی، ناحیه زیر کشت تثبیت شد و پاکسازی دسته جمعی زمین جدید در زندگی روستا دیگر نقش مهمی نداشت، مالکیت خصوصی آغاز به ظهور کرد. حتی در آنموقع هم، مادام که اجتماع روستائی فروپاشیده بود، مالکیت اشتراکی باستانی، به شکل‌های مختلف باقی بود. یک سوم روستا - در کنار خانه‌ها و باغ‌ها از یک طرف و دشت‌های قابل کشت از طرف دیگر - اساساً از مراتع و جنگل‌ها تشکیل میشد که در مالکیت جمعی باقی ماندند. حق چریدن رمه همه اعضای جامعه، یعنی حق استفاده از همه دشت‌ها قبل از شروع کشت؛ حق دانه چینی و جمع کردن ته مانده درو پس از برداشت محصول؛ حق ساختن و استفاده اشتراکی

* وقتیکه سلسله «تانگ» (Táng) در چین، بکمک یک شورش دهقانی بقدرت رسید (۶۱۸ میلادی) نظام توزیع مجدد و دوره‌ای زمین قابل کشت را مجدداً برقرار ساخت، اما باغ‌ها را (که در حدود یک پنجم همه زمین‌های هر مزرعه بودند) بعنوان ملك موروثی خانواده‌های دهقانی، باقی گذارد. ۴۶

از آسیاب‌ها و چاه‌ها؛ ساخت روستا بعنوان يك واحد که بطور دسته جمعی مسئول پرداخت مالیات‌هاست؛ ادامه یافتن سنن مبتنی بر کمک متقابل؛ حق ایجاد مزارع جدید در قسمت‌های پاکسازی شده جنگل؛ همه این پدیده‌ها نشان می‌دهند که برای قرن‌ها، يك انسجام جمعی قوی در زندگی روستا ادامه می‌یابد؛ انسجامی که ریشه‌هایش در عمق مالکیت اشتراکی زمانهای قدیم است.

در اینجا، امکان آن نیست که همه منابعی را که وجود مالکیت اشتراکی زمین را در میان همه مردمان متمدن در مرحله معینی از تکامل کشاورزی‌شان، تأیید می‌کنند، بیاوریم؛ فقط بطور خلاصه، بعضی از منابع اصلی را ذکر می‌کنیم. «یوشیتومی» (Yoshitomi)، يك اجتماع روستائی ژاپنی بنام «مورا» (mura) را توصیف می‌کند. «یوزوبورو تاکه‌کوشی» (Yosoburo Takekoshi) در اثر عظیمش تحت عنوان جنبه‌های اقتصادی تاریخ تمدن در ژاپن، مالکیت اشتراکی زمین همراه با تقسیم آن به قطعات را، در زمانهای باستان تشریح می‌کند. دکتر «بونک» (Dr. J. H. Boeke) می‌نویسد در اندونزی «اجتماع روستائی نشان‌دهنده اجتماع اصلی است». «ویتفوجل» (Wittfogel) نظام «تسین‌تین» را در مورد تقسیم مزارع روستاهای چینی به نه مربع، تجزیه تحلیل کرده و به اجتماع روستائی ای پی برده است که نیاکانش، زمین را بطور جمعی تخصیص میداده‌اند.^{۴۸} اثر پروفسور «دیگمانس» (Dyckmans) درباره امپراتوری باستانی فراعنه مصر، آشکارا اظهار می‌دارد که در آنجا، زمین در اصل در تملک طائفه بود و ملك متصرفی، بطور دوره‌ای توزیع مجدد میشد. پروفسور «ژاک پیرن» (Jacques Pirenne) همین موضوع را در کتاب تاریخ نهادها و قانون خصوصی در مصر باستان ذکر می‌کند^{۴۹}. «ژاک ولرس» (M. Jacques Weulersse) در تشریح نظام کشاورزی مردم عرب بنام علوی‌ها (Alaouites)، حتی امروز نیز در میان نشان ردپاهائی از مالکیت جمعی یافته‌است که قبلاً، در سراسر دنیای اسلام، غالب بود:

«روستاهائی مشاع خوانده میشوند که در آنها، کل زمین، بطور دسته

جمعی به تمام اجتماع روستائی متعلق است. هیچیک از اعضای اجتماع روستائی، زمینی از آن خود ندارد، بلکه فقط نسبت به کل سرزمین، حق دارد. این حق، وقتیکه توزیع مجدد دوره‌ای زمین ...، معمولا هر سه سال یکبار، انجام گیرد، برای او سهم معینی از زمین را تضمین می‌کند»^{۵۰}.

نشریه نیمه رسمی «پرسی افریقا» در مورد افریقای مرکزی و شرقی می‌نویسد:

«درست است بگوئیم که در مورد سراسر آن قسمت از افریقا که به بحث ما مربوط میشود، درباره زمین یک تصور غالب وجود دارد و آن اینست که زمین، مایملک جمعی ایل یا گروه است»^{۵۱}.

«ریموند فرث» در بحث از اقتصاد «پولینزی» (Polynesian) «تیکوپیا» به «مالکیت سنتی باغ‌های میوه توسط گروه‌های خویشاوند»^{۵۲} اشاره می‌کند. تحقیقات تاریخی، وجود مالکیت جمعی زمین را در نقاط ذیل تأیید می‌کنند: در یونان دوره هومر؛ در مادک ژرمنی؛ در روستای «آزتک» (Aztec) باستان؛ در روستای هند باستان در زمان نوشته‌های بودائی؛ در روستای «اینکا» (Inca) که کشتزارهای شخم زده را «سپسل پاشا» (Sapsi-pacha) می‌نامند، یعنی «زمینی (pacha) که به همه متعلق است»؛ در روستاهای امپراتوری بیزانس، بویژه در مصر، سوریه، تراس (Thrace)، آسیای صغیر و شبه جزیره بالکان، قبل از استقرار اسلاوها؛ در روسیه باستان با اجتماع روستائی‌اش که «اوبشینا» (Obshchina) خوانده میشد؛ در میان اسلاوهای جنوبی، لهستانی‌ها، مجارها و غیره. علاوه بر این، «سرژرالد کلاوزن» (Sir Gerald Clausen) در تحقیقی که برای «سازمان غله و کشاورزی» (F. A. O) انجام داده است تأیید می‌کند که در آغاز، کشاورزی در همه جا در چهارچوب یک نظام ارضی مبتنی بر مالکیت اشتراکی، با توزیع مجدد و دوره‌ای زمین، انجام میگرفت.^{۵۳}

کشت زمین آبیاری شده؛ گهواره تمدن

کشاورزی، ابتدا خام و نامرتب بود؛ انسان نمیدانست حاصلخیزی

خاك را چگونه محافظت كند. كشف آبیاری و تأثیر آیش‌بندی زمین، تکنیک کشاورزی را كاملاً دگرگون ساخت.

نتایج این انقلاب در کشاورزی، بی‌شمار بودند. پرورش حیوانات اهلی و آغاز کشاورزی، انسان را قادر کرده بودند که کنترل وسائل معیشت را در دست گیرد. آیش‌بندی مرتب زمین، و مهم‌تر از آن، عمل آبیاری—که همراه با بکار گرفتن حیوانات بارکش بود—بشر را قادر ساخت که برای خود اضافه‌محصول مداوم و قابل توجهی از مواد غذایی را، که فقط وابسته به کار خود او بود، تضمین کند. هردانه‌ای که در بین‌النهرین کاشته میشد، به‌نگام برداشت صد برابر میشد.^{۵۴}

وجود این اضافه‌محصول مداوم مواد غذایی، به تکنیک‌های حرفه‌ای امکان داد تا مستقل شوند، تخصص یابند و کامل گردند. جامعه توانست هزاران انسانی را که دیگر مستقیماً در تولید مواد غذایی شرکت نمی‌کردند، تأمین کند. شهرتوانست ازده جدا شود. و تمدن متولد شد.

یونانیان باستان زمان «هومر»، تمدن را بعنوان حاصل کشاورزی تلقی می‌کردند.^{۵۵} چینیان دوره کلاسیک، «اختراع» کشاورزی و تجارت و تمدن را به امپراتور افسانه‌ای خود «چن-نونگ» (Chen-Nung) نسبت میدادند.^{۵۶} جالب است یادآور شویم که در روایات «آزتک»، منشأ سعادت مردم در پیامی است که يك كشیش عالیمقام در رؤیا دریافت کرد؛ پیامی که «دستور داد مکزیک‌ها بر رودخانه‌ای که دوردامنه يك تپه جریان داشت، سد ببندند تا آب بر تمام دشت سوار شود»^{۵۷}. علاوه بر این نمونه‌های محدود، «هایشل‌هایم» مورخ، ابائی ندارد که، با توجیه و دلیل، بگوید که کشاورزی، بنیاد همه تمدن‌ها تا سرمایه‌داری مدرن بوده است.^{۵۸} و دایرة‌المعارف امریکائی علوم اجتماعی می‌گوید:

«تاریخ و باستان‌شناسی تاکنون نشان داده‌اند که هیچ تمدن بزرگی وجود ندارد که تا حد زیادی متکی بر یکی از این سه‌دانه [گندم، ذرت، و برنج] نبوده باشد»^{۵۹}.

گذار به کشاورزی همراه با آبیاری، و ظهور زندگی شهری که حاصل آن بود، در نقاط متعددی از جهان که شرایط طبیعی امکان میداد، بسوز کرد. هنوز مشکل است مشخص کنیم در میان مردمان مختلف، این تکامل تاجچه حد مستقل نسبت به یکدیگر انجام گرفت؛ اما بنظر میرسد این استقلال، در مورد بعضی از آنان وجود داشته است. مراحل متوالی پیشرفت کشاورزی از طریق آبیاری زمین، توسعه اضافه محصول مداوم و زیاد مواد غذایی، پیشرفت تخصص حرفه‌ها و سربر آوردن شهرها را در نقاط ذیل می‌بینیم: در هزاره پنجم قبل از میلاد، در دره نیل و دره دجله و فرات؛ در هزاره چهارم قبل از میلاد در دره «هوانگ هو» در چین، در ایران و در جزیره قبرس؛ در هزاره سوم قبل از میلاد در دره «هندو» در آسیای مرکزی و در جزیره «کرت»؛ در هزاره دوم قبل از میلاد در سرزمین اصلی یونان، در آنا تولی، در دره دانوب و در «سیسیل»؛ در هزاره اول قبل از میلاد در ایتالیا و عربستان جنوبی (شاه نشین «مینه آ» * [Minea] و تمدن «سابائی» [Sabaeen])؛ در هزاره اول بعد از میلاد در افریقای غربی (تمدن‌های غنا، مالی و «سانگای» [Sanghai] در دره‌های نیجر و سنگال) و همچنین در آمریکا (در مکزیک، گواتمالا و پرو).

انقلاب ذوب فلز

انقلاب کشاورزی تا حد زیادی با پایان عهد سنگ‌های صیقلی همزمان بود. انسان، که از بردگی حقیر کننده گرسنگی رهایی یافته بود، توانست کیفیت درونی اش را در مورد کنجکاو و آزمایش‌های تکنیکی توسعه دهد. مدت‌ها بود که آموخته بودند برای ساختن کوزه و ظروف، میتوان انواع خاصی از گل رس را در آتش پخت. با قرار دادن انواع مختلف سنگ‌ها در آتش، فلزات و ظرفیت چشمگیر آنها را برای ساختن ابزار کشف کردند. کشف مس (در هزاره ششم قبل از میلاد در دره دجله و فرات و همچنین در دره نیل)،

* از نظر ریشه لغوی، Minea به معنای «آب چشمه» است. ۶۰ در همین دوره،

آلمان و «گول» (Gaul)، با استفاده از روش آتش‌بندی، به تمدن راه گشودند.

کشف قلع، و سپس یافتن ترکیب متناسبی از ایندو بنام برنز (در هزاره سوم قبل از میلاد در مصر، بین النهرین، ایران و هندوستان)، و بالاخره کشف آهن (در حدود ۱۳۰۰ قبل از میلاد، در میان «هیتیت‌ها» [Hittites] پس از کاربرد پراکنده آن در میان ساکنان سواحل دریای سیاه) مهمترین مراحل این انقلاب تکنیکی بشمار می‌آیند.

اثرات انقلاب ذوب فلز، در درجه اول در قلمرو خودکشاورزی، که همچنان، فعالیت اقتصادی اصلی جامعه را تشکیل میداد، حائز اهمیت بود. با ورود ابزار فلزی در کشاورزی، بخصوص خیش فلزی، بکار گرفتن نیروی حیوانات بمنظور بارکشی و کشیدن، ضروری شد و بارآوری کارکشاورزی، خیز دیگری به جلو برداشت. بکار بردن گاو آهن، کشاورزی وسیع و ظهور شهرها را روی خاک‌های سخت اروپا در قرن‌های هشتم و هفتم قبل از میلاد میسر ساخت. ۶۱ در قرن هشتم میلادی در ژاپن، بکار گرفتن ابزار فلزی امکان داد تا نواحی زیرکشت، وسعت قابل توجهی بیابند و در نتیجه، جمعیت افزایش چشمگیری یافت. ۶۲

باین ترتیب، شرایط مادی لازم برای ترقی تکنیک‌های حرفه‌ای وجداشدن شهر از ده بوجود آمد. رشد جمعیت، که نتیجه بهبود همه جانبه وضع زندگی بود*، نیروی کار بیشتری فراهم آورد. افزایش اضافه محصول مواد

* در مورد هر نوع زندگی، این افزایش جمعیت عینی‌ترین شاخص پیشرفت است. «راتزل» (Ratzel) جغرافی‌دان ۶۳، جدول زیر را در مورد تراکم جمعیت در رابطه با طرق مختلف زندگی در آغاز قرن بیستم، ارائه میدهد. این جدول را اندکی ساده کرده‌ایم:

تعداد ساکنین در هر مایل مربع

قبایل شکارچی و ماهیگیر در قسمت‌های

۰/۱-۰/۳

حاشیه‌ای دنیای مسکونی (اسکیموها)

قبایل ماهیگیر و شکارچی ساکن جلگه‌های

۰/۱-۱/۵

بیدرخت («بوش‌من‌ها» Bushmen، بومیان اولیه

استرالیا، «پاتاگونی‌ها» Patagonians)



غذائی، وسائل معیشت این نیروی کار شهری را عرضه می‌کرد. فلزات نیز، برای کار این صنعتگران، ماده خام اصلی را تشکیل می‌دادند. حرفه فلزکاری که ابتدا، اساساً یک تکنیک ساختن اشیاء تجملی و تزئینی بود، بعدها در



- قبایل شکارچی با کشاورزی بسیار اولیه («دیاکها»
Dyaks، «پاپوئی‌ها» **Papuans**، قبایل هندی مقیم
 تپه‌ها، فقیرترین قبایل سیاه) ۱-۲۰
- قبایل ماهیگیر مقیم سواحل دریاها یا کنار
 رودخانه‌ها (بومیان امریکائی شمال غربی، مردمان جزایر
 کوچک «پولینزی» **Polynesy** و غیره) تا ۱۰۰
 شبانان چادر نشین و کوچگر ۴۰-۱۰۰
- کشاورزان، با آغاز صنعتگری و دادوستد (افریقای
 مرکزی، مجمع‌الجزایر «مالای» **Malay**) ۱۰۰-۳۰۰
 چادر نشینان با کشاورزی («کردوفان»
Kordofan، پارس، «سنار» **Sennaar**) ۲۰۰-۳۰۰
- مردمانی که کشاورزی گسترده دارند (کشورهای
 مسلمان آسیای غربی، سودان، کشورهای اروپای شرقی)
 قبایل ماهیگیری که کشاورزی هم می‌کنند (جزایر
 اقیانوس آرام) ۵۰۰ تا
- مناطق که کشاورزی متمرکز دارند (مردمان
 اروپای مرکزی) ۲۰۰۰
- مناطق ازاروپای جنوبی که در آنها کشاورزی
 بطور متمرکز انجام می‌گردد ۴۰۰۰
- مناطق از هندوستان که کشاورزی با آبیاری
 انجام میشود بیش از ۱۰۰۰۰
- مناطق از اروپای غربی که صنعت در مقیاس
 وسیع انجام می‌گیرد بیش از ۱۵۰۰۰

ساختن انواع ابزار و اسلحه تخصص یافت. صنعتگری، با کار فلزگر (Smith)*، استقلال نهائی خود را یافت.

تولید انباشت

کشاورزی ای که میتواند بارآوری خاک را حفظ کند و بآن بیفزاید، اضافه محصول مداومی از مواد غذایی، که یک اضافه محصول اجتماعی اساسی است، بوجود میآورد. این اضافه محصول نه فقط اساس تقسیم اجتماعی کار، جدائی صنعتگری از کشاورزی، و جدائی شهرزده است، بلکه اساس تقسیم جامعه به طبقات نیز میباشد.

مادام که جامعه آنقدر فقیر است که نمیتواند اضافه محصول مداومی انباشت کند، نابرابری اجتماعی نمی تواند در مقیاس وسیعی توسعه یابد. تا به امروز، در کشورهای «لوان» (Levant)، در عین حال که در زمین های حاصلخیز، حق مالکیت اربابان تثبیت شده است و از دهقان، نصف و یا حتی بیش از نصف محصولش را می گیرند، اما در زمین های کوهستانی «محصول آنقدر کم است که زمین نمیتواند بار دوگانه سهم ارباب و سهم بر را تأمین کند»^{۶۵}.

* در اروپای قرون وسطی، فلزگر (Smith) بعنوان اولین صنعتگری که بطور حرفه ای برای بازار کار می کند، ظاهر میشود. کلمه لاتینی Faber (= Smith) و کلمه آلمانی Schmied (= Smith) در اصل، دقیقاً بمعنای «صنعتگر» بودند.^{۶۴} اما اروپای غربی و مرکزی، در عصر برنز، شاهد ظهور تمدن شهری نبود؛ در اینجا، تنها گاو آهن بود که اضافه محصول زیادی بوجود آورد. لیکن در امریکای مرکزی، شرایط آب و هوا و تراکم کم جمعیت، قبل از استفاده از ابزار فلزی، طلوع تمدن را میسر ساخت. این استثنائات نیز نشان میدهند که تولید و تمرکز اضافه محصول اجتماعی زیاد، در واقع شرط اصلی ظهور تمدن میباشد. البته تفاوت های شرایط محیط طبیعی بالاجبار تفاوت های در روش های تولید این اضافه محصول، و تفاوت های در مورد دوره ای که مردمان مختلف، این اضافه محصول را بدست میآورند، بدنبال دارد.

«در شرایط اولیه، [برده داری] وجود ندارد. در زمانی که یک جفت دست فقط می تواند باندازه مصرف یک دهان، و نه بیشتر، تولید کند، اساس اقتصادی برده داری فراهم نیست. برده داری زمانی بوجود می آید که ثمرات برهم انباشت شونده کار را بتوان ذخیره کرد، یاد کارهای بزرگ ساختمانی ادغام نمود»^{۶۶}.
 «هابهاوس» (Hobhouse)، «ویلر» (Wheeler) و «گینس برگ» (Ginsberg) پس از بررسی نهادهای اجتماعی ۴۲۵ قبیلۀ ابتدائی، باین نتیجه رسیده اند که در میان مردمانی که کشاورزی و رومه داری را نمیدانستند، برده داری بهیچوجه وجود نداشته است. ایشان آغاز برده داری را، در میان یک سوم مردمانی که به مرحله شبنانی یا مراحل اولیه کشاورزی رسیده بودند و تعمیم برده داری را، در مرحله کشاورزی پیشرفته، یافتند. «داریل فورد» (C. Darryl Forde)، سی سال بعد به نتایج مشابهی رسید.^{۶۷}

بمحض آنکه اضافه محصول قابل توجهی شکل گرفت، این امکان بوجود می آید که یک قسمت از جامعه کار مولد را کنار بگذارد و فراغت را، به خرج بقیۀ جامعه، بدست آورد* . استفاده از زندانیان جنگ یا اسرا، از هر نوع، بعنوان برده، یکی از روشهای بسیار رایجی را تشکیل میدهد که ابتدا جامعه توسط آن به طبقات تقسیم میشود (در «پولیتزی» برای برده کلمه «Tangata-Tana» را بکار میبرند که بمعنای «مردی که با جنگ بدست آمده است» میباشد^{۶۸}). شکل دیگر این تقسیم اولیه جامعه، تحمیل پرداخت خراج به قسمتی از جامعه است.

* مسلماً این فقط یک امکان است؛ این نیز ممکن است که وقت فراغتی که باین ترتیب بدست می آید، از زمان کار همۀ تولید کنندگان بکاهد و بوسیله هم، برای فعالیت اضافی اقتصادی بکار رود. بنظر می رسد چنین وضعی در مورد «سیان» (Siane) در گینه جدید، صادق بوده باشد. بر اساس گفته «سالسبوری» (Salisbury) در میان ایشان، جایگزین شدن تیرهای فولادی بجای تیرهای سنگی، کل مدت زمان کاری را که برای تولید وسائل معیشت اختصاص داده بودند از ۸ درصد به ۵۰ درصد تقلیل داد.^{۶۸}

وقتی کشاورزی پیشرفته در تعداد زیادی روستای کوچک انجام شود، هر یک از آنها اضافه محصولی تولید می‌کنند که بطور مجزا، برای شکل دادن به یک گروه صنعتگر حرفه‌ای کافی نیست، چه رسد برای بنانه‌دان شهرها* . لذا تمرکز این اضافه محصول، برای استفاده مؤثر از آن، شرط اولیه و ضروری میشود:

«در یک اقتصاد روستائی بسیار عقب مانده، ممکن است محصولی که یک خانواده، اضافه بر نیازهای مصرف خانگی، تولید می‌کند آنقدر کم بوده باشد که مجبور شوند مقدار زیادی از گوساله‌های هر فصل را بخورند. برای آنکه یک اجتماع، مقدار قابل توجهی مواد خارجی بدست آورد، تمرکز اضافه محصول، ضروری می‌شود. شواهد تاریخی از تمدنهای عهد برنز در شرق باستان و مدارک قوم نگاری از «پولینزی» و امریکای شمالی نشان میدهند که یکی از طرق ایجاد این تمرکز، نهاد سرقبیلگی و دیگری پرستش یک خداست. رئیس واقعی یا نماینده خدای خیالی، از محل پیشکش‌هایی که هر خانواده مرید یا هواداران و زاهدان، از اضافه محصول اندکشان هدیه می‌کنند، می‌تواند اضافه محصول کاملاً قابل توجهی را انباشت کند»^{۶۱}.

چیزی که در ابتدا اختیاری و گهگاهی است، بعدها اجباری و منظم میشود. با بکار بردن زور، یعنی با سازمان دادن دولت، یک نظم اجتماعی برقرار میشود که اساسش بر اینست که دهقانان اضافه محصول های غذائی-شان را به اربابان جدید تسلیم کنند**.

* براساس گفته «اوپنهایم» (A.L. Openheim)، آشورشناس آمریکائی، اولین شهرهای بین‌النهرین، فقط روستاهای بزرگتری بودند و بافتشان دقیقاً با بافت اجتماع روستائی یکسان بود.^{۶۰}

** در شاه نشین نیجریه ای «نوب»، اجاره‌ای که در روستاها به رؤسا پرداخت میشود هنوز Kyanta (بمعنای هدیه) خوانده میشود، درحالیکه در حوالی پایتخت (بیدا، Bida)، dzanka یعنی عشریه نامیده میشود.^{۶۲} این نیز مهم است که کلمه عربی مخزن Makhzen، که بمعنای «حکومت» است از فعل عربی خزانه Khazana



«مالینوسکی» در توصیف مردمان بسیار ابتدائی میگوید:

«این مردمان نه اقتدار متمرکزی دارند و نه سیاست های قبیله‌ای. نتیجتاً، نه نیروی نظامی دارند، نه چریک و نه پلیس؛ اینان، آنطور که قبایل باهم می‌جنگند، جنگ نمی‌کنند. آسیب و آزارهای شخصی را با حمله‌های دزدکی به افراد، یا با جنگ تن‌به‌تن تلافی می‌کنند... جنگ در میان ایشان وجود ندارد.» «داریل‌فورد»، کمونیسم طائفه‌ای اولیه را در میان «تونگوس»-های (Tungus) سیبری شمال شرقی - بدون داشتن ریاست موروثی - بطریق مشابهی توصیف می‌کند^{۷۲}*. «هایشله‌ایم»، برخلاف ایشان، معتقد است، دولت، در اولین شهرها ظاهر می‌شود:

«اکثریت جمعیت شهر،... از محل اجاره‌ها و خراج‌ها زندگی می‌کردند [یعنی از محل تخصیص اضافه محصول کار کشاورزی]. بعضی از ایشان به طبقه حاکم، پرنس‌ها، روحانیون و نجبا تعلق داشتند. طبقه بالا، گروه وسیعی از مأموران، ایادی، مستخدمین، تجار... را در خدمت خود داشت»^{۷۵}. این طبقات مملک جدید، در ورای تراکم و انباشت اضافه محصول اجتماعی، وظائف مترقی و ضروری برای جامعه را انجام می‌دادند. پیشرفت هنر - که محصول کار صنعتگرانی بود که برای اربابان روی اشیاء تجملی کار می‌کردند - میسر می‌ساختند. آنان، تمایز یافتن اضافه محصول را - که خود،

→

یعنی «انباشت کردن» و «ذخیره کردن» می‌آید، و کلمات فرانسوی *Magasin* و اسپانیائی *almacén* (بمعنای انبار کردن و ذخیره کردن) از همان ریشه‌اند. * در میان بومیان «نامبیکوارا» (*Nambikwara*)، رئیس (که «نلیکانده» *Nilikande* یعنی «کسیکه متفق می‌کند» خوانده می‌شود) از اقتداری برخوردار است که مبتنی بر رضایت دیگران است و اصلاً قدرت تهدید و اجبار ندارد. وقتیکه «لوی اشتراوس» (*Lévi Strauss*) از یک بومی سؤال کرد که امتیاز رئیس چیست، همان پاسخی را شنید که «مونتنی» (*Montaigne*) در ۱۵۶۰ - چهار قرن پیش! - در پاسخ سؤال مشابهی از یک بومی امریکائی شنیده بود (او اولین کسی است که بهنگام جنگ، حرکت می‌کند)^{۷۴}.

نتیجه انباشت آن بود - ممکن ساختند و این تمایز اضافه محصول بمعنای تمایز خود تولید بود. اینان، جمع شدن تکنیک‌ها، دانش و قوانینی را که ابقا و پیشرفت نیروهای مولد کشاورزی را تضمین مینمودند، می‌ساخته و خود نیز، بدلیل فراغتی که داشتند، تاحدی بر آن نظارت میکردند؛ همچون: دانش نجوم و هواشناسی که کنترل آب‌ها و تعیین مناسب‌ترین لحظه برای آغاز کشت را تنظیم میکرد و در شرایط خاصی از آن ممانعت مینمود؛ دانش هندسه که تقسیم مزارع و کشتزارها را میسر می‌ساخت؛ انجام کارهای مقدماتی کشت در سطح وسیع، که بدلیل رشد جمعیت، ضرورت یافته بودند و انجامشان، خارج از قدرت یک روستا یا گروهی از روستاها بود؛ ساختن کانالها و آب‌بندها و سایر کارهای مربوط بآب که برای آبیاری، حیاتی بودند، و امثالهم*.

تکنیک انباشت اضافه محصول را، بعنوان وسیله‌ای برای موجه جلوه دادن تخصیص امتیازات مادی وسیع بکار گرفته‌اند. حتی اگر از نظر تاریخی ضروری بوده باشد، هیچ دلیلی نمی‌یابیم که بپذیریم این کار نمیتوانست نهایتاً بصورت دسته‌جمعی انجام گیرد. در مورد امتیازات باید گفت که در هر حال، مردمی که قربانیان این امتیازات بودند، آنها را بصورت زور و تحمیل احساس میکردند و گاه وادار به اعتراضاتی میشدند؛ مثل اعتراضاتی که از زبان یک دهقان امپراتوری مصر باستان در هزلیات صنعت‌ها^{۷۷} بیان میشود.

بعلاوه، مقوله مارکسیستی «ضرورت تاریخی» بسیار پیچیده‌تر از آنست که بعضی مروجین مارکسیسم تصور می‌کنند. این مقوله، از نظر دیالکتیکی، هم انباشت اضافه محصول اجتماعی را - که توسط طبقات حاکم

* ۲۴۰۰ سال پیش، «کوتیلیا» (Kautilya) نخست وزیر شاه هندی «موریا چاندرراگوپتا» (Maurya Chandragupta) در کتابش «آرتاشاسترا» (Arthashastra) منشاءه تمدن‌ها را در کاردهقانان میدانده، «بدلیل این واقعیت که روستاها نیازهای خودشان را تأمین می‌کنند و بازم انسانها تنها لذت خود را [۱] در کشتزارها می‌یابند، این امکان بوجود می‌آید که خزانه‌شاه، مال التجاره [تجارت]، غله و دارائی منقول افزایش یابند»^{۷۶}.

باستان انجام میگرفت-دربرمیگیرد و هم مبارزه دهقانان و بردگان را علیه این طبقات؛ مبارزه‌ای که بدون آن، جنگ برای رهایی توسط پرولتاریای مدرن، فوق‌العاده مشکل‌تر میگردید.

آیا يك اضافه محصول اقتصادی، وجود دارد؟

مفهوم اضافه محصول اجتماعی، که ریشه‌اش در مفهوم اضافه محصول مداوم وسائل معیشت است، برای تجزیه تحلیل مارکسیستی اقتصاد بسیار ضروری است. این عقیده تا با امروز نه تنها از سوی اکثریت اقتصاددانان پذیرفته شده است، بلکه آنچه مهمتر است اینست که همه انسان‌شناسان، باستان‌شناسان، مردم‌شناسان و متخصصین اقتصاد اولیه، آنرا تأیید کرده‌اند. رجوع‌های متعددی به آثار این متخصصین که در سراسر فصل‌های اول این کتاب داده شده‌اند، گواه بر آنند که مدارک تجربی علم معاصر، اعتبار فرضیات اساسی تحلیل مارکسیستی اقتصاد را تأیید می‌کنند.

تنها حمله علمی و جدی‌ای که به ایده‌های اضافه محصول اقتصادی و اضافه محصول اجتماعی در اقتصاد ماقبل سرمایه داری صورت گرفته، از سوی پرفسور «هاری پی‌یرسون» (Harry W. Pearson) بوده است، که در فصل اول کتابی که مشترکاً به ویراستاری «کارل پولانسی» (Karl Polanyi)، «کونارد آرنسبرگ» (Conard M. Arensberg) و خود «پی‌یرسون» تحت عنوان تجارت و بازار در امپراتوریهای اولیه منتشر کرده‌اند آنرا مطرح می‌کند. لازم است که بتفصیل آنرا رد کنیم. انتقادات پرفسور «پی‌یرسون» را میتوان در پنج نکته خلاصه کرد:

۱. ایده «اضافه محصول اقتصادی» ایده مغشوش و مبهمی است زیرا دو موضوع متفاوت را دربرمیگیرد: یکی اضافه محصول مطلق به معنای فیزیولوژیک کلمه، که بدون آن، جامعه نمیتواند وجود داشته باشد و دیگری اضافه محصول نسبی که جامعه تصمیم به ایجادش گرفته است.

۲. اکنون، يك «اضافه محصول اقتصادی» به معنای مطلق و بیولوژیک

آن وجود ندارد. امکان ندارد حداقل سطح معیشتی را که در کمتر از آن، فرد از بین می‌رود، تعیین کنیم؛ امکان ندارد این حداقل را برای کل جامعه تعیین کنیم^{۲۸}. در هر حال، این سطح حداقل، آنقدر پائین است که دلیلی وجود ندارد که یک جامعه انسانی در کل، در چنین سطح حداقلی، زندگی کرده باشد.

۳. در مورد اضافه‌محصول نسبی باید گفت که این، حاصل یک تکامل اقتصادی نبوده، و بویژه، حاصل افزایش بارآوری نسبی کار نمی‌باشد. همیشه و در همه جا، اضافه‌محصول‌هایی بالقوه وجود دارند. تصمیمات مصرف‌کنندگان برای ایجاد یا افزایش منابع بمنظورهای غیر از مصرف، تصمیماتی اجتماعی هستند که ممکن است بدلائلی کاملاً غیر اقتصادی اتخاذ شوند (مثلاً بدلائل مذهبی، سیاسی یا برای ایجاد حیثیت و منزلت).

۴. «ذره‌ای مدرک وجود ندارد» که نشان دهد ظهور «مالکیت خصوصی، مبادله پایاپای، تجارت، تقسیم کار، بازارها، پول، طبقات تجاری و استثمار» ناشی از ظهور یک اضافه‌محصول اقتصادی، در لحظه‌ای بحرانی از سیر پیشرفت جامعه انسانی، بوده است. چنین گفته‌ای را فقط میتوان با این فرض که «سیر منطقی پیشرفت اقتصادی... بسوی نظام بازار اروپای غربی در قرن نوزدهم است^{۲۹}»، توجیه کرد.

۵. علاوه بر این، کل مفهوم «اضافه محصول اقتصادی» مبتنی بر خام‌ترین و ابتدائی‌ترین ماتریالیسم است که «پیشرفت اجتماعی و اقتصادی را بر اساس ظرفیت محدود معده انسان، بنا می‌نهد»^{۳۰}. منابع اقتصادی در هر سطحی از موجودیت مادی‌شان، برای منظورهای غیر اقتصادی نیز بکار گرفته شده‌اند.

استدلال پروفیسور «پی‌یرسون» با تمایز بین «اضافه محصول مطلق» و «اضافه محصول نسبی» آغاز می‌شود، و البته، خود او این تمایز را وارد بحث کرده است. تا آنجا که ما میدانیم، نه فیزیوکراتها، نه اقتصاددانان کلاسیک انگلیسی و نه، مهم‌تر از همه، مارکس و انگلس هرگز «سطح معیشت» را بر اساس مفهوم بیولوژیکی مطلق تلقی نکرده‌اند. امانی توان نتیجه گرفت

که این موضوع هیچ اهمیت مشخصی در هر لحظه خاص، ندارد؛ و نیز نمی توان نتیجه گیری کرد که سطحی را که در يك زمان معین بوسیله مردم، سطح حداقل تلقی میشود، میتوان بطور اختیاری تقلیل داد. باین دلیل، این خطاست که گفته شود هر جامعه، بدون توجه به قدرت تولید متوسط کار، يك منبع بالقوه تولید اضافه محصول را در اختیار دارد.

این درست است که اگر جامعه ای - پس از فراهم آوردن ابتدائی ترین وسائل معیشت اعضایش - تولیدش برای حفظ میزان عرضه ابزار، کافی نباشد، نمیتواند به موجودیت ادامه دهد. باین مفهوم «مطلق» کلمه، هیچ جامعه ای که تا سطح صرفاً «بیولوژیک» معیشت پائین آورده شود، نمیتواند بزندگی ادامه دهد. اما تا وقتی که انسان وسائل معیشت را تحت اختیار نداده - یا بعبارت دیگر، مادام که سروکارمان با تیره ها یا قبایل اولیه ایست که با جمع آوری میوه و شکار و ماهیگیری زندگی می کنند - این «اضافه محصول» هم بی ثبات و هم فوق العاده محدود است. دلیل این موضوع بسیار ساده است؛ هرافزایش استثنائی در تولید جاری، با بهم زدن تعادل محیط زیست در ناحیه مسکونی، يك «اضافه محصول مداوم» بوجود نمی آورد، بلکه برعکس، سبب يك قحطی میشود.

وقتی پروفیسور «پی یرسون» می نویسد هیچ اجتماع انسانی تاکنون در چنین سطحی از فقر زندگی نکرده است، در واقع همان اشتباهی را مرتکب میشود که اقتصاددانان نئوکلاسیک مرتکب شده اند و وی، بحق، آنها را ملامت کرده است. پروفیسور «پی یرسون» - درست مثل نئوکلاسیک ها، که کل فعالیت اقتصادی را تابع بازار آزاد می دانند - همه گذشته اقتصادی انسان را در پرتو اقتصاد مردمان اولیه در آستانه تمدن، و یا در مردمان متمدنی می نگرد که «انقلاب نوین سنگی» شان را پشت سر گذارده اند و در مرحله کشاورزی و رمه داری اند. اما وقتی مشاهده می کنیم دوره ای که از انقلاب نوین سنگی به بعد را تشکیل میدهد، تنها بخش کوچکی از مدت زمانی است که انسان بر زمین می زیسته است، و وقتی بخاطر می آوریم که، اگر نه هزاران، دست کم صدها قبیله اولیه، بویژه بدلیل آنکه نتوانسته اند مسئله

معیشت را در يك محیط طبیعی تعدیل یافته، حل کنند، از بین رفته‌اند و به «انقلاب نوین سنگی» نرسیده‌اند، آنگاه پی‌می‌بریم که این گفته «پی‌یرسون» تا چه حد غیرقابل دفاع و غیرقابل قبول است.

هم شواهد منطقی و هم مدارك تجربی، عکس گفته «پی‌یرسون» را نشان می‌دهند و ثابت می‌کنند که اکثریت جوامع انسانی قبل از انقلاب نوین-سنگی* مجبور بودند برای معیشت‌شان مداوماً مبارزه کنند؛ و این مبارزه - که بنظر می‌رسید هرگز به يك نتیجه پیروزمندانه نرسد - همه فکرها را مشغول می‌داشت. همه نهادهای اجتماعی‌ای که پروفیسور «پی‌یرسون» در تأیید نظریه‌اش می‌آورد (بویژه موقعیت مهمی که برای جادوگری و دین در این جوامع قائل است) عملکردهای کاملاً اقتصادی داشتند؛ بعبارت دیگر انسان اولیه چنین می‌پنداشت که این نهادها، در حل مسئله آزاردهنده معیشت، دقیقاً نقش خواهند داشت. «بروز اعمال ساحرانه و دینی، همراه با روندهای تولیدی در مقیاس جهانی، نشان می‌دهند... که نگرانی در مورد عرضه غذا، مسئله‌ای عام است»^{۸۱}.

و اهمیت اساسی انقلاب نوین سنگی درست در همینجاست. برای اولین بار در زندگی انسان ماقبل تاریخ، کنترل وسائل معیشت بشر، از طبیعت به انسان انتقال می‌یابد. برای اولین بار، این وسائل را می‌توان تکثیر کرد؛ گرچه این تکثیر بی‌حد و حصر نیست، اما حداقل به نسبت‌هایی است که قبلاً، کاملاً ناشناخته بود. باین دلیل است که بخش مهمی از جامعه می‌تواند از لزوم شرکت مستقیم در تولید غذا، معاف شود. امروزه، هیچ مدرک باستان‌شناسی یا انسان‌شناسی‌ای وجود ندارد که این موضوع آشکار را مورد تردید قرار دهد که: بین ظهور يك اضافه محصول مداوم و اساسی از یکطرف، و جدائی صنعتگری از کشاورزی، شهر از روستا، و تقسیم جامعه به طبقات، از طرف دیگر، همبستگی کامل وجود داشته است.

این درست است که رشد بارآوری متوسط کار، تنها شرایط مادی لازم

* باستان‌های قبایلی که در محیط طبیعی فوق‌العاده مساعدی زندگی می‌کردند و معمولاً بعنوان «شکارچیان پیشرفته» توصیف شده‌اند.

برای تکامل و دگرگونی اجتماعی را فراهم می‌آورد*. انسانها تاریخ خود را می‌سازند: يك جامعه موجود، در برابر نیروهای دگرگون‌کننده، از خود دفاع میکند. جامعه اولیه، از ساخت تساوی طلبانه خود، دفاع می‌کند. بنابراین، برای شکستن جامعه اولیه تساوی طلب و وجود آوردن جامعه‌ای که بطبقات تقسیم شده است، باید يك انقلاب اجتماعی صورت گیرد. اما این انقلاب اجتماعی ممکن نیست مگر آنکه بارآوری تولید به سطحی رسیده باشد که قسمتی از جامعه بتواند خود را از کار مادی رها کند. مادام که این شرط مادی، یعنی این اضافه‌محصول بالقوه، وجود ندارد، انقلاب اجتماعی امکانپذیر نیست.

پروفسور «پی‌یرسون» جواب می‌دهد که در هر حال، نیروی محرکه و تعیین‌کننده، نیروی اجتماعی بوده است، یعنی جایگزینی يك «مدل» سازمان اجتماعی بامدلی دیگر***. ما برتری عامل اجتماعی را می‌پذیریم. اما آیا

* نگاه کنید به فصل ۲، بخش، «جامعه‌ای که بطور تعاونی سازمان یافته است و جامعه‌ای که مبتنی بر صرفه‌جوئی در مدت زمان کار است.»

*** «جرج دالتون»^{۸۲} (George Dalton) سعی کرده است نظریات پروفسور «پی‌یرسون» را در این رابطه، بسط دهد. وی، آنجا که در رابطه با جامعه اولیه، با کاربرد ناهم‌زمان انگیزه‌هایی مثل جستجوی نامحدود برای وسائل مادی مخالفت میکند، محق است. در مخالفتش با کاربرد مقولاتی مشتق از اقتصاد کلاسی و پولی برای چنین جامعه‌ای نیز، محق است. اما وقتی نتیجه می‌گیرد که «کمبود» کالاهای مادی، يك موضوع صرفاً «ایده‌ئولژیک» است، یا وقتی نتیجه می‌گیرد که برای حرکت اجتماعی-اقتصادی مردمان اولیه، هیچ تبیین عقلانی اقتصادی‌ای وجود ندارد، بنظر ما کاملاً اشتباه می‌کند. طرح این موضوع که «در جامعه اولیه، داد و ستد کالاهای مادی، بیان اجبارهای اجتماعی‌ای هستند که، جدا از پیوندهای اجتماعی و موقعیت اجتماعی‌شان، نه‌مکانی‌زمی دارند و نه معنایی [۸۲]» مثل اینست که فراموش کنیم مردم اولیه، در هر حال، مجبورند خود را زنده نگه دارند، درست همانطور که مردمان مدرن چنین اجباری دارند؛ مثل اینست که فراموش کنیم بقایشان، احتیاج به مقدار معینی تولید کالاهای مادی دارد؛ مثل اینست که فراموش کنیم سازمان اجتماعی، بتولید این کالاهای مادی، نیاز دارد؛ و انگیزه اقتصادی، یعنی تلاش برای اطمینان از اینکه مقدار محدودی تولید صورت می‌گیرد، در هر جامعه اولیه‌ای، وجود دارد؛ و، اگر تحلیل این ساخت اجتماعی-اقتصادی غالباً مشکل است، هیچکس نباید از ابتدا بگوید که چنین کاری محال است، زیرا اگر چنین باشد، آنوقت مطالعه علمی تکامل جوامع، بطور کلی، غیر ممکن می‌گردد.

کنفدراسیونی از قبایل شکارچی اولیه می توانسته اند امپراتوری رم، یا حتی «بابل» هامورابی را بنا کنند؟ آیا دهقانان بین النهرین می توانسته اند صنعت مدرن را بوجود آورند؟ برای پاسخ باین سؤالات، لازم است نقش اساسی افزایش اضافه محصول اقتصادی وکل اضافه محصول اجتماعی را در تاریخ بشر - از طریق تأثیری که بر رشد بارآوری کار میگذارد - ببخوبی درک کنیم.

مآخذ

1. J. Grahame Clark: *From Savagery to Civilisation*, p. 26; A. Gehlen: *Der Mensch*, p. 24.
2. G. Heard: *The Source of Civilisation*, pp. 66-67. See also Gehlen, op. cit., pp. 35, 91, etc.
3. Gordon Childe: *Man Makes Himself*, p. 49. Cf. also Prof. Oakley in *An Appraisal of Anthropology Today*, p. 235.
4. G. Renard: *Le Travail dans la Préhistoire*, p. 67; R. Furon, *Manuel de Préhistoire générale*, p. 174.
5. Sir James Frazer: *Myths of the Origin of Fire*.
6. B. Malinowski: *A Scientific Theory of Culture*, p. 95.
7. Raymond Firth: *Primitive Polynesian Economy*, pp. 37-38.
8. L. T. Hobhouse, G. C. Wheeler and M. Ginsberg: *Material Culture of the Simpler Peoples*, pp. 16-18.
9. W. G. Sumner and A. G. Keller: *The Science of Society*, Vol. I, pp. 163-4.
10. M. J. Herskovits: *The Economic Life of Primitive Peoples*, p. 48.
11. Kaj Birket-Smith: *Geschichte der Kultur*, pp. 143-4.
12. Raymond Firth: op. cit., pp. 112-13.
13. Heinrich Cunow: *Allgemeine Wirtschaftsgeschichte*, Vol. I, pp. 103-23; C. Darryl Forde: *Habitat, Economy and Society*, p. 374.
14. H. Cunow: op. cit., Vol. I, p. 95.
15. Raymond Firth: op. cit.; Cl. Lévi-Strauss: *Tristes Tropiques*, pp. 297-8.
16. Gordon Childe: op. cit., pp. 15-19.
17. A. Gehlen: op. cit., pp. 433-4.

18. Fritz Heichelheim: *Wirtschaftsgeschichte des Altertums*, p. 36; C. Darryl Forde: op. cit., p. 397. See in *Historia Mundi*, Vol II, pp. 66-80, the discussion of the present state of this question by Karl J. Narr.
19. L. T. Hobhouse: et al., op. cit., p. 22.
20. R. Thurwald: article "Handwerk" in *Reallexicon der Vorgeschichte*, Vol. V, pp. 98. These ideas are nowadays generally accepted by the specialists: see *An Appraisal of Anthropology Today*, pp. 40-41.
21. W. G. Sumner: et. al., op. cit., Vol. I, p. 134.
22. Robert Graves: *The Greek Myths*, p. 13, Vol. I, Penguin Books, revised edition 1960.
23. Debiprasad Chattopadhyaya: "Lokayata", People's Publishing House, 1959, pp. 251-65 and 273-92.
24. W. G. Sumner: et al., op. cit., Vol. III, pp. 1954 sqq.; F. Heichelheim; *Antike Wirtschaftsgeschichte*, Vol. II, p. 898. See also F. Kern: *Mutterrecht einst und jetzt*, in *Theologische Zeitschrift*, Basel, 6, 1950, and *Historia Mundi*, Vol. I, p. 389, and Vol. II, pp. 91-92, 94.
25. R. Furon: op. cit., passim.
26. Martin C. Yang: *A Chinese Village*, p. 27.
27. R. Firth: op. cit., p. 63.
28. Margaret Mead: *Co-operation and Competition among Primitive People*, p. 445.
29. *Ibid.*, p. 29.
30. Georges Balandier: "Structures sociales traditionnelles et changements économiques", in *Revue de l'Institut de Sociologie Solway, U.L.B.*, No. 1, 1959, pp. 38-39.
31. *Smithsonian Contributions to Knowledge*, Vol. XVI.
32. Laura Thompson: *A Culture in Crisis*, pp. 94-95.
33. M. J. Herskovits: op. cit., pp. 72-77.
34. Margaret Mead: *Sex and Temperament*, pp. 26-27. See also the description by Jomo Kenyatta of communal work among the Kikuyu: *Facing Mount Kenya*.
35. *Les Populations aborigènes*, published by the International Labour Office, p. 225.
36. M. J. Herskovits: *Dahomey, An Ancient West African Kingdom*, Vol. I, p. 64.
37. *Ibid.*, Vol. I, p. 65.
38. S. F. Nadel: *A Black Byzantium, The Kingdom of Nupe in Nigeria*, p. 49; Joseph Bourrilly: *Éléments d'ethnographie marocaine*, p. 139.
39. A. R. Radcliffe-Brown: *Structures and Functions in Primitive Society*, p. 33.
40. Audrey I. Richards: *Land, Labour and Diet in Northern Rhodesia*, p. 18.
41. Henri Terrasse: *Histoire du Maroc*, p. 28.
42. *The Russian Primary Chronicle*, trans. S. H. Cross (1930), p. 8.
43. Marc Bloch: 'Les caractères originaux de l'histoire rurale française', p. 163.

44. Ch. E. Perrin: *Recherches sur la seigneurie rurale en Lorraine*, p. 639.
45. C. Darryl Forde: op. cit., p. 375; René Grousset: *Histoire de la Chine*, p. 9.
46. Stefan Balazs: *Beiträge zur Wirtschaftsgeschichte der T'ang-Zeit*, in *Mitteilungen des Seminars für Orientalische Sprachen*, 1931-32.
47. See in particular J. Caesar: *De Bello Gallico*, Vol. IV, 21. 23; Perrin: op. cit., p. 629; *Old Testament*, Numbers 26, verses 55, 56, Joshua 18, verse 6, Micah 2, verse 5, etc.
48. M. Yoshitomi: *Etude sur l'histoire économique de l'ancien Japon*, p. 67; Yosoburo Takekoshi: *Economic Aspects of the History of the Civilisation of Japan*, pp. 26-27; J. H. Boeke: *Theorie der Indische Economie*, p. 30; K. A. Wittfogel: *Probleme chinesischer Wirtschaftsgeschichte*, p. 304. See also a recent Chinese publication, *An Outline History of China*, p. 19.
49. G. Dijckmans: *Histoire économique et sociale de l'Ancienne Egypte*, Vol. I, p. 128; Jacques Pirenne: *Histoire des Institutions et du Droit Privé de l'Ancienne Egypte*, Vol. I, p. 29.
50. Jacques Weulersse: *Le Pays des Alaouites*, p. 357.
51. *African Survey*, pp. 833-4 (1st and 2nd editions only).
52. R. Firth: op. cit., pp. 57-58.
53. G. Glotz: *Le Travail dans la Grèce antique*, pp. 14-15; J. Kulischer: *Wirtschaftsgeschichte des Mittelalters*, Vol. I, pp. 12-32; G. C. Vaillant: *The Aztecs of Mexico*, p. 113; *Cambridge History of India*, Vol. I, p. 200; H. Cunow: *Geschichte und Kultur des Inka-Reiches*, p. 138; M. V. Levtschenko: *Byzance*, p. 48; P. I. Lyastchenko: *History of the National Economy of Russia*, p. 70; Sir Gerald Clausen: *La Tenure Communautaire*, passim, pp. 23-25.
54. Gordon Childe: *What Happened in History*, p. 90.
55. G. Glotz: op. cit., p. 48.
56. Chen Huan-Chang: *The Economic Principles of Confucius*, p. 122.
57. Ramirez Ms.: *Histoire de l'Origine des Indiens*, p. 13.
58. F. Heichelheim: *Vormittelalterliche Geschichtsepochen*, pp. 163-4.
59. *Encyclopaedia of Social Sciences*, Vol. I, article "Agriculture", p. 572.
60. P. K. Hitti: *History of the Arabs*, pp. 49-58.
61. F. Heichelheim: *Wirtschaftsgeschichte des Altertums*, Vol. I, p. 205.
62. M. Yoshitomi: op. cit., p. 208; Sir George Sansom: *A History of Japan to 1334*, p. 14.
63. Ratzel, *Anthropogeography*, Vol. II, pp. 264-5. (1st German edition, 1891).
64. J. Kulischer: op. cit., Vol. I, p. 71.
65. J. Weulersse: op. cit., p. 357.
66. B. Malinowski: *Freedom and Civilisation*, p. 301.
67. L. T. Hobhouse: et. al., op. cit., pp. 235-6; C. Darryl Forde: op. cit., p. 391.
68. Salisbury: *From Stone to Steel*, passim. Melbourne University Press, 1962.

- X
69. H. Cunow, *Allgemeine Wirtschaftsgeschichte*, Vol. I, p. 411.
 70. In Karl Polanyi et al., *Trade and Market in the Early Empires*, pp. 30-31.
 71. Gordon Childe: *Scotland before the Scots*, p. 48.
 72. S. F. Nadel: op. cit., p. 190.
 73. B. Malinowski: *Freedom and Civilisation*, p. 278; C. Darryl Forde: op. cit., p. 359.
 74. Cl. Lévi-Strauss: op. cit., p. 330.
 75. F. Heichelheim: *Wirtschaftsgeschichte des Altertums*, Vol. I, p. 171.
 76. *Kautilya's Arthashastra*, German trans. by J. J. Mayer, pp. 61-62.
 77. G. Maspéro: *Histoire ancienne des peuples de l'Orient classique*, Vol. I, p. 331.
 78. K. Polanyi: et al., op. cit., p. 324.
 79. Ibid., p. 327.
 80. Ibid., p. 325.
 81. Marvin Harris: "The Economy has no surplus?", in: *American Anthropologist*, Vol. LXI, nr. 2, April 1959, p. 194.
 82. George Dalton: "Economic Theory and Primitive Society", in: *American Anthropologist*, Vol. LXIII, nr. 1, February 1961, pp. 1-25.
 83. Ibid., p. 21.

فصل دوم

مبادله، کالا، ارزش

مبادله ساده

برخوردهای اتفاقی بین تیره‌هایی که میوه‌های مختلف را جمع‌آوری میکردند، یا حیوانات مختلف را شکار مینمودند، شرایط مساعد را برای مبادله‌های گهگاه و اتفاقی، بوجود آورد. «مبادله پایاپای و دادوستد در نواحی‌ای بسط پیدا می‌کند که محصولاتشان متفاوت است؛ جائیکه تپه‌زار و ساحل دریا، جنگل و دشت، کوهستان و زمین‌های پست به یکدیگر چیزهای نو عرضه کرده، و مبادله کالاها را تشویق مینمایند»^۱.

«اودری ریچاردز» (Audrey I. Richards) در توصیف مردم «بمبا» (Bemba) در رودزیا، که دادوستدشان بسیار کم است، یادآور میشود که «شرایط طبیعی بمبا» تساهلی عامل پیشرفت بسیار کم دادوستد ایشان است؛ زیرا بطور کلی در این ناحیه، شرایط طبیعی آنقدر یکنواخت است که دلیل چندانی برای مبادله کالا بین یک منطقه و منطقه‌ای دیگر، وجود ندارد»^۲.

باین ترتیب، منشأ مبادله را باید در خارج از واحد اولیه اجتماعی جستجو کرد، خواه این واحد اولیه اجتماعی تیره باشد، یا طائفه یا ایل. در درون این واحد، در اصل، کمک متقابل و تعاون کار متداول است و ایندو، امکان نمیدهند که ضرورت مبادله مطرح شود. خدمتی که هر شخص به اجتماع میدون است، توسط رسوم و فرامین مذهبی تعیین میشود: این خدمت، به سن، جنسیت و نظام همخونی بستگی دارد، اما به هیچگونه انتظار پرداخت

مشخص و متقابلی متکی نیست، در حالیکه پرداخت متقابل و حساب شده، چیزی است که ویژگی اساسی مبادله را تشکیل میدهد.

سنجشی که در مرحله مبادله ساده بکار میرود، ضرورتاً یک سنجش دقیق نیست، و در واقع نمیتواند هم درچنین مرحله‌ای - که مبادله، گهگاه و اتفاقی است - دقیق باشد. تیره‌ها یا قبایلی که از منشا و ماهیت و شرایط تولید، یا از کاربرد دقیق چیزی که «درمقابل» دریافت می‌کنند، اطلاع چندانی ندارند، بالاچار شرایط چنین مبادله‌ای را بعهدۀ دل‌خواستن و هوس یا اتفاق صرف می‌گذارند. مبادله، یعنی دقیق‌ترین عمل «حساب شده» در زندگی اقتصادی مدرن، در شرایطی متولد شد که امکان اندازه‌گیری دقیق، وجود نداشت.

مبادله ساده، مبادله‌ایست اتفاقی و گهگاهی؛ لذا نمیتواند قسمتی از مکانیزم طبیعی زندگی اولیه را تشکیل دهد. ممکن است چنین مبادله‌ای، حاصل ظهور اتفاقی اضافه‌محصول یا حاصل بحران ناگهانی در اقتصاد اولیه (قحطی) باشد*.

در هریک از دومورد فوق، گروه اولیه‌ای که از زندگی گروه‌های دیگر در نزدیکی خود، آگاه است، سعی خواهدکرد روابط مبادله را، یا با روش‌های خشونت‌بار یا بامسالت، برقرار کند. برخورد بین دواضافه-محصول اتفاقی که از نظر کیفیات طبیعی، مطلوبیت و ارزش استفاده‌ای باهم فرق می‌کنند، معمولی‌ترین شرایط را برای دادوستد و مبادله ساده، فراهم می‌آورد.

تهاتر آرام، وپیشکش‌های تشریفاتی

وقتی گروهی از مردمان اولیه، پس از تأمین نیازهای مصرفی خود، بطور منظم اضافه‌محصول خاصی داشته باشند، مبادله ساده میتواند تبدیل

* «می‌مندل باوم ادل» (May Mandelbaum Edel) در صحبت از قبیله «باشیگا» (Bashiga) در آفریقای شرقی معذکر میشود که «دادوستد قاعدتاً بهنگام ضرورت، ودر نتیجه کم‌بودن محصول، و برای افزودن به‌عرضۀ غذا انجام می‌گیرد»^۲.

به مبادله پیشرفته شود. این دیگر يك عمل مبادله اتفاقی نیست که درمواقع استثنائی اتفاق بیفتد، بلکه يك سلسله مبادلات کم‌ویش منظم است.

برقراری مقررات دقیق مبادله، تنها، اوج يك گذار طولانی است؛ گذاری که از زمانی آغاز شد که مبادله بصورت پراکنده و بدون هرگونه محاسبه دقیقی انجام میگرفت. دوطریقه بدست آوردن محصولات بیگانه - یعنی مبادله ساده و جنگ بمنظور غارت - با دوشکل گذار مبادله همراه است: پیشکش‌های تشریفاتی و تهاتر آرام.

تماسی که بین گروه‌های اولیه‌ای که پیوند خونی باهم ندارند برقرار میشود، بندرت براساس قدرت برابر استوار است. این روابط بیشتر در مرز دشمنی‌اند و این مرز، خیلی سریع شکسته می‌شود.

تجربه به گروه‌های ضعیف‌تر می‌آموزد که عاقلانه‌ترین کار آنست که قبل از ورود غریبه‌های نیرومند و سهمگین، بگریزند. گروه‌های قوی‌تر نیز تجربه می‌کنند که اگر گروه‌های ضعیف‌تری را که بمحصولاتشان نیاز دارند، از بین ببرند، این خطر هست که شانس بدست آوردن محصولات ایشان را از دست بدهند*. باین ترتیب، روابط مبادله، که بطور قراردادی تنظیم می‌شود و به تهاتر آرام معروف است، درمرز يك دشمنی آشکار، شکل می‌گیرد. گروه ضعیف‌تر، محصولات خود را، برای مبادله در نقطه‌ای غیر مسکونی می‌گذارد و از آنجا دور می‌شود تا طرف مقابل، محصولات خودش را در همان مکان قرار دهد و برود.

تاریخ اقتصادی پراست از نمونه‌های تهاتر آرام. روابط بین «مورها» (Moors) و «نِگروها» (Negroes) در غرب جبل الطارق که «هرودوت»

* «موند و گومورها» (Mundugumor) [شکارچیان آدم، در کینه جدید] نه فقط برای کمین گرفتن علیه دشمنان بلکه همچنین برای آشنائی هائی درمورد دادوستد، به دوردستها می‌روند... و از مردمان نحیف و نیمه‌گرسنه و مفلوکی که در باتلاق‌های شرقی زندگی می‌کنند، دیگ‌های غذاپزی، سبد، و پشه‌بند می‌خرند... آنها گفتند که مراقب هستند همه آنها را نکشند زیرا اگر چنین کنند، دیگر کسی باقی نمی‌ماند که دیگ بسازد^۴.

نقل میکند، و روابط بین سوداگران پارس و تاتار و یونان در روسیه جنوبی با ساکنان استپ‌های یخزده روسیه شمالی که «ابن بطوطه» سیاح نقل می‌کند، از مواردی هستند که در این مورد در ادبیات کلاسیک چشمگیرند. امروزه نیز تهاتر آرام در نقاط متعددی از جهان، یافت می‌شود؛ در میان قبایل «چوکچی» (Chukchi) سیبری در روابطشان با ساکنان آلاسکا؛ در میان «نگریتو»هایی (Negritos) که در دره‌های شمالی جزیره «لوزن» (Luzon) در فیلیپین زندگی می‌کنند، در روابطشان با ساکنان مسیحی همان ناحیه؛ در میان قبیله «آواتوا» (Awatwa) در رودزای شمالی، بین ساکنان دور از مرداب با ساکنان نواحی باتلاقی؛ در گینه جدید، در جزایر «هبریید جدید» (New Hebrides)، در رودزیا و غیره.^۵

سرچشمه تهاتر آرام، وحتى عملیات مبادله - که ناشی از روابط دشمنی آشکار هستند - در برخورد بین گروه‌های اولیه متفاوتی است که روابط خونی، بهم پیوندشان نمیدهد. همانطور که دیدیم، در شرایط اولیه، روابط مبادله‌ای در درون گروه وجود ندارد. غذا و سایر ضروریات اولیه، مبادله نمی‌شوند، بلکه تقسیم می‌گردند؟ آنچه وجود دارد یک پیشکش دادن صرف و دادن هدایا (مثل اشیاء نفیس، طلسم و زیورآلات) است که بطور قراردادی، و بدون محاسبه دقیق ارزش برابر آنها، متقابلاً بازگردانده می‌شوند؛ درست همانطوری که در درون یک خانواده امروزی چنین روابطی وجود دارند.

لیکن، وقتی گروه‌هایی که یک جد مشترک دارند، تعدادشان زیاد میشود و در سرزمینی که وسعتش زیاد است پخش میشوند، و نمیتوان توسط یک رهبری واحد اداره‌شان کرد، به اجزاء مختلفی تقسیم می‌گردند. مبادله هدایا - که متشکل از محصولات مختلفی است که بطور خاص در خطه‌های این زیرگروه‌ها یافت میشود - تبدیل به یک «نهاد» میگردد، بطور دوره‌ای و رسمی تکرار میشود و نظم می‌گیرد. جشن و تشریفات، مبین روابط وابستگی متقابل و مادی‌ای است که بین این زیرگروه‌ها وجود دارد، و یکی بدون کمک دیگری، نمیتواند زندگی کند؛ بعبارت دیگر، دال بر موجودیت

پیوندهای خونی است.^۷

این نهاد یعنی مبادله پیشکش‌ها در تشریفات‌در میان گروه‌های اولیه‌ای که بمرحله کشاورزی فردی رسیده و در اجتماعات روستائی اسکان یافته‌اند نیز هنوز باقی مانده است. مبادله هدایا، تفاوت بین خرمن‌ها و برداشت‌های فردی را در درون یک اجتماع اولیه، یا تفاوت بین خرمن‌ها و برداشت‌های تعدادی از روستاها را که باهم پیوند خونی دارند، در فواصل زمانی معین جبران می‌کند. منشأ عملکرد بسیاری از روابط مبتنی بر مبادله پیشکش‌ها - که امروزه مبهم یا غیرقابل تشخیص میباشند - در اصل، چنین بوده است.

«کلود لوی اشتراوس» در کتاب ساخت‌های اولیه خویشاوندی بطور قانع‌کننده‌ای نشان میدهد که چگونه این مبادله‌های هدایا - حتی مبادله زنان - در این مرحله از تکامل اجتماعی، جزئی از زندگی اقتصادی میشود، و چگونه این دو جریان موازی - که مردمان اولیه، آنها را یکی میدانند؛ و زن را نیز هدیه تلقی می‌کنند! - برای بقای انسجام اجتماعی گروه ضروری هستند. در مرحله‌ای که تقسیم کار هنوز براساس جنسیت استوار است، اگر انتخاب همسر، توسط مردان، درهم برهم و بی‌نظم باشد، به تضعیف گروه‌های خاص یا حتی به انهدام آنها می‌انجامد.

باین دلیل است که مقررات معامله متقابل ایجاب می‌کند که یک مرد «تواند از هیچ گروهی بجز آن گروهی که حق زن گرفتن از آنرا دارد، زن بگیرد زیرا در نسل قبلی یک خواهر یا یک دختر بآن گروه داده است؛ یک برادر به گروه دیگر یک خواهر بدهکار است (یا یک پدر، یک دختر بدهکار است) زیرا در نسل قبلی، از آنها یک زن گرفته است»^۸.

«لوی اشتراوس» نتیجه می‌گیرد «برون همسری، با جلوگیری از گسستگی و جدائی ناشی از ازدواج‌های همخون، تنها وسیله‌ای است که

گروه بتوسط آن میتواند به بقای خود ادامه دهد»^۹.

اعضای قبیله «اوزیتوم ایبو» (Ozuitem Ibo) در نیجریه جنوبی، مبادله هدایا بصورت غذا را در میان خود، چنین توضیح میدهند:

«مردم اوزیتوم، مدعی اند که در گذشته، قبل از آنکه - در آغاز همین قرن - به وجود نشاسته «کاساو» پی ببرند، از سه ماه قبل از برداشت سیب - زمینی شیرین سالانه (در ماههای ژوئن-اوت) غالباً با کمبود شدید مواد غذایی مواجه میشدند. یک نظام بسیار قدیمی انتقال غذا در این دوره، هنوز هم انجام میگردد، و امروزه، کسانی که دسترسی به منابع غذایی دارند، پیشکش‌هایی بصورت مواد غذایی میدهند، باین اطمینان که در عوض، پیشکش‌هایی بصورت پول دریافت خواهند نمود. همچنین، مردان مجبورند به زنانشان و خویشاوندان مؤنث‌شان، غذا پیشکش کنند؛ و این کار، در نهایت بنفع همه خانواری است که باین زنان مربوط میشود»^{۱۱}.

عمل مبادله تشریفاتی ممکن است از مرزهای یک قبیله فراتر رود و شامل قبایل یامردمانی که در یک منطقه خاص ساکنند نیز بشود. درست همانطور که درون یک گروه محدود، مبادله، بیانگر پیوندهای نزدیک و فشرده انسجام و تعاون در کار است، گسترش آن به قبایل و مردمان متعدد

* «لوی اشتراوس» با «فریزر» (Frazier) - که مبادله زنان را ناشی از این مه‌اند که مردم اولیه قادر بودند هیچ «قیمت» دیگری برای آنها بردازند مخالفت میکند. بنظر ما «اشتراوس» در انتقادش از «فریزر» بخاطر فرض وجود «محاسبات» در گذشته، که فقط در جوامع خیلی «پیشرفته» تر یافت میشوند، کاملاً محق است؛ اما آنجا که نتیجه‌میکورد، «در مبادله زنان، چیزی همچون یک راه‌حل منطقی برای یک مسئله اقتصادی وجود ندارد... این مبادله یک عمل ناشی از آگاهی اولیه و انعطاف ناپذیر است...»، اشتباه می‌کند. در واقع، «لوی اشتراوس» خود نشان داده است که در اقتصاد اولیه، زنان چه نقش حیاتی و اقتصادی‌ای ایفا میکردند. باین ترتیب تمایل به تنظیم «گردش زنان» برای تأمین حداکثر برابری فرصت ازدواج برای همه مردانی که توانائی جسمانی دارند، کاملاً به یک نیاز اقتصادی برای تعادل اجتماعی مربوط میشود»^{۱۰}.

نیز مبین تلاشی است برای تحکیم روابط صلح‌آمیز تعاون در میان آنان^{۱۲}. «هیئت‌های خراجگزار، ابتدا از سوی شاهزاده‌های کشورهای (نان-یانگ) (Nanyang) [در آسیای جنوب شرقی] به پایتخت چین گسیل شدند و حامل پیام‌های حاکی از ارادت یا تشریفاتی برای دربارچین بودند. ایشان بعنوان فرستاده‌های سری و متواضعی تلقی میشدند که مراتب فرمانبرداری اربابانشان را به‌دخورشید آسمان، ابلاغ میکردند. و البته که ایشان هدایائی-معمولا از محصولات بومی‌شان-با خود می‌آوردند و امپراتور بواسطه نیکخواهی و کرمش، در مقابل، بآنان هدایائی اعطا میکرد. گاه پیش‌می‌آمد که این هدایای متقابل، بسیار با ارزش‌تر از هدایائی بودند که از «جاوه»، «بورنو»، یا «مالاکا»، فرستاده میشدند؛ اما حتی اگر ارزش این هدایا معادل هم بودند، بازهم آشکار بود که در اینجا نطفهٔ یک تجارت خارجی، وجود داشت»^{۱۳}.

وقتی فعالیت اقتصادی منفرد - و در درجهٔ اول، کشاورزی-در زندگی اجتماعی روستا جای هرچه مهمتری را اشغال می‌کند، و وقتی روابط مبادلهٔ تشریفاتی هدایا و تهاتر آرام، مکررتر میشوند، عناصر متعدد و روبافزایشی برای سنجش و محاسبهٔ هدایای مبادله شده به آن اجتماع راه می‌یابند تا تعادل اقتصادی آنرا حفظ کنند. باین ترتیب، در اجتماع روستائی اندونزی، -«دسا» (desa)- دوشکل فعالیت اقتصادی در کنار یکدیگر وجود دارند: یکی «سامباسینامبات» (Samba Sinambat) که یک فعالیت اقتصادی بدون پرداخت متقابل است و در جهت ارضای نیازهای حیاتی صورت میگیرد، و دیگری «تولونگ منسلونگ» (Toeloeng menseloeng) که فعالیت است جهت برآوردن نیازهای فردی و شخص حق دارد در قبال انجام آن، انتظار پرداخت متقابل و کم و بیش معادلی را داشته باشد^{۱۴}. «شستر»^{۱۵} (Schechter)، پس از بررسی غالب نمونه‌های مبادلهٔ تشریفاتی هدایا، دریافت که در اکثر موارد، اصل پرداخت معادل، و در نتیجه اصل سنجش دقیق پرداخت متقابل، نقش مسلطی ایفا میکنند. این درست است که این مبادله تا رسیدن به اقتصاد بازار مبتنی بر تولید کالا، راه درازی درپیش

دارد، اما معادل، همانطور که در قانون «هامورابی» نیز مطرح میشود^{۱۶}، عموماً پذیرفته شده است و حتی بصورت نهاد درمیآید.

مبادله پیشرفته

تهاتر آرام و پیشکش‌های تشریفاتی، فرم‌های گذار بین مبادله ساده و مبادله تعمیم یافته میباشند که میتوان هر دو را تحت عنوان مبادله پیشرفته مطرح نمود.

مبادله پیشرفته، حاصل تماس بین اضافه‌محصول‌های مختلفی است که دیگر، نه اتفاقی بلکه همیشگی‌اند. هم تهاتر آرام و هم پیشکش‌های تشریفاتی میتوانند به صورت مبادله پیشرفته در آیند و حتی میتوانند از این شکل هم فراتر رفته و بصورت جزئی از مبادله تعمیم یافته بمعنی دقیق آن، ظاهر شوند.

در جامعه اولیه‌ای که هنوز صنعتگری استقلال کامل نیافته است، یک تخصص منطقه‌ای، یعنی یک تقسیم کار منطقه‌ای میتواند در نتیجه ویژگی‌های خاص آن سرزمین، شکل بگیرد. قبیله‌ای که چنین سرزمینی را اشغال میکند، ممکن است مقدار زیادی از وقت خود را بتولید در آن رشته، اختصاص دهد و در نظر قبایل همسایه‌اش، بصورت یک متخصص دسته‌جمعی تجلی کند. چنین قبیله‌ای، اضافه‌محصول قابل توجهی از آن کالای خاص تولید خواهد کرد و آنرا در قبایل محصولات خاص سایر قبایل، مبادله خواهد نمود. بررسی‌های ماقبل تاریخ و قوم‌شناسی نشان میدهند که ابزار و زیورآلات از اولین محصولاتی هستند که میتوانند بمقادیر زیاد و از طریق عملیات مبادله پیشرفته، از یک مرکز تولید به نقاط دیگر پراکنده شوند.

باین ترتیب، قبیله «گورو» (Gouro) در ساحل عاج، قبل از آنکه کشورشان بدست استعمارگران فتح شود، غالباً دانه‌های «کولا»ئی را که تولید میکردند در قبایل میله‌های آهنی- که حاصل کار مردمان ساکن دشت- های بیدرخت (Savannah) بودند و «سومپ» (Sompe) خوانده میشدند- مبادله مینمودند و از آن، هم بعنوان ماده خام برای ساختن ابزارهای

کشاورزی و اسلحه وهم بعنوان واسطه مبادله استفاده میکردند. «کولا» و «سومپ» در تجارت بین شمال و جنوب آن ناحیه که در اصل مکمل یکدیگر بودند، یعنی در تجارت بین دونا حیه جغرافیائی متفاوت، عناصر اصلی را تشکیل میدادند.^{۱۷} بعلاوه باید متذکر شد که قبیله «گورو» در عین حال که این دادوستد واقعی را انجام میداد، به مبادله تشریفاتی پیشکش‌ها با سایر قبایل - مثلاً قبیله «باثوله» (Baoule) که آنرا خویشاوند خود میدانست - ادامه میداد.^{۱۸}

قبلا، در عهد دیرین سنگی، کارگاههای تولید ابزار سنگی در «بوملو» (Bomlo) در جنوب غربی نروژ تشکیل شده بودند. در عهد نوین سنگی، معادن سنگ چخماق در مصر، سیسیل، پرتغال، فرانسه (در «گراندر پرسینبی») در «گرمز گریو» (Grim's Grave) و «سیسبوری» (Cissbury) انگلستان، در «اوبورگ» (Obourg) و «اسپین» (Spienne) بلژیک، در سوئد و لهستان (در گالیسیای شرقی و ناحیه «کیلس» Kielce) وجود داشتند. در جزیره «ماروا» (Marua) بقایای کارگاه‌هایی یافت شده‌اند که ابزار سنگی تولید میکردند و نیازهای قسمت وسیعی از گینه جدید را تأمین مینمودند.^{۱۹}

«هایشله‌ایم» تعدادی منابع را متذکر میشود که بنظر میرسد مؤید آن باشند که از همان زمانهای بسیار دور، اشیاء تزئینی دریک شعاع بسیار وسیع گردش میکرده‌اند.^{۲۰}

با پیشرفت قدرت تولید کار و شکل‌گیری اضافه‌محصول‌های کم و مداوم در میان بسیاری قبایل و اجتماعات همسایه، این نظام تخصص منطقه‌ای، می‌تواند به شبکه منظم و گسترده‌ای از مبادله تبدیل شده و به سیستم واقعی کار در منطقه بینجامد. برای مثال، در حوزه آمازون، قبایل مختلف، هر یک تخصص‌های خاص خود را دارند: «منیمل»‌ها (Menimels) بخاطر کوزه‌گری‌شان، معروفند، «کاراهون» (Karahun)، بخصوص سموم کشنده تولید می‌کند، «بورو» (Boro) در ساختن قالی، ریسمان و لوله متخصص است؛ «نیتوتو» (Nitoto) در ساختن نو یا تختخواب کرباسی

برتری دارد^{۲۱}. بین این قبایل، مبادله براساس این تخصص‌ها، هرچه بیشتر منظم میشود.

لیکن در مورد هر یک از این قبایل، ساختن محصولات خاص، فقط یک فعالیت مکمل و ثانویه را در زندگی اقتصادی‌شان تشکیل میدهد. زندگی اقتصادی‌شان، در اصل براساس جمع‌آوری میوه، شکار و ماهیگیری (و گاه همراه با آغاز نوعی کشاورزی) است؛ بعبارت دیگر، بدنبال غذا بودن، فعالیت اصلی اقتصادی‌شان را تشکیل میدهد. هنوز در درون قبیله که مبادله پیشرفته، جز بصورت پیشکش‌های تشریفاتی، وجود ندارد، تخصص حرفه‌ای بیچشم نمیخورد. اگر قرار باشد قبیله از جنگال قحطی بگریزد، باید آنها که امروز کوزه‌گری می‌کنند، فردا به شکار روند یا زمین را بکارند.

تجارت

انقلاب نوین سنگی، پیشرفت کشاورزی و شکل‌گیری اضافه‌محصول-های مداوم، امکان مبادله مداوم با مردمانی را فراهم می‌آورد که هنوز چنین اضافه‌محصول‌هایی را بدست نیاورده‌اند؛ و مبادله وارد مرحله جدیدی میشود. مبادلات، دیگر محدود به تعداد کمی محصولات کمیاب نیستند که در تخصص مناطق خاصی باشند. از این پس، مبادلات، همه محصولات کل یک منطقه را در بر میگیرند؛ و بازارهای محلی ظاهر میشوند. هر قبیله یا هر روستا، همچنان نیازهای خود را در سطح وسیعی فراهم می‌آورد اما دیگر هیچیک مستقل از عرضه محصولات بیگانه نیستند.

«بسیاری اجتماعات (در نیجریه جنوبی) در مصرف روزانه‌شان، اضافه‌محصول‌هایی از مواد غذایی و سایر اجناس مثل ظروف سفالین، و سائل حصیری و چوبی در اختیار دارند که برای فروش به سایر اجتماعات، روانه بازارهای متعدد محلی می‌شوند... باین ترتیب، روستاهای جنگلی «آگوی» (Agoi) در دامنه‌های تپه‌های «اوبان» (Oban)... گوشت دودی را به بازارهای روستاهای نزدیک رودخانه «کروس» (Cross) می‌برند و در مقابل، سیب‌زمینی شیرین می‌خرند. بعضی از این سیب‌زمینی‌ها ممکن است توسط

مردم این روستاها کشت نشده باشند، بلکه حاصل کشاورزی قبیلۀ «ایبو» (Ibo) باشند که اهالی آن درچندین مایلی آنسوی رودخانه زندگی می‌کنند. بطریق مشابه، روستاهائی که دیگ‌های سفالین میسازند و تعدادشان بالنسبه کم و پراکنده است، تقریباً همه‌شان، بیشتراز نیازهای خود، ازاین محصول تولیدمی‌کنند و محصول کارشان درناحیه‌ای بوسعت بیش ازیک صد مایل مربع، توزیع میشود. باین ترتیب، گرچه بطورکلی خانوار، و حتی کل اجتماع روستائی، درمورد عرضه غذا وغالب نیازهای خانوار تا حد زیادی خود-کفاست، اما آنهائی که بطورکامل خودکفا باشند، تعدادشان بسیار معدود است»^{۲۲}.

در درون روستا یا قبيله، نظام مبادله تعمیم یافته با آغاز صنعتگری حرفه‌ای همزمان میشود. اما این تخصص، يك تخصص در درون اجتماع «دستائی» است. صنعتگرانی که کار کشاورزی را ترك می‌کنند، غذای‌شان را، درقبال خدماتی که انجام میدهند، دریافت میدارند. برای مثال، چنین وضعی امروزه در میان ساکنین جزایر «مارکزا» (Marquesa) در اقیانوس آرام یا در میان قبایل «کافلیتچو» (Cafflitcho) و «گوگو» (Gougo) در افریقای شرقی وجود دارد. بعضی صنعتگران بطورکامل مستقل شده‌اند و بعضی دیگر هنوز به این مرحله نرسیده‌اند. آنها که بطورکامل مستقل شده‌اند، سالانه مقدار معینی غذا، پوشاک و زیورآلات، درقبال همه کارهائی که انجام داده‌اند، دریافت می‌کنند. صنعتگرانی که بطورکامل مستقل نشده‌اند، در انجام کار روی زمین-که باید برای تأمین وسائل معیشت انجام دهند-از سوی سایر اعضای قبيله، کمک میشوند^{۲۳}. در هیچیک از دو مورد، مبادله بمعنای دقیق آن وجود ندارد.

مبادله تعمیم یافته بین روستاها، قبایل و اجتماعات مختلف، بطریقی کم و بیش دسته جمعی و بوسیله خود تولیدکنندگان، یساگروهی از اجتماع

(مثلا زنان*) ویا بوسیله نمایندگان آن اجتماع انجام میگیرد.
 «در اروپای قرون وسطی، مسانند نواحی کشاورزی امروزی، تولید کننده متوسط قادر بود علاوه بر نیازهای خسانواده وبدون کمک دادوستدگر حرفه‌ای، اضافه محصول‌های کمی (از تخم مرغ، پنیر، سبزیجات، شیر، رمو و حتی غله) داشته باشد. بطریق مشابه، هرگاه يك صنعت در واحدهای کوچک سازمان داده میشد و کالاها بمقادیر کم یسا در قبال سفارش ساخته میشدند، تولید کنندگان ومصرف کنندگان میتوانستند بدون مداخله يك دادوستدگر، با یکدیگر معامله کنند. نه فقط فلز گرو کوزه گرو ستائی، بلکه قصاب و نانوا وشمع ساز شهری نیز محصول خود را در اختیار داشتند»^{۲۶}.

انقلاب ذوب فلز، این وضعیت را تغییر میدهد. اولین فلزاتی که انسان چگونگی کاربردشان ا۰ درمی یابد، یعنی مس و قلع در همه کشورهای یافت نمیشوند، وبویژه در آنهایی که بکمک کشاورزی توأم با آبیاری، شاهد اولین طلوع تمدن بودند نیز چنین وضعی وجود دارد. معادن در نواحی بسیار مشخص وبخصوص در قسمت‌های کوهستانی قرار دارند ودر این نقاط، فلزات مورد نظر ممکن است در طول يك دوره بسیار طولانی بمنظور تزئین بکار گرفته شده باشند؛ بدون آنکه انقلاب ذوب فلز را بمفهوم اقتصادی آن سبب گردند.
 مردمان کشاورزی که اضافه محصول مسواد غذائی و تکنیک و وقت

* از آنجا که زنان، اولین کسانی بودند که کشت و زرع را انجام دادند، لذا قابل قبول است که زنان، اولین کسانی بوده باشند که مبادله اضافه محصول‌های غذائی را بطریق منظم بعهده گرفته باشند. بروایت چینی‌ها، زنان اولین کسانی بودند که به دادوستد پرداختند. در میان مردمان ذیل، تا همین اواخر، همه تجارت در دست زنان بوده، «توگو» (Togo)، «سومالی»، گالا (Galla) و «ماسائی» (Masai) در افریقا، تاتارها و تبعی‌ها در آسیا^{۲۴}. پدیده‌های مشابهی رانیز «فورد»، «اسکات» و «نادل» در نیجریه ذکر می‌کنند. در نیکاراگوئه قبل از کلمبوس، فقط زنان مجاز بودند در محل بازار ظاهر شوند^{۲۵}. همچنین در شاه نشین «داهومی» تنها زنان در بازار محلی جنس میفروختند.

فراغت کافی داشتند، مجبور بودند برای جستجو و بدست آوردن این مواد معدنی به جاهائی بروند که این مواد یافت میشدند؛ و این کار، بدون شك، اول از طریق غارت و بعدها از طریق مبادله عادی صورت گرفته است.^{۲۷} مبادله بین مکانهایی که از یکدیگر فواصل طولانی داشتند، یعنی مبادله بین‌المللی بین مناطقی که هزاران مایل از هم دور بودند، دیگر نمیتوانست در کنار کار صنعتگری و کشاورزی، يك فعالیت مکمل باشد. تقسیم کار جدیدی بوقوع پیوست؛ انجام مبادله از سایر فعالیت‌های اقتصادی جدا شد؛ تجارت متولد شد.

انقلاب ذوب‌فلز سبب شد تا در میان مردمان اولیه، ظهور صنعتگری حرفه‌ای با مبادله تعمیم‌یافته، همزمان گردد. اولین صنعتگرانی که کاملاً از کار کشاورزی جدا میشوند، فلزگران دوره‌گرد هستند (اینان هنوز هم در میان قبیله «بانگو» در افریقای استوایی و در میان «پل‌ها» [Peuls] در افریقای غربی یافت میشوند). در میان این مردمان، انقلاب ذوب‌فلز، درست همانطوری که صنعتگری را از کشاورزی مجزا ساخت، تجارت را نیز بطور کامل از صنعتگری مستقل و جدا می‌سازد.

جالب است خاطر نشان کنیم که هردو شکل مبادله، یعنی مبادله تعمیم‌یافته که هنوز يك فعالیت تخصصی نشده است و دادوستد تخصصی بمعنای کامل آن، معمولاً در مناطق کشاورزی، در کنار یکدیگر یافت میشوند. در میان بومیان قبیله «چورتی» (Chorti) در گواتمالا، دهقانان و صنعتگران، خودشان، هفته‌ای يك بار به بازار محلی، و هر ماه یا هر دو ماه یکبار به بازار بخش می‌روند تا اضافه‌محصول‌های اندکشان را بفروش برسانند. اما داد و ستدگری که محصولات را از خارج منطقه وارد میکند، يك تاجر حرفه‌ای است. عین این تمایز، در قبیله «نوپ» (Nupe) در نیجریه نیز دیده میشود.^{۲۸}

از عهد مس بعد، تجارت بویژه در نقاط زیر، پیشرفت کرد: در اولین تمدن قبل از دودمانهای سلطنتی در مصر؛ در اولین تمدن «قبل از طوفان» (pre-diluvian) در بین‌النهرین؛ در باستانی‌ترین تمدنهایی که در محل «تروی»

(Troy) در آسیای صغیر کشف شده است؛ در تمدن «کرت - مسین» (Creto Mycenaean) در یونان؛ در تمدن «آزتک» (Aztecs) در مکزیک قبل از تسخیر اسپانیا؛ در تمدنهای باستانی چین، هندوستان و ژاپن.

در یکی از آثار ادبیات کلاسیک چین تحت عنوان «ضمیمه‌های برکت‌اب تغییرات کنفوسیوس» چنین نقل میشود که بازارها (یعنی تجارت) در همان دوره گاوآهن ابداع شدند، بعبارت دیگر، در همان زمانی که در کشاورزی، بدلیل انقلاب فلز، تغییرات مهمی صورت گرفت.^{۲۹}

در عهد برنز، برای استفاده خلاق از دانش تکنیکی، پیشرفت روابط تجاری، یک شرط ضروری میشود. «گوردون چایلد» (Gordon childe) با مطالعه دقیقی که در مورد ذخائر مس و قلمی که در این دوره در دسترس بوده است انجام داده، نشان میدهد در مقیاسی که مردمان مدیترانه به ساختن اشیاء برنزی پرداخته‌اند، ضرورتاً مجبور بوده‌اند وارد روابط داد و - ستد بین‌المللی با تعدادی از کشورها شوند. در واقع از هندوستان تا اسکانندیناوی تنها چهار منطقه وجود دارند که در آنها این دو فلز - قلع و مس - در کنار یکدیگر یافت میشوند، یعنی در «قفقاز»، در «بوهیم»، در «اسپانیا» و در «کورنوال» (Cornwall).^{۳۰} لیکن عهد برنز، در هیچیک از این چهار منطقه آغاز نشد.

مردمانی که در طلوع عهد برنز نقش داشتند، برای دستیابی باین فلزات گرانبها، مجبور بودند علاوه بر هجوم‌های دوره‌ای، هیئت‌های اعزامی تجاری عظیمی را نیز سازمان دهند؛ مانند یورش‌هایی که از زمان دودمان دوم مصر ببعده، معادن شبه جزیره سینا را در اختیار مصر قرار دادند *^{۳۱}.

ارابه چرخدار و کشتی بادبانی در عهد برنز اختراع شدند و پیشرفت تمدن

* چین که در آن مس و قلع فراوان است، توانست خیلی زود وارد عهد برنز شود. ازینجهت، تجارت داخلی زودتر و بیشتر از تجارت خارجی پیشرفت کرده این استثناء نیز نقش قاطع انقلاب ذوب فلز را در پیشرفت تجارت، تأیید می‌کند. در آمریکای، مس و قلع در فلات‌های مرتفع «پرو» یافت میشوند؛ این فلزات در شکل گوری تمدن «اینکا» (Inca) نقش اساسی داشته‌اند.

را در سراسر جهان باستان یاری کردند. کاروانهای منظم، از طریق شبه-جزیره سینا و فلسطین و سوریه، مصر و بین‌النهرین را بهم متصل کردند و از طریق ایران و شمال افغانستان و دره هندو، بین‌النهرین و هندوستان را بهم مرتبط ساختند. از عهد برنز ببعده، در اروپائی که هنوز بربر بود، روابط تجاری گسترده‌ای بین بالتیک و مدیترانه، دره دانوب، دشت «پانسون» و جزایرانگلستان برقرار شد.

وقتی این تجارت بین‌المللی تثبیت میشود و در صلح انجام میگیرد، بازهم بصورت یک مسئله «دولت» باقی میماند، و همچنان از طریق سوداگرانی انجام میگیرد که مستخدمین دولت هستند؛ یک مرکز بازرگانی بیطرف، محل ملاقات دو ملت میشود.^{۳۲}

تولید برای مصرف و تولید کالاها

تولید در جوامع اولیه، اساساً برای تأمین نیازهاست. تولیدکنندگان برای ارضای نیازهای اجتماعشان کار می‌کنند، خواه این اجتماع بزرگ باشد (ایل یا طائفه) خواه کوچک (خانواده). این موضوع در مورد مردمانی که هنوز در مرحله جمع‌آوری غذایشان هستند، و همچنین در مورد آنهایی که آنرا، بمعنای دقیق کلمه، تولید می‌کنند، صادق است. اولین امپراتوری‌هایی که بر اساس کشاورزی توأم با آبیاری بنا شدند، هیچ ویژگی اقتصادی‌ای که با تولید غذا تفاوت اساسی داشته باشد، از خود نشان نمیدهند. مهم است یادآور شویم که شاه «بابل» در کتیبه‌های رسمی، «دهقان بابل»، «شبان انسانها» و «آبیاری کننده دشت‌ها» خوانده میشود. در مصر، فرعون و سازمان اداری حکومتی، «pr'o» خوانده میشوند که بمعنای خانوار بزرگ است. در چین، یکی از امپراتوران افسانه‌ای که تصور میشود بنیانگذار ملت است «هئوتسی» (Hèou-tsi) خوانده میشود که بمعنای «شاهزاده ارزن» است.^{۳۳} در واقع بنظر میرسد کل اقتصاد، ملک عظیمی است که برای ارضای نیازهای خود، ارزش‌های استفاده‌ای تولید می‌کند.^{۳۴}

با مستقل شدن صنعتگری، نوع جدیدی از تولید ظاهر شد

تولیدکنندگان که «دهقان-صنعتگر» بودند، و در یک اجتماع روستائی زندگی میکردند، فقط اضافه تولیدشان را بازار محلی میآوردند، یعنی آنچه را که پس از ارضای نیازهای خانواده‌هایشان و اجتماع روستائی‌شان باقی میماند، میفروختند. اما صنعتگر متخصصی که از اجتماع روستائی مجزا شده است - فلزگری یا سفالگر دوره گرد - دیگر برای ارضای نیازهای خودش ارزشهای استفاده‌ای تولید نمی‌کند. کل تولید او بمنظور مبادله است. و از طریق مبادله محصولات کارش است که وسائل معیشت، پوشاک و امثالهم را برای ارضای نیازهای خود و خانواده‌اش فراهم می‌آورد. صنعتگر مستقلی که از اجتماع روستائی جدا شده است، دیگر جز ارزشهای مبادله‌ای - یعنی کالاهائی بقصد ارائه به بازار - تولید نمی‌کند.

کسیکه اساساً ارزشهای استفاده‌ای برای ارضای نیازهای خود یا اجتماعش تولید می‌کند، مستقیماً از طریق محصولات کار خود، زندگی می‌کند. برای او تولید و محصول، کار و حاصل کار، چه در عمل و چه در ذهنش یکسانند. در تولید کالا، این وحدت گسسته میشود.

تولیدکننده کالاهای دیگر بطور مستقیم از طریق محصولات کار خود زندگی نمی‌کند: برعکس، او فقط در صورتی میتواند زندگی کند که از شر محصولاتش خلاص شود. همانطور که «گلوتز» (Glutz) در مورد صنعتگران یونانی عهد هومر میگوید؛ او منحصراً بکمک کادش زندگی می‌کند. این کاملاً صحت دارد که این اولین صنعتگران، خود به‌خانه مشتریان‌شان میرفتند و از آنان، ماده خام را برای تولیدشان دریافت میکردند^{۳۵}. این موضوع، در اولین مراحل پیشرفت تولید کالا، در مورد بسیاری جوامع - بویژه در مورد مصر، چین، ژاپن، هندوستان و اروپای اوائل قرون وسطی^{۳۶} - صدق می‌کرد.

تولید کالا، بیکباره و یا در سراسر یک جامعه ظاهر نمیشود. پس از آنکه صنعتگران، حرفه‌ای میشوند، و بعضی صنعتگران، تولیدکنندگان جدا از اجتماع روستائی میگردند، ممکن است دهقانان و باقی صنعتگران، برای قرن‌ها بصورت تولیدکنندگان ارزشهای استفاده‌ای همچنان بزندگی

ادامه دهند. اینان فقط اضافه محصول‌های اندکشان را در قبایل کالاهای معدودی که نیاز دارند، مبادله خواهند کرد. این کالاهای مورد نیاز، اساساً از نمک و آهن (یا سایر فلزات) تشکیل میشوند. در چین، در اروپای قرون وسطی، در روسیه قرون وسطی*، در ژاپن قرون وسطی، در اجتماع روستائی هندوستان، در افریقا و در امریکای قبل از کلمبوس و بسیاری نقاط دیگر چنین بود^{۳۷}.

در آغاز، مبادله تعمیم یافته و مبادله تخصصی، یعنی تجارت، محدود به فلزات و زیورآلات (محصولات تجملی) هستند که کم و بیش برای «دولت» (شاه، پرنس، معبد) اندوخته میشوند. اما تولید کالا، از لحظه‌ای که هم محصولات صنعتگری و هم محصولات کشاورزی را برای دادوستد عرضه می‌کند، به سطحی بالاتر دست می‌یابد. ابداع چرخ برای ارابه، امکان میدهد تا در تکنیک کوزه‌گری از اصل چرخش استفاده شود. چرخ کوزه‌گری اولین وسیله‌ای است که «تولید انبوه» کالا را، صرفاً بقصد دادوستد، میسر می‌سازد.

قوم‌نگاری نشان میدهد که اگرچه تا وقتی که کوزه‌گری یک تکنیک صرفاً خانگی یاروستائی است، زنان اولین کوزه‌گرانند، اما در غالب موارد، مردان اولین کسانی هستند که چرخ کوزه‌گری را بکار می‌برند و تبدیل به متخصصینی میشوند که برای بازار کار میکنند^{۳۸}. در مورد محصولات کشاورزی‌ای که تبدیل به کالا میشوند باید گفت که این محصولات، ابتدا، در شرایطی ظاهر میشوند که اجتماعات انسانی‌ای که کاملاً از تولید وسائل معیشت جدا هستند، شکل می‌گیرند؛ و اجتماعاتی از صنعتگران، سوداگران و اداره‌کنندگان، یعنی اجتماعات شهری بوجود می‌آیند. از نظر «پولانی» احتمالاً در «لیدیا» و سپس در «آتن» بوده که اولین بازارهای محلی برای مواد غذایی برپا گشتند. لیکن برداشت‌ها این است که چنین بازارهایی، حداقل

* کلمه قدیمی روسی برای سوداگری که به تجارت داخلی می‌پردازد Parsol است که اشاره به تجارت نمک دارد، گرچه بعدها این کلمه بطور عام برای هر دادوستد گرخرده فروشی بکار رفت.

از قرن پنجم قبل از میلاد در چین وجود داشته‌اند^{۳۹}.

اجتماعی که بر اساس تعاون سازمان یافته است و

اجتماعی که مبتنی بر اقتصاد مدت زمان کار است

در جامعه اولیه‌ای که اضافه‌محصول اندکی تولید می‌کند، یا اضافه‌محصول تولید نمی‌کند، سازمان تعاون کار مبتنی بر رسم و مناسک دینی بوده و در خدمت تنظیم فعالیت‌های اقتصادی اصلی قرار دارد. تعاون کار در مناطقی که از نظر شرایط طبیعی مناسب نیستند و تولید اضافه‌محصول مواد غذایی مشکل است، ممکن است بمعنای فعالیت اقتصادی لاینقطعی باشد که انسانها، تا آنجا که توان دارند بآن می‌پردازند. در مناطقی که از شرایط طبیعی مساعدتری برخوردارند، مانند جزایر واقع در اقیانوس آرام، تولید محصول ضروری ممکن است نسبتاً وقت کمتری را بگیرد و بقیه وقت به فراغت اختصاص یابد.

فاعدتاً، هیچ اجتماعی يك قسمت اساسی از وقت فراغتش را، اگر ضرورت اقتصادی و اجتماعی وادارش نکند، به کار و تولید بیشتر اختصاص نمیدهد*. ضرورت اقتصادی بمعنای نیاز به کسب اضافه‌محصول بیشتر است تا جامعه بتواند، از طریق مبادله، کالاهای لازم برای بهزیستی را - که خود اجتماع قادر بتولیدشان نیست (مثل بعضی انواع غذاها، نمک، مواد خام برای ساختن ابزار، زیورآلات برای تشریفات مذهبی، و غیره) - بدست آورد. ضرورت اجتماعی بمعنای آن چیزی است که اجتماع را مجبور میکند قسمتی از اضافه‌محصولش را بطور مرتب به يك قدرت متمرکز تسلیم کند؛ این، یا باینفع همه آن اجتماع است (برای انجام کارهای آبیاری و امثالهم)، یا نتیجه پیروزی و فتحی است که چنین خراجی را اجباراً تحمیل کرده است.

* هیچیک از مکامبائی‌ها، (Mkamba) (يك قبیله سیاه)، علیرغم قحطی-

های مکرر، باین نمی‌اندیشد که بیشتر از میزانی که برای رساندن وی تا بارندگی بعدی لازم است، کشت کند،^{۴۰}.

این دو ضرورت ممکن است ترکیب شوند. «آلفرد مترو» (Alfred Métraux) در توصیف قبایل «موجو» (Mojo) و «باور» (Baure) که در شرق بلیوی زندگی می‌کنند، می‌نویسد: «نیاز بومیان به فلز - که مبارزه روزانه برای زیستن را تسهیل میکرد - بقدری زیاد بود که اگر بومیان، کالای قابل قبولی برای سفیدپوستان نمی‌یافتند، مبادرت به فروش برده به ایشان میکردند...»^{۴۱}.

بعبارت دیگر: رشد اضافه محصول بیش از يك حد مشخص و انسلك (یعنی بیش از ذخائر غذائی) نتیجه يك پیشرفت مستقل اقتصاد نیست. این رشد، ثمره تأثیرات فشارهای خارجی است؛ این فشارهای خارجی یا اقتصادی‌اند (مثل مبادله) و یا اجتماعی (نظیر برداشت اضافه محصول توسط يك قدرت مرکزی یا يك طبقه حاکم)*.

مادام که اجتماع اولیه‌ای که براساس تعاون سازمان یافته است، هیچ تقسیم کاری جز تقسیم کار براساس جنسیت را نمی‌شناسد، آهنگ کار توسط رسم و مناسک دینی تثبیت میشود. وقتی تقسیم کار باثبات تری برقرار میشود، کاری که هر تولیدکننده برای اجتماع انجام میدهد، باید بایک واحد مشترك سنجیده شود. اگر چنین نشود، ظهور گروه‌های با امتیاز و بی‌امتیاز، تعاون کار را از هم خواهند گسست. این واحد سنجش مشترك برای سازمان دهی، نمیتواند چیزی جز اقتصاد مدت زمان‌کاد باشد.

روستا را میتوان بعنوان يك خانواده بزرگ نگرست. کل تولید سالانه اش باید کم و بیش با نیازهایش به وسائل معیشت، پوشاک، مسکن و ابزار، هماهنگی داشته باشد. برای اجتناب از هر نوع عدم تعادلی بین این دو

* این گفته، بانظری که قبلا از آن دفاع کردیم - یعنی شکل‌گیری و رشد يك طبقه حاکم مستلزم وجود يك اضافه محصول اجتماعی است - تناقضی ندارد. گرچه رشد اولیه اضافه محصول متقدم بر شکل‌گیری يك طبقه حاکم است، اما طبقه حاکم نیز، پس از شکل‌گیری، بنوبه خود گسترش وسیع این اضافه محصول را سبب شده و پیشرفت جدیدی در نیروهای تولیدی بوجود می‌آورد.

شکل متفاوت تولید، و برای اطمینان از اینکه دهقانان قسمتی از زمین‌شان را نکاشته نگذارند و مقدار بیش از حدی از وقتشان را مثلاً به تولید ظروف سفالین یا چیزهای چرمی اختصاص ندهند، لازم است که اجتماع، بر آورد نسبتاً صحیحی از مقدار مدت زمان کاری که در اختیار دارد، بنماید؛ و این مدت زمان را در درجه اول بین بخش‌های اساسی تولید که برای بهزیستی اجتماع ضروری اند تقسیم کند و سپس، هر کس را آزاد بگذارد که بقیه مدت زمانش را به هر صورت که می‌خواهد صرف کند.

قوم‌نگاری و تاریخ اقتصادی نشان می‌دهند اجتماع روستائی‌ای که اولین مراحل تقسیم کار را پشت سر گذارده است، زندگی اجتماعی‌اش را در واقع بر اساس اقتصاد مدت زمان کار سازمان می‌دهد. «روث بانزل» (Ruth Bunzel) می‌گوید مردمان اولیه، فقط کار را چیزی «کم‌یاب» می‌دانند^{۴۲}. از نظر «بوکه» (Boeke)، اقتصاد «دسا»ی (Desa) اندونزی (که یک اجتماع روستائی است) بر اساس محاسبه ساعات کاری است که صرف شده‌اند^{۴۳}.

در اقتصاد روستای ژاپنی، «اصل مبادله، مردم و تعداد روزها هستند. باین ترتیب، اگر دو نفر از خانوار A بمدت دو روز روی زمین‌های خانوار B کار کنند، انتظار میرود خانوار B نیز معادل آن، روی زمین‌های خانوار A کار کنند این معادل، میتواند کار سه نفر در یک روز و یک نفر در روز دیگر، یا هر نوع ترکیب دیگری باشد که برابر کار دو نفر در دو روز باشد... وقتی چهار یا پنج خانواده باهم در یک گروه کاتاری (Kattari) [تیم نشاکاری برنج] کار می‌کنند نیز محاسبه بر همین منوال صورت می‌گیرد. این کار ایجاب میکند که تعداد روزها و کارگران در دقتی ثبت شوند»^{۴۴}.

در میان قبیله سیاه «هه» (Hoh) دهقانانی که به آهنگر (که خود در عین حال دهقان نیز هست) نیزه سفارش می‌دهند، در طول مدتی که او به ساختن نیزه مشغول است، آنها روی زمینش کار می‌کنند^{۴۵}. در هند باستان در دوره «موریا» (Maurya)، کار و محصولات کار، حاکم بر مقررات سازمان زندگی

اقتصادی بودند^{۴۶}.

وقتی بخش ممتازی از جامعه، اضافه محصول را به خود اختصاص داد و همراه با آن، اولین شکل‌های فرمانبرداری اجتماعی برقرار گشت نیز محاسبه بهره‌کشی بر اساس اقتصاد مدت زمان کار بود. در میان «اینکا»ها (Incas)، «خراج فقط از کار، وقت و مهارت يك کارگر، هنرمند یا سرباز تشکیل می‌شد. همه از این نظر برابر بودند و کسی ثروتمند تلقی می‌شد که فرزندی داشته باشد تا وی را در ارائه خراج مشخص یاری دهند؛ و آنکس که فرزندی نداشت، فقیر تلقی می‌شد. به هر صنعتگری که برای «اینکا» یا «کوراکا» (Curaca) (شخص برتر) کار می‌کرد باید همه مواد خام مورد لزومش داده می‌شد، و اشتغالش باین طریق نمی‌باید ازدو یا سه ماه در سال تجاوز می‌کرد»^{۴۷}.

در اروپا در اوائل قرون وسطی، که بخش عظیمی از دهقانان تحت نظام رعیتی کار می‌کردند نیز وضع چنین بود. يك اقتصاد دقیق مدت زمان کار بر روستائیان حکومت می‌کرد؛ رعیت در هفته بطور متوسط سه روز روی زمین ارباب و سه روز روی زمین خودش کار می‌کرد*.

همینطور زنان سرفها نیز باید تعداد مشخصی از روزها در کارگاههای ارباب (Manor) به ریسندگی، بافندگی، دوزندگی و امثالهم می‌پرداختند. هر صنعتگری، زمینی از آن خود داشت و در قبال تملك آن موظف بود برای ارباب یا سایر اجاره‌داران خدمات مشخصی انجام دهد.

سازمان اجتماعی مبتنی بر اقتصاد مدت زمان کار، از خود، حتی در زبان، ردپاهای متعددی بجا گذاشته است. در اروپای مرکزی در قرون وسطی، رایج‌ترین واحد زمین «Tagewerk» است که بمعنای مساحتی از زمین است

* برای مثال در قوانین قدیم «باواریا» (Bavaria) می‌خوانیم که «سرف‌های کلیسا» باید سه روز در هفته را روی ملک (ارباب‌شان) کار کنند و «سه روز در هفته برای خودشان کار کنند.»

Opera vero 3 dies in ebdomada in dominico operet, 3
vero sibi faciat^{۴۸}.

که يك نفر میتواند دريك روز شخم بزند. در انگلستان قرون وسطی، كلمه جریب یعنی Acre همین معنی را داشت. در کوهستانهای «کابیل» (Kabyle)، ملك متصرفی برحسب «ذویجه» (Zouija) - روزهای شخم زدن با يك گاو آهن که توسط دو گاو نر کشیده شود - ارزشیابی میشود. در فرانسه Carrucata بمعنای مقدار زمینی بود که يك نفر بتواند بطور طبیعی در يك روز شخم بزند. واحد زمین در سوئیس (Pose) نیز بمعنای مشابهی دارد^{۴۹}. از تشریحی که «دولینگر» (Dollinger) دربارهٔ محو نحوه کار روزانه سرفها ارائه میکند، بخوبی میتوان میزانی را که اقتصاد مدت زمان کار، کل زندگی اقتصادی را تنظیم می کرد، استنباط نمود:

«البته سرفها با این معافیتها از خدمت [بعنوان کارگر روزانه]، کاملاً بیکار نمیشدند: این معافیتها بمعنای آن بود که سرف ازارباش مقداری زمین میگرفت تا برای خودش، در روزهای معافی از کار، کشت کند... بدون شك، این ملك علی القاعده متناسب با مقدار وقتی بود که سرف در اختیار داشت. به سرفی که فقط يك روز در هفته معاف بود، احتمالاً قطعه زمین بسیار کوچکی داده میشد، حال آنکه سرفی که دو یا سه روز در هفته معاف بود احتمالاً میتواند يك manse کامل [خانه و فضائی از زمین که متعلق بآن بود] دریافت کند»^{۵۰}.

«مارک بلوش» (Marc Bloch) در تجزیه تحلیل تعهدات دهقانان قرون

وسطی، به نتیجهٔ مشابهی می رسد:

«در مورد بعضی خانه های همراه با زمین (manse) که درآمد فعالیت های ناشی از مهارت یا حتی ابزار فلزی از نسلی به نسل دیگر برهم انباشته میشد، دهقانان آنها، یا حداقل بعضی از ایشان، موظف بودند سالانه تعداد معینی از محصولات ساخته شده مثل کالاهای چوبی و قماش و پوشاک را به ارباب تحویل دهند. بعضی وقتها، عرضهٔ مواد خام نیز مثل کار، بعهدهٔ اجاره دار بود؛ این موضوع احتمالاً در مورد کالاهای چوبی، معمولی بود. اما وقتی موضوع به منسوجات مربوط میشد، مواد اولیه غالباً توسط ارباب فراهم می آمد؛ و دهقان یا زنش فقط وقت، تلاش و مهارتشان

را ارائه میکردند»^{۵۱}.

در بسیاری موارد، تعریفی که از بدهی‌های دهقانان میدهند، شکل‌های قابل تبدیل به مدت زمان کار یا به مقدار محصول را بخود میگیرد. باین ترتیب، بدهی‌های زنان سرف به ارباب «سن گال» (St.Gall) - آنطور که در قوانین «آلمانوروم» (Lex Alemannorum) باستان وجود دارد - گاه برحسب تعداد روزهای کاری که باید انجام شود ذکر میگردد، و گاه برحسب تعداد محصولاتی که در خلال این روزها تولید می‌شوند^{۵۲}. «آزتک‌ها» بر سایر مردمان مکزیك خراجی تحمیل کردند که هم برحسب روزهای کار، هم برحسب محصولات صنعتگران و هم برحسب سطح زمین زیر کشت محاسبه میشد^{۵۳}. در قرن هشتم میلادی، در ژاپن دو نوع کار غیر کشاورزی اجباری وجود داشت که «چو» (cho) و «یو» (yo) خوانده میشدند. نظامنامه «تایهو» (Taiho) این دو نوع تعهد را هم برحسب طول مدت زمان کار (ده روز)، هم برحسب مقدار پارچه (۲۶ «شاکو» Shaku، یعنی حدود ۱۰ یازد) و هم برحسب مقدار غله (یک «تو» To، تقریباً ۷۲ کیلوگرم) معین و تثبیت میکرد^{۵۴}. پس، در میان تولیدکنندگان چنین جامعه‌ای، طول زمان لازم برای تولید یک کالای معین، کاملاً مشخص بود. نتیجتاً، وقتی از قرن دوازدهم بیعد در اروپا، بویژه در اروپای غربی، هرچه کشت اجاره‌داری بیشتر جای کشت مستقیم برای ارباب رامیگرفت، باید بجای سه روز کار در هفته - که سابقاً مرسوم بود - نیمی از محصول به ارباب داده میشد. در چین، که مالیات برحسب جنس قابل پرداخت بود، تاریخچه سلسله «تانگ» (Tang) دقیقاً محاسبه میکند که چقدر کار باید برای کشت ارزن صرف شود (سالی ۲۸۳ روز) و چقدر برای کشت گندم (سالی ۱۷۷ روز)^{۵۵}. «اسپیناس» (Spinas) یادآور میشود که در مزرعه اشتراکی قرون وسطی، بین روز کار و مقدار (کمی) کاری که باید انجام شود، تعادل دقیقی وجود دارد^{۵۶}.

همین شیوه محاسبه اقتصادی را که مبتنی بر مدت زمان کار می‌باشد، در امریکای اسپانیا نیز می‌بینیم (در زمانی که کار اجباری بومیان، با نظام Repartimiento - encomienda تبدیل به اجاره برحسب جنس میشد)^{۵۷}.

در زمان معمول شدن روش کشت *Cultuurtesel*، عین این شیوه محاسبه در اندونزی بوجود میآید. مردم دیگر مجبور نیستند «اجاره زمین» را پردازند بلکه باید در یک پنجم زمین شان محصولات را بکارند که به دولت فروخته میشوند: بوتۀ نیل، شکر، قهوه، تنباکو و غیره. «اگر کسی زمین نداشت، موظف بود ۶۶ روز از سال را روی مزارع دولتی کار بکند»^{۵۸}. در ویتنام، در فصل خشک، قرض‌هایی داده می‌شدند که برحسب روزهای کار، قابل بازپرداخت بودند: مثلاً ۱/۵ «پیاستر» (*Piastre*)، واحد پول ویتنام) در قبال ده روز کار بهنگامی که کار زیادی باید انجام میگرفت.

ارزش مبادله‌ای کالاها

مبادله پیشرفته - تجارت - تنها در مرحله‌ای از پیشرفت اجتماعی آشکار میشود که مشخصه‌اش همین اقتصاد مبتنی بر مدت زمان کار است. مردمانی که نیاز به مراعات و اعمال چنین اقتصادی را احساس نکرده‌اند، با اضافه محصولی اندک و نوعی از مبادله ارضاء میشوند که بسیار ابتدائی است یا صرفاً مبتنی بر تشریفات مذهبی است*. نتیجه این میشود که همان معیار عینی که زمینه همه سازمان اجتماعی است - بر این گونه مبادله نیز حاکم باشد،

* باین دلیل است که مردمان اولیه بسیاری که پیشرفتشان قبل از مرحله تولید ساده کالا متوقف شده است، محصولاتشان را مطابق با استانداردهای عینی یا بر اساس یک اقتصاد مبتنی بر مدت زمان کار مبادله نمی‌کنند. این امر، سبب شده است بسیاری از مردم‌شناسان در مورد تجزیه تحلیل اقتصادیشان، نتیجه‌گیریهای غلطی بکنند. لیکن «مارگارت مید» می‌نویسد ساکنان «مانوآ» (*Manua*) («ساموآ» *Samoa*) - که امروزه به مبادله تشریفات بوریاهائی که بسیار ظریف بافته شده‌اند مبادرت می‌کنند - در اصل برای این بوریاهای نوعی ارزش مبادله‌ای تثبیت کرده بودند که هماهنگ با مدت زمان کاری بود که برای تولید آنها صرف میشد. بعدها، این ارزش، افزایش زیادی یافت. این مردم «ساموآئی» - مثل ساکنان بسیاری از دیگر جزایر اقیانوس آرام - از مهاجرتی تشکیل میشوند که از نقاط دیگر طرد شده و به نقاطی آمده‌اند که پر وفورند و دیگر مبادله در آنها نقش مهم اقتصادی ایفا نمی‌کند.^{۵۹}

بعبارت دیگر، نتیجه این میشود که ارزش مبادله‌ای کالاها، توسط مدت زمان کار لازم برای تولید آنها، محاسبه شود.

در چهار قبیله «تودا» (Toda)، «کارومبا» (Karumba)، «باداگا» (Badaga) و «کوتا» (Kota) که در تپه‌های «نیلجیری» (Nilgiri) در جنوب غربی شبه جزیره هندوستان ساکنند، مشاهده می‌کنیم که یک سازمان اجتماعی - که بطور مشخص مبتنی بر مدت زمان کار است - در حال گذار به سازمان اجتماعی دیگری است که مبادلات در آن نیمه آگاهانه و نیمه عینی - و بازم بر اساس مدت زمان کار - تنظیم میشوند:

اعضای قبیله «تودا» شبانند؛ قبیله «کارومبا» هنوز در جنگل زندگی می‌کنند؛ قبیله «باداگا» کشاورزند؛ و اعضای قبیله «کوتا» صنعتگران مبتدی ای هستند که کار با فلز را آموخته‌اند و کارد می‌سازند. قبیله اخیر به سه قبیله دیگر کارد، همراه باظروف سفالین و آلات موسیقی لازم برای تشریفات مذهبی عرضه میکند، و در قبال آن، از قبیله «تودا» گاو وحشی و رمه‌های دیگر می‌گیرد؛ از قبیله «کارومبا» عسل، میوه‌های وحشی و تعویذ (جادوئی) دریافت می‌کند؛ و از قبیله «باداگا» گندم می‌گیرد. اما قبیله «کوتا» تنها صنعتگر نیست؛ زمین‌هائی هم برای کشت در اختیار دارد. تشریفات مذهبی، مقدار سنتی گندم را، که نتیجه تجربه‌ای طولانی است (و باید در قبال وسائل فلزی - که آهنگران قبیله «کوتا» تهیه می‌کنند - مبادله شود) تعیین می‌نمایند. «اگر یک عضو قبیله باداگا، و وسائل فلزی بیشتری بخواهد، باید روی زمین آن آهنگری از قبیله «کوتا» که ساختن وسائل از او خواسته شده است، در خلال مدتی که وی به ساختن وسائل مشغول است، کار کند»^{۶۰}.

به همین طریق، در میان مردم «داهومی» (Dahomey)، «مثلا در میان آهنگران رسم است که یک آهنگر، مقداری تکه آهن می‌خرد و آنها را نگه میدارد تا بنوبه خود از کار سایر همکارانش - که در خلال این مدت برایشان کار می‌کرده است - استفاده کند. وقتیکه نوبت او فرا میرسد، همه اعضای این پیشه، آهن‌هائی را که وی نگه داشته است به کج بیل و تبر و کاردهای بته‌چین و سایر کالاهای قابل فروش تبدیل می‌کنند. سپس، صاحب آهن‌ها آزاد است که

این وسائل را بفروشد و درآمد آنرا برای خود بردارد. او، این پول را، در خلال مدتی که برای سایر آهنگران کار میکند، برای مخارج زندگی و خرید تکه آهن‌های دیگر صرف میکند، تا بار دیگر نوبه‌اش فرا رسد و از مجموع نیروی کار همه آهنگران استفاده کند»^{۶۱}.

مبادله‌ای که ساده و گهگاه و مبتنی بر شعایر مذهبی است و اهمیت اقتصادی چندانی ندارد، ممکن است به معادل دقیق، بی توجه باشد. عدم وجود یک معیار عینی برای مبادله، مانع از تنظیم روابط مبادله می‌شود. چنین امری، در مورد هر جامعه‌ای که تعداد قابل توجهی تولیدکننده کالا را در خود دارد، سبب بی نظمی و از هم پاشیدگی خواهد شد. تولیدکنندگان، به انواع کارهایی که در مقایسه با سایر کارها دریافتی‌شان کمتر است، ادامه نخواهند داد. از این جهت وجود روابط دقیقی که بین محصولات و کالاهای مورد مبادله تعادل برقرار کنند، ضروری هستند.

اما رابطه‌ای که بتواند بین دو محصول - دو کالا - تعادل برقرار سازد احتیاج به یک معیار مشترک و یک کیفیت تناسب پذیر دارد. ارزش استفاده‌ای یک کالا، بستگی به کل کیفیات فیزیکی آن دارد که مطلوبیت آنرا تعیین می‌کنند. وجود این ارزش استفاده‌ای شرط ضروری شکل‌گیری یک ارزش مبادله‌ای است؛ هیچکس در قبال محصول خود، کالائی را که برای کسی مطلوبیت، یا ارزش استفاده‌ای، نداشته باشد، نمی‌پذیرد. اما ارزش استفاده‌ای دو کالا - که در قالب کیفیات فیزیکی آنها متجلی می‌شود - تناسب ناپذیر است؛ هرگز نمیتوان وزن غله، طول پارچه، حجم ظروف و دنگ گلها را با یک معیار مشترک سنجید. برای آنکه مبادله متقابل بین این محصولات ممکن باشد باید کیفیتی را یافت که همه محصولات، آنرا دارا باشند؛ از نظر مقدار قابل بیان و اندازه‌گیری باشد؛ و یک کیفیت اجتماعی باشد که برای همه اعضای آن جامعه، قابل قبول باشد.

حال، کل کیفیات فیزیکی کالاها که بآنها ارزش استفاده‌ای می‌بخشد، بوسیله کلا خاصی تعیین می‌شود که آنها را تولید کرده است. کاریک بافنده، ابعاد، ظرافت و وزن پارچه را تعیین می‌کند؛ کاریک سفالگر، دوام، شکل و رنگ

ظروف سفالین را تعیین می‌کند. گرچه این کالاها هر یک محصول نوع خاصی از کار هستند، اما در عین حال محصول کار انسانی اجتماع نیز میباشند؛ بعبارت دیگر، محصول یک قسمت از کل مدت زمان کاری هستند که یک جامعه معین در اختیار دارد، و همانطور که دیدیم، جامعه بر اساس اقتصاد آن، استوار است. و این واقعیتی است که کالاها را تناسب پذیر میسازد؛ این کار انسانی عام است که اساس ارزش مبادله‌ای است - و کار مجرد خوانده میشود زیرا ماهیت خاصش از آن منتزع میگردد، درست همانطور که وقتی سه سیب و چهار گلابی و پنج موز را با هم جمع می‌زنیم، مجبوریم کیفیات خاصشان را از آنها منتزع کنیم تا بتوانیم بگوئیم دوازده عدد میوه داریم*. اندازه‌گیری این کار یعنی طول مدت زمان لازم برای تولید کالا است که امکان اندازه‌گیری و سنجش ارزش مبادله‌ای را میسر میسازد.

تولید کالا در مقیاس کوچک، یا تولید ساده کالا

تا وقتی که کار حرفه‌ای مستقل و تجارت و تقسیم جامعه به طبقات،

* از آغاز تولید ساده کالا در حدود ۳۰۰۰ سال قبل از میلاد همه کارها، صرف نظر از خصوصیات ویژه‌شان، معادل یکدیگر تلقی میشده‌اند. در لوح‌هایی که در «شوش» (Susa) یافت شده‌اند و بخط سامی بر آنها نبشته شده است، دستمزدها در خانه یک شاهزاده برای آشپز، سلمان، حکاک سنگ، نجار، آهنگر، پینه‌دوز، خوساط، کشت‌کار، شبان و الاغچی همگی برابر و معادل ۶۰ کوا (Qua) تثبیت شده‌اند^{۶۳}. اما در این مرحله اولیه تولید ارزش‌های مبادله‌ای، انسانها قادر نبودند به نظریه «کار مجرد» برسند؛ لذا تعادل و توازن پیشه‌های مختلفی که احتیاج به مهارت داشتند، بطریق فوق ایجاد میشدند. تا قبل از ظهور تحولان نیروی کار در عهد سربا پادری، ایده «کار مجرد» نتوانست مطرح شود. این ایده نه فقط بدین معناست که یک ساعت کاری کارگر با فتنه، با اندازه یک ساعت کاری کارگر آجرساز، ایجاد ارزش میکند، بلکه همچنین تلویحاً مبین آن است که این مشاغل، در صنایع بزرگ، قابلیت تبدیل متقابل یافته‌اند. همچنین مراجعه کنید به فصل پنجم، بخش «نیروی کار انسانی و تولید ماشینی».

پیشرفت کمی کرده است، تولید کالا در جامعه، موقعیت نسبتاً محدودی دارد. تنها زمانی که تجارت و زندگی شهری به مرحله معینی از پیشرفت میرسند و يك بازار باندازه کافی وسیع را بوجود میآورند، تولید کالا پیشرفت می کند و بنوبه خود، در شهرها تعمیم مییابد^{۶۲}. سپس وارد دوره‌ای از تاریخ میشویم که مشخصه‌اش این واقعیت است که در شهرها، تولید کالا عام میشود، حال آنکه در ده، تولید برای مصرف، کم کم از هم فرومی‌پاشد. این تولید کالا که توسط صنعتگرانی انجام میشود که مالک وسائل (ابزار) تولیدشان هستند، تولید ساده کالا یا تولید کالا در مقیاس کوچک خوانده میشود. در دوره‌های تمدن شهری، بویژه در عهد باستان، این نحوه تولید از قرن ششم قبل از میلاد در یونان تسلط یافت؛ و پس از آن: در حدود قرن هشتم میلادی در جهان اسلام؛ و از قرن یازدهم میلادی در اروپای غربی - که در قرنهای سیزدهم تا چهاردهم در نیدرلاند جنوبی و ایتالیا به اوج پیشرفت خود رسید.

در تولید ساده کالا، کار دیگر مستقیماً نیازهای تولیدکننده را ارضا نمی‌کند؛ برای او، دیگر کار و محصول کار با هم یکی نیستند. اما تولیدکننده، مالک محصول کار خود باقی میماند؛ او محصول کار خود را فقط در قبال بدست آوردن کالاهائی که زندگی‌اش را تأمین می‌کنند، ارائه می‌کند. دیگر تقسیم کار، تولیدکننده را از محصولش جدا کرده است، اما هنوز تولیدکننده را بوسیله محصول کار او سرکوب نمی‌کند. تولید کالا، بکندی در درون جامعه پیشرفت می‌کند، و همزمان با آن، تولید ارزش‌های استفاده‌ای ناب و ساده، آرام آرام کاستی میگیرند.

هرچه تولید کالاها گسترش بیشتری می‌یابد، محاسبه دقیق ساعات کار ضروری‌تر میشوند. در جامعه اولیه که تقسیم کار در آن بسیار ابتدائی است، حسابداری انواع اساسی کارها، برای بقای اجتماع اهمیت ویژه‌ای می‌یابد. بغیر از انواع اساسی کارها، در سایر موارد - همانطور که دیدیم - چندان مهم نیست که برای تولید يك کالای خاص دو ساعت کار صرف شود یا سه ساعت. این امر، مبین آزادی وسیعی است که در چهارچوب مقررات

خشك حاكم برفعاليت‌هاى مربوط به توليد غذا- اعضاى چنين جوامعى از آن برخوردارند. «هرسكويٲس» (Herskovits) درمورد قبيلهٔ «تالنسى» (Talensi) - كه از راه جمع‌آورى ميوه و كشاورزى، درغانزندگى مي‌كنند - تصوير بسيار گويائى از اين مخلوط حسابدارى دقيق و آزادى وسيع در سيكل توليد و مصرف ارائه كرده است.^{۶۴}

ليكن، وقتى كه درمحدودهٔ يك اجتماع اوليه، توليد کالا، گسترده ميشود، شمردن و محاسبهٔ مدت زمان كار نيز دقيق‌تر صورت مي‌گيرد. در بازار كه محصولات كار روستاهى مختلف، يا حتى مناطق مختلف، باهم برخورد مى‌كنند، ارزش‌هاى مبادله‌اى، ديگر براساس ميانه‌گين‌هاى اجتماعى برقرار ميشوند. ديگر تعداد ساعتى كه عملا براى توليد يك کالا صرف شده‌اند تعيين‌كنندهٔ ارزش آن نيستند، بلكه تعداد ساعات كار لازم براى توليد آن کالا (در شرايط متوسط قدرت توليد اين جامعه، و در اين دورهٔ زمانى) تعيين‌كنندهٔ ارزش آن ميشوند. اگر ارزش كالاها بر اساس وقت واقعى ده هر توليد‌كننده براى توليد آنها صرف مي‌كرد تعيين مي‌گرديد، آنوقت كالاها سنجش‌ناپذير ميشدند. «او [صنعتگر قرون وسطى] بايد، مطابق با شرايط تثبيت شده، پارچه‌اى را توليد‌كند كه «شخصى نيست بلكه رسمى و شهرى است»؛ ميتوان گفت كار او آشكارا عينى است نه ذهنى»^{۶۵}.

از آنجا كه ارزش كالاها بوسيلهٔ مقدار كار اجتماعى لازم براى توليد آنها تعيين ميشود - بعبارت ديگر، از آنجا كه مبادلات مكرر و ظهور همزمان محصولات توليد‌كنندگان متعدد ورقيب يكدیگر، اين ميانه‌گين را تثبيت مي‌كنند - توليد‌كنندگاني كه ناآزموده هستند يا كند كار مى‌كنند يا روش‌هاى قديمى را بكار مي‌گيرند، جريمه ميشوند: اينان، در قبال مدت زمان كارى كه بطور فردى در اختيار اجتماع گذارده‌اند، معادل محصولى را دريافت مى‌كنند كه در مدت زمان كوتاه‌ترى توليد شده است. باين ترتيب، پيشرفت

تولید کالا با انضباط بیشتر و محاسبه دقیق‌تر کار همراه می‌شود*.

با پیشرفت تولید ساده کالا، کار انسانی بر حسب کیفیت متمایز می‌شود. کار مرکب و ماهر از کار ساده جدا می‌شود. از آنجا که حرفه‌های مختلف، با تخصصی‌تر شدنشان، دوره کم و بیش طولانی کارآموزی را ایجاد می‌کنند که کل اجتماع - مثل جوامع اولیه - دیگر نمیتواند هزینه‌هایش را متحمل شود و خانواده کارآموز یا خود وی باید این هزینه‌ها را متقبل گردند، لذا اگر قرار باشد یک ساعت کار ماهر و یک ساعت کار غیر ماهر، معادل یکدیگر دریافت کنند، دیگر هیچکس وقتش را صرف کارآموزی طولانی برای یک حرفه نخواهد کرد. کار ماهر بعنوان کار مرکبی تلقی می‌شود که نه فقط کار صنعتگر در لحظه‌ای که بتولید مشغول است، جزئی از آنرا تشکیل می‌دهد، بلکه قسمتی از کار بدون دستمزدی که در دوره کارآموزی صرف کرده است نیز جزئی از آن می‌باشد (استهلاک اجتماعی هزینه‌های عمومی کارآموزی).

قانون ارزش در تولید ساده کالا

قانون ارزش که مبادله کالاها را - مطابق با مقدار کار انسانی و اجتماعی لازم و ساده و انتزاعی که در کالاها وجود دارد - تنظیم مینماید، سرانجام، نقش کامل‌کننده‌اش را ایفا میکند. جامعه اولیه و اجتماع روستائی

* همانطور که پروفوسور «سول تاکس» (Sol Tax) تشریح کرده است، این موضوع را میتوان بوضوح در تولید ساده کالا در میان بومیان گواتمالائی «پاناجاشل» (Panajashel) مشاهده کرد. مردان، زنان و حتی بچه‌ها همیشه مترصد آنند که از هر دادوستدی بتوانند چند پنی پول در آورند. در چنین جامعه‌ای - که پروفوسور «تاکس» میگوید زنی که اصلاً نمیتوانست بخواند یا بنویسد، قادر بود هزینه دقیق تولید یک قالی را که یک روز تمام روی آن کار کرده بود، تساپنی آخرش بگوید - تعجبی نیست که مبادلات و معادلات دقیقاً محاسبه میشوند. در چنین شرایطی، اگر زمین گاه در قبال کار بدون دستمزد و گاه در قبال قسمتی از محصول و گاه در قبال پول، اجاره داده می‌شود، باید در نظر گرفت که در هر مورد، معادلات دقیقی مدنظر قرار میگیرند که فقط میتوانند بر اساس ارزش کار باشند.^{۶۶}

باتقسیم کار ابتدائی‌شان، براساس تعاون آگاهانه کارسازمان یافتند و در آنها رسوم، مناسک دینی، شورا‌های بزرگتران یا اداره‌کنندگان منتخب، آهنگ تولید را تعیین می‌کردند؛ و در موقع خود، کار بدون دستمزد یا خراجی که باید به طبقات متملك تسلیم میشد، با این ترکیب، پیوند خورد.

لیکن، هنگامیکه تولید کالا در مقیاس کوچک (تولید ساده کالا) پیشرفت میکند، تولیدکنندگانی را شاهدیم که از هر نوع تبعیت از سازمان اجتماعی دسته‌جمعی، آزاد هستند. هر تولیدکننده، در چهار چوب قدرت فیزیکی و ظرفیتش برای تولید (ابزار و غیره)، میتواند هر قدر که میخواهد تولید کند. دیگر این تولیدکنندگان، بتولید ارزش‌های استفاده‌ای برای مصرف یک اجتماع بسته نمیپردازند؛ و کالاهارا برای بازاری تولید می‌کنند که کم و بیش گسترده و نامشخص است. باین ترتیب، قانون ارزش - که مبادلات را بر یک پایه عینی هماهنگ میسازد و برای هر کالای مبادله شده، معادل‌هایی را تضمین می‌کند - از طریق مبادلات موفق و ناموفق، توزیع را در میان شاخه‌های مختلف تولید - که مبتنی بر کل ساعات کار یک جامعه هستند - سازمان مجدد میدهد. در جوامع اولیه، کار انسانی، یک کار مستقیماً اجتماعی بود. امداد جامعه‌ای که مبتنی بر تولید کالا در مقیاس کوچک است، کار فردی، کیفیتش را بعنوان کار اجتماعی فقط بطور غیر مستقیم و از طریق مکانیسم مبادله و بکمک عملکرد و قانون ارزش، باز می‌یابد*.

اگر یک صنعتگر بیشتر از آنقدر که بازار جامعه‌اش میتواند جذب کند، پارچه تولید نماید، قسمتی از محصولش بفروش نرفته و مبادله نخواهد شد و با و نشان خواهد داد که وی، سهم بیش از حدی از مدت زمانی را که اجتماع برای تولید پارچه در اختیار دارد، صرف کرده است؛ یا بعبارت دیگر، وی قسمتی از وقت کار اجتماعی را تلف کرده است. اگر این اتلاف میخواست در جامعه‌ای که آگاهانه هماهنگ شده است بروز کند، رسوم آن اجتماع یا ملاحظات سایر اعضای جامعه، از پیش بآن پی‌میبردند. اما در بازار، قانون

* نگاه کنید به فصل هجدهم؛ رد انتقادات جاری از تئوری ارزش

ارزش این ائتلاف را تنها پس از وقوع نشان خواهد داد، و این به زیان تولید - کننده است که در قبال زحمت و محصولش، معادلی دریافت نمیکنند. معهدا، در آغاز دوره تولید ساده کالا، این قوانین کاملاً آشکار میشوند و دلیل این امر را میتوان در این واقعیت یافت که در اصناف عهدباستان و چین و بیزانس و اصناف اروپائی و عرب قرون وسطی و غیره، مقررات تثبیت شده‌ای وجود دارند که همه اعضا، آنها را میدانند و این مقررات، هم مدت زمانی را که باید صرف ساختن يك کالا شود و هم مدت کارآموزی، هزینه آن و معادلی را که بطور طبیعی میتوان در قبال يك کالا درخواست کرد مشخص می‌کنند^{۶۷*}.

این وضوح، صرفاً مبین این واقعیت است که با تولید کالا در مقیاس کوچک یا تولید ساده کالا، تنها به يك مرحله گذار رسیده‌ایم؛ گذار از جامعه‌ای که تعاون کار آگاهانه بر آن حکومت میکند به جامعه‌ای که از هم پاشیدگی پیوندهای اجتماع در آن جایی برای هیچ چیز جز قوانین «عینسی» باقی نمیگذارد؛ یعنی قوانینی که، همچون تنظیم کننده‌های فعالیت اقتصادی، کور و «طبیعی» و مستقل از اراده انسان‌اند.

ماخذ

1. Hingston Quiggin: *A Survey of Primitive Money*, pp. 21-22.
2. Audrey I. Richards: *Land, Labour and Diet in Northern Rhodesia*, p. 222.
3. Margaret Mead: *Competition and Co-operation among Primitive People*, p. 134.
4. Margaret Mead: *Sex and Temperament*, pp. 170-1.
5. Thurwald: *L'économie primitive*, p. 201; article "Handel" in *Reallexicon der Vorgeschichte*, Vol. V, p. 74; Herskovits: *The Economic Life of Primitive People*, p. 160; Quiggin: op. cit., p. 11.
6. M. Mauss: "Essai sur le don" in *Sociologie et Anthropologie*, p. 214.

* «نادل» (Nadel) متذکر موشود که در شاه‌نشین «نوب» (Nupe)، ارزش کالاها تا حد زیادی متناسب با مدت زمان کاری است که برای تولید آنها، صرف گردیده است^{۶۸}.

7. Polanyi: et al., op. cit., p. 88.
8. Cl. Lévi-Strauss: *Les Structures élémentaires de la parenté*, p. 168.
9. Ibid., p. 593.
10. Ibid., pp. 178-180, 48-49.
11. C. Darryl Forde and R. Scott: *The Native Economics of Nigeria*, p. 68.
12. M. Mauss: op. cit., pp. 277-8.
13. Victor Purcell: *The Chinese in Southern Asia*, p. xxvii.
14. J. H. Boeke: *De Theorie der Indische Economie*, p. 39.
15. Schechter: *The Law and Morals of Primitive Trade*, in Herskovits: *Economic Life of Primitive People*.
16. Polanyi: et. al., op. cit., pp. 20, 269.
17. Claude Meillassoux: *Anthropologie économique des Gouro de Côte d'Ivoire*, pp. 267-9.
18. Ibid., pp. 266-7.
19. Heichelheim: *Wirtschaftsgeschichte des Altertums*, p. 21; Gordon Childe: *What Happened in History*, p. 61, and *Cambridge Economic History of Europe*, Vol. I, p. 4; J. Graham Clark: *L'Europe préhistorique*, pp. 363, 371; J. C. Van Eerde, *Inleiding tot de Volkenkunde van Ned. Indië*, p. 57.
20. Heichelheim: *Wirtschaftsgeschichte des Altertums*, Vol. I, pp. 26-27.
21. Herskovits: *The Economic Life of Primitive People*, p. 129.
22. Forde and Scott: op. cit., p. 43.
23. Herskovits: *The Economic Life of Primitive People*, p. 125; Thurwald: article "Lohn" in *Reallexicon der Vorgeschichte*, Vol. VII, pp. 308-9.
24. W. G. Sumner and A. G. Keller: *Science of Society*, Vol. IV, p. 46.
25. Forde and Scott: op. cit., p. 79; S. F. Nadel: *A Black Byzantium*, p. 254; *Histoire du Commerce*, Vol. IV, p. 148; Polanyi: et al., op. cit., pp. 178-83.
26. M. M. Postan: "Trade of Mediaeval Europe: the North", in *Cambridge Economic History of Europe*, Vol. II, pp. 168-9.
27. Gordon Childe: *Man Makes Himself*, pp. 120-2; *What Happened in History*, pp. 96-97.
28. Charles Wisdom: *The Chorti Indians of Guatemala*, pp. 24-25, 199; S. F. Nadel: op. cit., p. 321.
29. Chen Huan-Chang: *The Economic Principles of Confucius*, p. 122.
30. Gordon Childe: *The Bronze Age*, p. 8.
31. G. Dijkmans: *Histoire économique et sociale de l'ancienne Egypte*, Vol. II, p. 226; Polanyi: et al., op. cit., pp. 41 et al.
32. Polanyi: et al., op. cit., pp. 51-55. D. D. Kosambi, *An Introduction to the Study of Indian History*, p. 151, et al.
33. Heichelheim: op. cit., Vol. I, p. 179; René Grousset: *Histoire de la Chine*, p. 9.
34. Boeke: op. cit., p. 44.
35. G. Glotz: *Le Travail dans la Grèce antique*, p. 53.

36. Dijkmans: op. cit., Vol. II, p. 236; K. A. Wittfogel: *Wirtschaft und Gesellschaft Chinas*, p. 514; Yoshitomi: *Etude sur l'histoire économique de l'ancien Japon*, p. 203; G. B. Jathar and S. G. Beri: *Indian Economics*, p. 104; Josef Kulischer: *Allgemeine Wirtschaftsgeschichte des Mittelalters*, Vol. I., p. 75.
37. Wittfogel: op. cit., p. 497; P. I. Lyashchenko: *History of the National Economy of Russia*, p. 162; M. Takizawa: *The Penetration of Money Economy in Japan*, p. 24; Jathar and Beri: op. cit., p. 103; Herskovits: op. cit., p. 187; Audrey I. Richards: op. cit., p. 22; Paul S. Martin: George L. Quimby and Donald Collier: *Indians Before Columbus*, p. 67.
38. Gordon Childe: *What Happened in History*, p. 85.
39. Polanyi: et al., op. cit., pp. 84-85; *An Outline History of China*, p. 28.
40. Sumner and Keller: op. cit., Vol. IV, p. 53.
41. Alfred Métraux, in: *Handbook of South American Indians*, Vol. III, p. 418.
42. Ruth Bunzel: in Franz Boas, ed., *General Anthropology*, p. 346.
43. Boeke: op. cit., p. 64.
44. John Embree: *Mura, A Japanese Village*, pp. 100-1.
45. Ralph Piddington: *An Introduction to Social Anthropology*, p. 275.
46. Kautilya's *Arthashastra*: German trans. by J. J. Mayer, p. 147.
47. John Collier: *The Indians of the Americas*, pp. 61-62.
48. See other articles in the *Polyptique* of Saint Germain-des-Prés and the *descriptio villarum* of the Abbey of Lobbes.
49. Joseph Bourrilly: *Eléments d'ethnographie marocaine*, pp. 137-8; Roger Grand and Raymond Delatouche: *L'Agriculture au moyen âge*, p. 79.
50. P. Dollinger: *L'évolution des classes rurales en Bavière*, p. 270.
51. Marc Bloch: *Caractères originaux de l'histoire rurale française*, p. 77.
52. Herman Bikel: *Die Wirtschaftsverhältnisse des Klosters St. Gallen*, pp. 133-239.
53. H. Cunow: *Wirtschaftsgeschichte*, Vol. I, pp. 270-1.
54. Y. Takekoshi: *Economic Aspects of the History of the Civilisation of Japan*, Vol. I, p. 117.
55. L. Génicot: *L'Economie rurale namuroise au bas moyen âge*, pp. 236-85; Grand and Delatouche: op. cit., pp. 105-35; Jacques Gernet: *Les aspects économiques du bouddhisme dans la société chinoise du V^e au X^e siècle*, p. 98.
56. Georges Espinas: *Les Origines du capitalisme*, Vol. I, p. 140.
57. Robert S. Chamberlain: "Castilian Backgrounds of the Repartimiento Encomienda", in *Contributions to American Anthropology*, Vol. V, pp. 25-26.
58. H. J. De Graaf: *Geschiedenis van Indonesië*, p. 406.
59. Margaret Mead: *Social Organization of Manua*, pp. 73-75, p. 65.
60. David Mandelbaum: "Notes on Fieldwork in India", in Herskovits: *Economic Life of Primitive Peoples*, pp. 136-7.

61. M. J. Herskovits: *Dahomey, an ancient West African Kingdom*, Vol. I, pp. 75-76.
62. Clement Huart and Louis Delaporte: *L'Iran antique*, p. 83.
63. Gordon Childe: *What Happened in History*, p. 156.
64. Herskovits: *Economic Life of Primitive Peoples*, pp. 248-51.
65. Espinas: *op. cit.*, Vol. I, p. 142.
66. Sol Tax: *Penny Capitalism*, pp. 18, 15, 80.
67. Espinas: *op. cit.*, Vol. I, pp. 118, 140-2.
68. Nadel: *op. cit.*, p. 318.

فصل سوم

پول، سرمایه، ارزش اضافی

نیاز به يك هم ارز عام

مبادله ساده یا پیشرفته بصورت تهاتر انجام میشود، یعنی بصورت برخورد مستقیم بین محصولات مورد مبادله. برای مردمان اولیه که به مبادله کالاهای مشخص، مطابق با روشهای سنتی یا حتی تشریفاتی عادت کرده بودند، تهاتر، هیچ «مسئله» اقتصادی ای بوجود نمیآورد. اما تهاتر، با مبادله تعمیم یافته و تجارت متفاوت است. دیگر تنها يك محصول، مثلاً اضافه محصول يك قبیله، در قبال سایر محصولات مبادله نمیشود؛ دیگر روابط تعادل فقط مربوط به دو محصول، یا دوره از محصولات نمیشود، بلکه کالاهای متفاوت و بسیار گوناگونی را شامل میگردد. دیگر تنها مدت زمان کار سفالگر نیست که بامدت زمان کار کشاورز مقایسه میشود؛ ده، بیست یا سی حرفه باید فعالیتهای تولیدی خود را در زمانهای مختلف باهم مقایسه کنند. برای آنکه این مبادلات بدون وقفه ادامه یابند، صاحبان کالاها باید بتوانند - قبل از آنکه فرصت پیدا کردن خریدارانی را که در عین حال، محصولات مورد تقاضای ایشان را نیز دارا باشند بیابند - خود را از شر کالاهایشان برهانند. برای آنکه مبادلات بر اساس توازن و تعادل انجام گیرند، به کالاهائی نیاز است که همه بتوانند از طریق آن، ارزشهای مبادله ای شان را بیان کنند. کالای هم ارز عام این وظیفه را انجام میدهد.

تعمیم یافتن مبادله و آغاز تجارت، با ظهور يك هم ارز عام، یعنی ظهور

پول در تمام فرم‌هایش، همراه میشود. نیاز به چنین هم‌ارزی کاملاً مشهود است. «سر ساموئل بیکر» (Sir Samuel Baker) می‌گوید که خود شنیده‌است که مردمان روستائی در محل بازار «اونیورو» (Unyoro) در اوگاندا داد می‌زدند:

«شیر می‌فروشیم در عوض مهره یا نمک می‌گیریم! نمک را با سرنیزه عوض می‌کنیم! قهوه، قهوه، خیلی ارزان در مقابل مهره‌های سرخ!»^۲.
 اگر صاحبان نمک، شیر نخواستند بلکه مهره سرخ بخواهند؛ و اگر صاحبان مهره‌های سرخ نه نمک و نه قهوه، بلکه شیر بخواهند، هیچ‌یک از این مبادلات نمیتوانند انجام گیرند زیرا در اینجا، هیچ‌کدام از صاحبان کالا حاضر نیستند معامله دوجانبه انجام دهند. خصوصیت یک کالای هم‌ارز عام آنست که در قبال آن میتوان هر کالای دیگری را بدست آورد. ابتدا، سه معامله رامیتوان بدون مشکل انجام داد: دادوستد گر، مرواریدهای سرخش را با نمک مبادله خواهد کرد، بدون آنکه بخواهد از ارزش استفاده‌ای نمک، سود ببرد. این مبادله بمنظور آنست که بتواند بانمک، که در اینجا هم‌ارز عام است، شیری را که می‌خواهد بدست آورد.

باین ترتیب، هم‌ارز عام، خود یک کالا است؛ ارزش مبادله‌ای آن، مثل ارزش مبادله‌ای هر کالای دیگر، بوسیله مقدار کار اجتماعی لازم برای تولید آن، تعیین میشود. از آن پس، ارزش مبادله‌ای سایر کالاها، در رابطه با ارزش مبادله‌ای واقعی این کالا بیان میشود. هم‌ارز عام، بعنوان یک کالا، ارزش استفاده‌ای خود را - که بر اساس کیفیات طبیعی‌اش تعیین میشود - نیز حفظ می‌کند: وقتی نمک از گردش می‌افتد، همان نمک است که برای نمکسود کردن گوشت بکار میرود. اما کالای هم‌ارز عام، علاوه بر ارزش فیزیکی و طبیعی‌اش، از یک ارزش استفاده‌ای دیگر نیز برخوردار میشود - چرا که تسهیل‌کننده مبادله متقابل سایر کالاهاست، وسیله گردش است و یک معیار ارزش است.

در مصدر دور «رامسس‌ها» (Rammassides) [۱۳۱۵؟ تا ۱۰۹۰

قبل از میلاد] از گاو بعنوان هم‌ارز عام استفاده میشد و:

از نظر ارزش معادل بایک گاو نر بودند^۲.

{	یک حصیر
	۵ واحد عسل و
	۱۱ واحد روغن

در آغاز هزارهٔ دوم قبل از میلاد، در زمان حکومت شاه «بیلاما» (Bilalama) در «اشونا»ی (Eshuna) بین‌النهرین، نقره هم‌ارزعام شده بود. در لوحه‌های مربوط به مالیات که در سال ۱۹۴۷ در «تل‌هرمل» (Tell Harmal) کشف شدند، معادل‌های ذیل حک شده‌اند (که به سیستم متریک تبدیلیشان کرده‌ایم):

{	۱۲ لیتر روغن کنجد
	۳۰۰ لیتر گندم
	۶۰۰ لیتر نمک
	۵ کیلوگرم پشم
	۱ کیلوگرم مس

از نظر ارزش معادل بایک «شیکل» (Shekel) (در حدود ۸ گرم) نقره بود^۴.

در قوانین «هیتیت» (Hittite) - ۵۰۰ سال قبل از شاه «بیلاما» - صورت طولیلی از معادل‌ها را می‌یابیم، که نمونه‌های ذیل جزئی از آنها هستند:

{	۱ گوسفند
	۱ «زیمیتانی» کره
	۱ پوست گاو نر بزرگ
	۴ «مینا» مس
	۲۰ پوست بره
	۲ «پا» شراب
	$\frac{1}{4}$ «زیمیتانی» روغن خوب

از نظر ارزش معادل بایک «شیکل» (حدود ۸ گرم) نقره بودند.

۳ بز، ۲ «شیکل» نقره ارزش داشت.
 ۱ ردای چندتکه، ۳ «شیکل» نقره ارزش داشت.

۱ قطعه بزرگ پارچه ۳ «شیکل» نقره ارزش داشت.

۱ گاری اسبی ۲۰ «شیکل» نقره ارزش داشت.^۵

آنچه در اینجا داریم، یک لیست قیمت واقعی است. قیمت، چیزی جز ارزش مبادله‌ای یک کالا نیست که برحسب مقدار معینی از کالای هم‌ارز بیان می‌شود. هم‌ارزعام، تبدیل به پول شده است؛ پس قیمت، بیانگر ارزش مبادله‌ای برحسب پول است.

تکامل هم‌ارزعام

غالباً، در آغاز تولید ساده کالا، کالاهایی که بیشتر از بقیه در یک منطقه معین مورد مبادله قرار می‌گرفتند، اولین کالاهای هم‌ارزعام را تشکیل می‌دادند. این کالاها در دو گروه جای می‌گیرند: محصولاتی که برای مردم آن منطقه بیشترین اهمیت را دارند (مثل مواد غذایی، ابزار، نمک) و زیورآلات که جزو اولین اشیائی هستند که در مبادله انسانی وارد میشوند.

مردمانی که هم به کشاورزی می‌پردازند و هم به رمه‌داری، معمولاً یا گاو یا گندم و یا برنج را بعنوان کالای هم‌ارزعام انتخاب می‌کنند. یونانیان و رومی‌ها، برای خود، گاو نر را بعنوان هم‌ارزعام انتخاب کردند و این جریان تا قرن‌های ششم و پنجم قبل از میلاد ادامه داشت. کلمه هندی «روپیه» (Rupie) از کلمه «روپا» (Rupa) مشتق می‌شود که بمعنای «گله» است. ایرانیان دوره «اوستا» و ژرمن‌های دوره «لکس ساکسونوم» (Lex Saxonum) نیز گاو نر را بعنوان هم‌ارزعام انتخاب کرده بودند و این نشان می‌دهد در آن دوره، رمه‌داری بین ایشان بسیار متداول بوده است. در افریقای شمالی، شرقی و جنوبی، در میان مردمانی که اساساً رمه‌دار بودند، رمه بصورت شتر، گوسفند، بز یا گاو، کالای هم‌ارزعام را تشکیل می‌داده است. اسب در میان «قرقیزها» (Kirghiz)، گاو وحشی در «آنام» (Annam)، و گوسفند در «تبت» (Tibet) همین نقش را داشته است.

در مواردی که بهنگام ظهور کالای هم‌ارزعام، کشت زمین مهم‌تر از رمه‌داری بود، محصولات گوناگون زمین، این وظیفه را انجام می‌دادند. در ژاپن باستان، برنج برای قرن‌ها، هم‌ارزعام بود. در چین، ابتدا گندم وارزن و

سپس برنج چنین نقشی داشتند. در بین‌النهرین گندم بود. در مصر، گندم بصورت‌غذا، یعنی قرص‌های پخته شده به‌شکل‌های مختلف، خیلی زودجای گاو نر را بعنوان کالای هم‌ارزعام گرفت.

در هندوستان نیز از قرن پنجم قبل از میلاد، گندم، بجای گاو نر، کالای هم‌ارزعام شد و درنواحی روستائی تاقرن نهم میلادی، باین‌نقش‌خود ادامه داد. در سودان، خرما برای مدت‌ها چنین نقشی داشت. در امریکای مرکزی ذرت کالای هم‌ارزعام بود. در «نیوفاندلند» (Newfoundland) و «ایسلند» تاقرن پنجم، ماهی خشک شده؛ در جزایر «نیکوبار» (Nicobar) نارگیل؛ در میان مردمان قبایل اولیۀ فیلیپین برنج، و در جزایر «هاوایی»، قبل از نفوذ غرب، ماهی نمکسود، کالاهای هم‌ارزعام بودند.

از ابزار اصلی نیز بعنوان کالاهای هم‌ارزعام استفاده میشده است: در «کرت» (Crete) تبرهای برنزی یامسی و سه‌پایه‌های برنزی، در «لائوس» گلدانهای برنزی؛ در افریقای مرکزی و شرقی بیلچه و کج‌بیل‌های آهنی؛ در جزایر «سولومون» و «مارشال» در اقیانوس آرام، قلاب‌های ماهیگیری. در چین دونام قدیمی‌ترین سکه‌ها «پو» (Pu) و «تسیان» (Tsian) است که در اصل بمعنای «وسیلهٔ زراعت» بود و از نام‌های ابزار برنزی مشتق میشد.^۶ در ژاپن در قرن‌های هفتم و هشتم میلادی، بیلچه‌ها یا کج‌بیل‌های آهنی از فرم‌های اساسی ثروت منقول بحساب می‌آمدند.^۷

مواد خام سازندهٔ این ابزار نیز غالباً میتوانستند بنبوء خود نقش هم‌ارزعام را ایفا کنند. در جزیرهٔ «یاپ» (Yap) در اقیانوس آرام، سنگ، هم‌ارزعام بود. در یونان زمان «هومر» - که اهالی «اخالیه» (Achaean) در جزیرهٔ اصلی، تازه از گلدانهای فلزی بعنوان کالاهای هم‌ارزعام استفاده میکردند - ساکنان جزیرهٔ «لمنوس» (Lemnos) خود برنز را بصورت فلز، هم‌ارزعام میدانستند. شمش و میله‌های کوچک آهن نیز در میان اجتماعات پیشرفته‌تر آفریقا همین نقش را داشته‌اند.

با پیشرفت مبادله، ممکن است کالای محلی - یعنی محصولی که در رابطه با دادوستد گران خارجی بیشتر از سایر کالاها خریده یا فروخته‌میشود،

بعنوان کالاهای هم‌ارز عام، جای محصولات را که ضرورت اولیه دارند - نظیر مواد غذایی اصلی یا ابزار بسیار مهم را - بگیرد. باین ترتیب، کالاهای ذیل را در نقاط ذیل بعنوان کالاهای هم‌ارز عام می‌یابیم: بسته‌های چای فشرده شده در میان تاتارها و مغول‌ها در قرن نوزدهم؛ دانه‌های کاکائو در مکزیک در زمان «آزتک‌ها»؛ نمک در حبشه (Abyssinia) و در افریقای غربی و استوایی و شرقی، و در برمه و تبت قرون وسطی و میان بعضی قبایل بومی امریکای شمالی؛ پوست خام پشم‌دار در کانادا تا قرن هیجدهم؛ پوست خز سفید در روسیه؛ بافته‌های کفنی در ژاپن قرون وسطی؛ اندازه‌های معینی از پارچه در بعضی اجتماعات اروپای غربی در قرون وسطی، و... در چین، در زمان امپراتورهای «تانگ» (T'ang)، یک فوت پارچه (tche) معادل یک بوشل (che) حبوبات ارزش داشت و همراه با گندم و ارزن و پول مسی، بعنوان کالای هم‌ارز عام بکار میرفت.^۸

از زیورآلات - که اولین کاربردشان با احتمال بسیار زیاد، جادوئی بوده است* - نیز در اوائل دوره تولید ساده کالا، غالباً بعنوان هم‌ارز عام استفاده میشده است. باین ترتیب در تمدن «کرت - مسین» (Creto Mycenaean) از سه‌پایه‌های برنزی، علاوه بر استفاده‌های کاربردی که از وسائل برنزی میشد، بعنوان کالاهای هم‌ارز عام استفاده می‌گردید. همچنین حلقه‌های برنزی در مصر، یشم سبز در میان بومیان امریکای مرکزی قبل از کلمبوس، و فیروزه در میان بومیان «پوئبلو» (Poeblo) همین نقش را داشتند. از شیشه و صدف‌های مینادار نیز در مصر بهمین منظور استفاده میشد و از آنجا به قسمت‌های مدیترانه‌ای اروپا انتشار یافت. این شیشه‌ها و صدف‌ها در افریقا نیز کاملاً رایج شدند.

* در یک جامه اولیه، مبادله زیورآلات یا سایر اشیاء قیمتی بعنوان یک پدیده جادوگرانه، در عین حال، یک منشأ اقتصادی دارد. «مارسل ماوس» (Marcel Maus) در مقاله‌ای در باب هدیه (Essai sur le don) توضیح میدهد که این اشیاء بعنوان قرائن وسائل پسیان‌ناپذیر و خالقین غذا تلقی میشدند که ارواح، آنها را به نیاکان انسان، هدیه کرده بودند.^۹

صدف خرمرهه (Cowrie shell) از زیورآلاتی است که در سطحی بسیار وسیع بعنوان کالای هم‌ارز عام بگردش درآمد. این صدف‌ها، از چین و هند گرفته تا جزایر اقیانوس آرام و از آنجا تا آفریقا و اروپا و حتی تا نیمکره غربی گسترش یافته و بگردش درآمدند.

«صدف خرمرهه از نظر استحکام و یکنواختی از همه صدف‌های رایج دیگر بهتر است. اندازه و وزن این صدف‌ها تقریباً ثابت است و از این نظر مانند لوبیا قرمز، باقلا، برنج، گندم یا دانه‌جو میباشند که اولین واحدهای توزین طلا و نقره بودند»^۱.

باین ترتیب، فلزات گرانبها، هم بعنوان هم‌ارز عام، و هم بعنوان ماده اولیه برای زیورآلاتی که خود، هم‌ارز عام میشوند، ضرورت مییابد. مس، برنز، نقره و طلا، همیشه قبل از سایر مواد اولیه، برای ساختن زیورآلات بکاررفته‌اند. همراه با پیشرفت فلزکاری، از این فلزات برای ساختن اشیائی که ضرورت اولیه دارند، استفاده میشود. این فلزات، بمحض رسیدن به مرحله فلزکاری، نقش حیاتی‌شان را در اقتصاد ایفا کردند. و در عین حال اهمیت مذهبی و پرستشی و حتی جادوگرانه‌شان را - که از دوره‌هایی که فقط برای ساختن زیورآلات استفاده میشدند، بارث برده بودند - همچنان حفظ کردند. این عوامل، پذیرش فلزات گرانبها را بعنوان هم‌ارز عام همه کالاها، تسهیل نمودند.

پول

پیشرفت دادوستد بین‌المللی، عموماً با انقلاب ذوب فلز هم‌زمان میشود. فلزات، هدف اصلی اینگونه دادوستد هستند. در این مرحله، نیاز به یک هم‌ارز عام، بشدت احساس میشود. اگر در اکثر موارد، از فلزات برای ایفای چنین نقشی استفاده میشود، جای هیچ شگفتی نیست. در آغاز، از اشیائی بعنوان هم‌ارز عام استفاده میشود که از فلز ساخته شده‌اند، اما اگر تعداد مبادلات زیادتر و مکررتر شود، این کار مشکلات و هزینه‌های اضافی ایجاد میکند.

در افریقای شرقی، از کج بیل بعنوان هم‌ارز عام استفاده می‌شود. قبایلی که در نواحی سرشار از سنگ آهن زندگی می‌کنند، این کج بیل‌ها را می‌سازند و آنها را با محصولات سایر نواحی مبادله می‌کنند و آنوقت آهنگران این نواحی آنها را مجدداً به اسلحه یا زیورآلات تبدیل می‌کنند.^{۱۱} باین طریق، این کج بیل‌ها بعنوان هم‌ارز عام، بصورت فلز کاملاً کالانده‌ای درمی‌آیند که برحسب وزن اندازه‌گیری می‌شوند. و از اینجا، نقش توزین-کنندگان طلا بوجود می‌آید، که معادل نقش صراف و بانکدار و تنزیل‌خوار در آغاز هراقتصاد پولی است.

اما توزین فلز در هر مبادله، اعم از اینکه فلز بصورت شمش باشد یا نه، کار خسته‌کننده‌ایست. سوتی پیشرفت تجاری به سطح معینی میرسد، دولت می‌پذیرد که برفلزات قیمتی، مهرهائی بزند که وزن آنها را نشان دهند. اینگونه شمش‌ها که رسماً توزین شده‌اند، از هزاره سوم قبل از میلاد در بین‌النهرین و از هزاره دوم در اروپا، در «کرت» و «پلوپونز» (peloponnese) در مراکز تمدن «کرت - مسین» ظاهر می‌شوند. بعدها، در حدود ۷۰۰ سال قبل از میلاد، این نظر مطرح می‌شود که فرم‌هایی از شمش فلزی درست شوند که برای حمل و نقل به مسافتات دور مناسب باشند. شاه «لیدیا» (Lydia) که می‌خواست تجارت شهرهای یونان را به مراکز بزرگ بازرگانی پایتختش «ساردیس» (Sardis) جلب کند، ضرب سکه‌های کوچک طلا را که هر یک فقط چند گرم وزن داشتند، بعهده گرفت. از آن پس، میشد یکی از این سکه‌ها را بعنوان پول در قبال بسیاری کالاها که ارزش نسبتاً زیادی داشتند، مبادله کرد. باین ترتیب، گسترش دادوستد تشویق شد؛ از این بعد دهقانان و صنعتگران کوچک میتوانستند اضافه‌محصول‌هایشان را در قبال پول بفروشند و مجبور به مبادله پایاپای نباشند.^{۱۲} این نظام ضرب سکه به امپراتوری پارس و شهرهای یونان رسید، و از طریق این تمدن‌ها، راهش را بسوی جهانی که درگیر دادوستد بود، گشود. بنظر میرسد که در هندوستان و چین، ضرب سکه، مستقل از آسیای صغیر انجام گرفته و پیشرفت کرده باشد. در چین، سکه‌های فلزی از حدود ۱۰۰۰ سال قبل از میلاد در گردش بودند و از ۵۰۰ سال قبل

از میلاد ببعده توزین رسمی شدند^{۱۳}.

اگر فلزات قیمتی، در همه جا بعنوان هم‌ارزهای عام انتشار یافتند دلیلش در این بود که این فلزات واجد یک سلسله کیفیات طبیعی هستند که سوداگران و اداره‌کنندگان، بتجربه آنها را دریافته بودند؛ و این کیفیات، آنها را برای این منظور بسیار مناسب میساخت:

۱. بسادگی قابل حمل و نقل هستند: وزن مخصوص زیادشان امکان میدهد که مقداری از یک فلز را که نشان دهنده ارزش مبادله‌ای نسبتاً زیادی است در حجم کمی متراکم ساخت. این ارزش، ثابت میماند؛ در طول چندین هزاره، تغییرات تکنیکی نسبتاً کمی در مورد طریقه تولید آنها صورت گرفته است.

۲. بادوام هستند، زیرا در برابر فرسایش، زنگ‌زدگی و غیره مقاومند.

۳. بسادگی قابل تقسیم هستند؛ و تکه‌پاره‌های آنها را میتوان بسهولة ذوب کرد و تبدیل به واحدهای بزرگتر نمود.

۴. بسادگی قابل شناخته‌شدن هستند، زیرا کیفیات فیزیکی خاصشان بسیار مشخص است و هر نوع جعل و قلب در آنها را میتوان به‌سادگی (از طریق تغییری که در وزنشان ایجاد میشود) کشف کرد.

لیکن، در عین حال که این کیفیات طبیعی فلزات گرانبها، بمحض آنکه دادوستد به سطح معینی از پیشرفت میرسد، آنها را برای ایفای نقش هم‌ارز عام بسیار مناسب میسازد، اما استفاده مؤثر از آنها، تابع میزان تولیدشان در یک سرزمین معین باقی میماند. طلا، قبل از نقره تولید شد و در آغاز، هزینه تولیدش نیز کمتر بود. چنین وضعی در مورد دوران فراغنه و درهند باستان و در امریکای قبل از کلمبوس وجود داشته است^{۱۴}.

وقتی دست‌یافتن به فلزات گرانبها مشکل است، معمولاً از سایر فلزات بعنوان هم‌ارز عام استفاده میشود. در یونان باستان، قبل از آنکه معادن طلائی «لوریوم» (Laurium) و «استریمون» (Strymon) کشف شوند - که کشفشان ابتدا برای «آنتی»‌ها و سپس برای شاهان مقدونیه ثروت‌های کلان بهمراه داشت - سکه‌های طلا بسیار کمیاب بودند؛ نقره، مس و حتی گاهی آهن،

معمولی‌ترین مواد برای ضرب سکه‌ها را تشکیل میدادند.

در «لاکونی» (Laconia) که از نظر آهن غنی بود، تا قرن سوم قبل از میلاد، عمدتاً پول آهنی رایج بود. در چین که نقره و طلا بسیار کمیابند، تا قرن پانزدهم میلادی مس پایه فلزی پول رایج را تشکیل میداد و حتی گاه آهن جایگزین آن میشد. همین کمیابی طلا و نقره در ژاپن باعث شد که از قرن هفتم تا قرن هفدهم میلادی از مس بعنوان وسیله عام اندازه‌گیری ارزش استفاده شود. سپس، کشف ذخائر بزرگ طلا و نقره امکان داد تا با فلزات گرانبها، سکه‌های بسیاری ضرب گردند.^{۱۵}

جالب است که حتی کشورهایی که منابع عظیمی از فلزات گرانبها را نیز در اختیار دارند، تا وقتی که پیشرفت تجارت، عرضه زیاد پول رایج بر پایه این فلزات را ایجاد نکرده است، معمولاً بهره‌برداری از این منابع را آغاز نمیکنند. این موضوع را بسادگی وبکمک این واقعیت میتوان توضیح داد که فقط در چنین مرحله‌ای است که مردم، فعالانه به جستجوی این ذخایر میپردازند*.

مادام که هم‌ارزعام، از کالاهائی تشکیل میشود که ارزش استفاده‌ای خاص خود را نیز دارا هستند - یعنی اشیائی هستند که ضرورت اولیه دارند، زیور آلاتند یا مواد خام فلزی هستند - ارزش استفاده‌ای جدیدشان، که عبارت از ایفای نقش هم‌ارزعام برای سایر کالاهاست، تنها يك ارزش استفاده‌ای فرعی میشود و وقتی خریدار بخواهد از ارزش استفاده‌ای طبیعی آنها سود ببرد، این ارزش استفاده‌ای جدید از بین میرود؛ و دیگر با آن فلز گرانبهائی که در قالب شمش، مهر رسمی دارد یا بصورت سکه‌هائی است که يك مقام رسمی ضرب کرده و بگردش انداخته است فرق میکند. ارزش استفاده‌ای جدیدی که منحصر به این گونه کالا است، از نقش آن بعنوان هم‌ارز سایر کالاها ناشی میشود. برای آنکه شمش‌های مهر خورده یا سکه‌های ضرب شده مجدداً بعنوان مواد خام برای ساختن جواهرات مورد استفاده قرار گیرند، باید اول ذوب شوند، و در چنین صورتی، دیگر شمش یا سکه نخواهند بود. باین ترتیب به پایان سیر تکاملی

* راجع باین موضوع درباره اروپای غربی، به فصل چهارم رجوع کنید.

هم‌ارزعام می‌رسیم، یعنی به کالائی که ارزش استفاده‌ای اش فقط آنست که بعنوان هم‌ارزعام مورد استفاده قرار گیرد. این کالا وجه رایج یا پول خوانده میشود.

سیر تکاملی ثروت اجتماعی و عملکردهای مختلف پول

شاخص ثروت اجتماعی جامعه‌ای که اساساً ارزش‌های استفاده‌ای تولید میکند، مجموع انباشته‌شده این ارزش‌های استفاده‌ای است. در میان مردمان اولیه یا در یک اجتماع روستائی اولیه، انباشت مواد غذایی بهترین تجلی قابل قبول ثروت و بهترین معیار اعتبار اجتماعی است. در میان مردمان شبان، ثروت اجتماعی برحسب رمه یا اسب‌ها محاسبه میشود؛ در میان مردمان کشاورز، مقدار گندم، برنج، ذرت و امثالهم معیار ثروت است. در ژاپن، در آغاز قرن هفدهم، هنوز ثروت کل ده یا ثروت هر ارباب برحسب وزن برنج («کوکو»ی Koku برنج) حساب میشد. انباشت ارزش‌های استفاده‌ای، تراکم ثروت را امکانپذیر می‌سازد که در بعضی موارد، مقدار آن اصلاً کم نیست. در آن زمان، تنها یک خانواده «شوگان»* از «توکوگاوا» (Tokugawa)، از ۲۸ میلیون «کوکو» برنج که محصول سالانه همه ژاپن بود، ۸ میلیون «کوکو» برنج در تملک داشت، و این سهم بزرگی از کل درآمد ملی آن کشور بود.^{۱۶}

با گسترش یافتن تجارت و تعمیم یافتن مبادله و استفاده هر چه بیشتر از پول در مبادلات، بطور روزافزونی پول شاخص اصلی و یا حتی تنها شاخص ثروت افراد، خانواده‌ها و ملت‌ها میشود. دیگر وظیفه پول، تنها بعنوان هم‌ارز عام برای دادوستدها نیست، بلکه همه نقش‌های زیر را ایفا میکند:

۱. هم‌ادز عام است، یعنی بدست آوردن همه کالاهای موجود در بازار

* Shoguns، فرماندهان نظامی ژاپن که تا سال ۱۸۶۸، تحت رهبری اسمی امپراتور، قدرت مطلق خود را اعمال میکردند. این اسم تقریباً معادل «ژنرال» است. [۲]

بوسیله آن امکانپذیر است؛

۲. وسیله مبادله است، یعنی امکان گردش کالاها را، حتی بین صاحبان کالاها که نخواهند از ارزش استفاده‌ای کالاهایشان استفاده کنند، میسر میسازد؛

۳. معیار سنجش ارزش‌ها و مقیاس قیمت‌ها است. ارزش هر کالا بر حسب یک کمیت و یک وزن معین از فلز قیمتی، یعنی بر حسب پول، بیان میشود. قیمت، چیزی جز بیان این ارزش بر حسب پول نیست. در چنین نقشی، پول آدهانی و ایده‌آل میتواند بیانگر ارزش هر کالائی باشد، و برای این کار لازم نیست که مقداری پول در اختیار داشت بلکه کافی است فقط از آن نام برد.

۴. وسیله پرداخت عام است: بدهی‌ها و غرامات به دولت و معابد و افراد، و همچنین ارزش متقابل همه کالاها، خدمات یا پرداخت‌ها را میتوان بوسیله پول انجام داد. و این بسیار متفاوت با جامعه اولیه است که در آن محصولات خاصی، عملکردهای متفاوتی داشتند*.

در این نقش، پول «ایده‌آل» مورد استفاده‌ای ندارد؛ سکه‌ها با طنین و باور نشان مورد نیازند.

۵. وسیله انباشتن ارزش‌ها و وسیله ذخیره‌کردن است. برای هر جامعه‌ای لازم است که ذخیره‌هایی در اختیار داشته باشد تا بهنگام بروز بلایای طبیعی، مثل بیماری‌های مسری، سیل، کمبود محصول، زلزله و امثالهم، و همچنین بهنگام بروز بلایای اجتماعی مثل جنگ‌ها یا ستم‌های داخلی، نیازهایش را برطرف کند. نقش اولیه و اصلی اضافه‌محصول اجتماعی، بوجود آوردن چنین ذخیره‌ایست. در جامعه‌ای که اساساً ارزش‌های استفاده‌ای تولید می‌کند، این ذخایر از محصولات انباشته تشکیل میشوند.

* در آغاز دوره تولید ساده کالا، محصولات مختلف میتوانند این نقش‌های متفاوت پول را انجام دهند. در «بابل» زمان «هامورابی»، جو، وسیله عام پرداخت‌ها بود و نقره معیار سنجش ارزش‌ها و مقیاس قیمت‌ها و بدون شك، وسیله انباشت بحساب می‌آمد. حال آنکه در همان زمان از جو، پشم، روغن، نقره، گندم و غیره بعنوان هم‌ارزعام استفاده می‌گردید.^{۱۲}

در جامعه‌ای که در مقیاس وسیع بتولید کالا می‌پردازد، فلزات گرانبها یا مسکوکات فلزی هستند که بعنوان ذخیره، انباشت میشوند. بهنگام احتیاج، این ذخیره، که انباری از ارزش‌ها و ارزش‌های متقابل است، امکان میدهد که همه کالاهای مورد لزوم، حتی اگر در کشورهای دور دست باشند، فراهم گردند. در واقع، فلزات گرانبها در همه جا، بعنوان هم‌ارز عام شناخته میشوند. تجربه مردم می‌آموزد که یک ذخیره فلزی، از یک ذخیره گندم یا رمه، هم بسیار مطمئن‌تر است و هم امکان نابودی اش بسیار کمتر است.^{۱۸}

گردش کالا و گردش پول

در جامعه‌ای که به تولید ساده کالاها می‌پردازد [یعنی ابزار تولید در تملک تولیدکننده است] از پول بعنوان هم‌ارز عام، در تعداد نسبتاً محدودی از دادوستدهای تجاری استفاده میشود و نقش پول در درجه اول آنست که بعنوان وسیله ذخیره کردن بکار گرفته شود. آنانکه پول را در اختیار دارند، با حسادت آنرا نگهداری میکنند و آنانکه مصرفش میکنند، حداکثر، بخاطر آنست که مصرف شخصی‌شان را افزایش دهند یا بهبود بخشند. «گلوتز» (Glutz) میگوید «اجتماع یونان، تا پایان جنگ‌هایش با پارس، در مرحله ذخیره کردن پول باقی ماند. پول انباشت میشد و بکار نمی‌افتاد»^{۱۹}. در اوائل قرون وسطی در اروپای غربی نیز وضع چنین بود^{۲۰}. در واقع، در وجه تولیدی که اساساً مبتنی بر سازمان تعاونی کار در محدوده یک خانواده پدرسالار و یک اجتماع روستائی و همچنین مبتنی بر کار فردی صنعتگر شهری است، پول، حتی وقتی که بگردش درآید، فقط بمنظور کسب ارزشهای استفاده‌ای بکار گرفته میشود. در چنین مرحله‌ای، پول یک عنصر تابع و وسیله گردش کالا است و گردش کالا بشکل زیر صورت میگیرد:

$$C1 \rightarrow M \rightarrow C2$$

کالا پول کالا

در بازار شهری بومیان «چورتی» (Chorti) در گواتمالا، یک نجار، تعدادی صندلی چوبی بازار می‌آورد. او نمی‌خواهد (یا نمی‌تواند) از ارزش

استفاده‌ای کالای خودش استفاده کند؛ وی، برعکس، می‌خواهد از شر آن خلاص شود، یعنی به ارزش مبادله‌ای آن دست پیدا کند. برای این منظور، او باید مالک مقداری پول (M) را پیدا کند که مایل باشد ارزش مبادله‌ای صندلی‌ها را بپردازد. علاوه بر این لازم است که این دارنده پول مایل به خلاص شدن از دست پولش باشد و بخواهد از ارزش استفاده‌ای صندلی‌ها بهره‌مند شود. باین ترتیب، فروش صندلی‌ها $C1 \rightarrow M$ با رضایت طرفین انجام می‌گیرد.

اما مالک صندلی‌ها می‌خواست کالایش را بفروشد تا کالای دیگری - مثلاً حصیر بافته شده از ناحیه «آماتیللا» (Amatilla) که برای خانه‌اش لازم دارد - بخرد. او با پولی که از فروش صندلی‌هایش بدست آورده است دنبال «تولیدکننده-مالک» حصیرهای بافته شده می‌رود تا آنها را از او بخرد. اگر چنین «تولیدکننده-مالکی» در بازار شهری وجود داشته باشد، عمل خرید $M \rightarrow C2$ قاعدتاً می‌تواند انجام گیرد. در پایان این دو عمل متوالی فروش و خرید، نجار، بجای کالائی که ارزش استفاده‌ای آن را نمی‌خواست، کالای جدیدی در تملک دارد که پرایش کاربرد دارد. ایسن دو کالا، یعنی صندلی‌های چوبی و حصیرهای بافته شده از بازار محومیشوند زیرا دو خریدار می‌خواسته‌اند از ارزش استفاده‌ای آنها بهره‌مند شوند. از طرف دیگر، مقدار پول (M) از دست سه نفر گذشته است: از خریدار صندلی‌ها به نجار و از نجار به تولیدکننده حصیرهای بافته شده. در آغاز دوره تولید ساده کالا، آخرین صاحب این مقدار پول، یعنی سازنده حصیرهای بافته شده، بنوبه خود می‌تواند پولش را فقط برای یکی از دو منظور زیر استفاده کند: یا از آن بعنوان ذخیره، احتکار و پس انداز برای روزهای بارانی استفاده کند؛ یا با آن کالاهای دیگری بخرد.

اما وقتی جامعه‌ای که در مرحله تولید ساده کالا است با تمدن تجاری پیشرفته تری تماس برقرار می‌کند، دارندگان پول، که می‌خواهند پولشان «گردش کند»، «کار کند» و «صرف کند» در کنار صاحبان کالاهائی ظاهر میشوند که فقط می‌خواهند از شر این کالاهایشان خلاص شوند تا نیازهایشان را تأمین کنند. باین ترتیب، داد و ستدگران حرفه‌ای در میان بومیان «چورتی» گواتمالا به تعداد معینی از نواحی

معمولاً به سه یا چهار ناحیه رفت و آمد می کنند و مقداری پول کافی برای خرید همه اضافه محصول صنعتگرانی که با آنها برخورد می کنند، نیز با خود همراه میبرند. ایشان، این اضافه محصول را به بازارهای مراکز ایالات میبرند. این دادوستدگران، کالاها را بمنظور بهره مند شدن از ارزش استفاده ای آنها - آنطوری که تولیدکننده صندلیها یا بافنده حصیر استفاده میکرد - خریداری نمیکنند. برعکس، ایشان این کالاها را میخرند تا آنها را به ساکنان شهرهائی که به بازارشان میروند، مجدداً با سود بفروشند.

دریک جامعه مبتنی بر تولید ساده کالا (یا تولید کالا در مقیاس کوچک) گردش کالاها، یعنی عملیاتی که متوالیاً توسط صاحبان کالاها انجام میشوند، از فروش بمنظور خرید تشکیل میشود که در آن فرد، محصولات خودش را میفروشد تا محصولاتی را که ارزش استفاده ای شان را میخواهد، خریداری کند.

در جامعه ای که تجارت حرفه ای در کنار تولید ساده کالا وجود دارد، گردش پول - یعنی عملیاتی که متوالیاً توسط صاحبان سرمایه پولی انجام میشوند - برعکس، از خرید بمنظور فروش تشکیل میشود و طی آن، فرد، محصولات شخص دیگری را میخرد تا مجدداً آنها را با مقداری سود بفروشد، بعبارت دیگر، سرمایه پولی خود را بایک ارزش اضافی افزایش دهد. طبق تعریف، سرمایه، هر نوع ارزشی است که با ارزش اضافی افزایش یابد.

اگر در این مرحله که تاجر حرفه ای «گواتمالائی» در پایان فعالیتها و سفرهایش، پول خود را با مقداری ارزش اضافی افزایش میدهد - باز هم این سؤال را طرح کنیم که آن سازنده حصیرهای بافته شده با پولی که از تاجر دریافت کرده است چه کارهائی میتواند بکند، دیگر نه دو جواب، بلکه سه جواب میتوانیم بدهیم. او میتواند مثل قبل، آن پول را برای پاسخگویی به نیازهای خود و خانواده اش در مورد غذا و پوشاک و مسکن بمصرف برساند، یا ذخیره کند. اگر او یکی از این دو کار را با ترکیبی از این دو را انجام دهد، از مرزهای تولید ساده کالا فراتر نرفته است.

اما این دارنده پول میتواند بطریق دیگری نیز عمل کند: او میتواند

باهمه یا قسمتی از این پول به نواحی دیگر برود، محصولات صنعتگران دیگر را بخرد، مجدداً آنها را در بازارهای دیگر، گرانتر بفروشد و در پایان دادوستدهایش، پولی بیشتر از آنقدر که در آغاز داشت، در تملک داشته باشد. در این مورد، مرزهای تولید ساده کالا بمعنی دقیق آنرا زیرپا گذارده‌ایم و به مرحله گردش پول، یعنی انباشت سرمایه پولی رسیده‌ایم، که بشکل زیر صورت میگیرد:

$$M \rightarrow C \rightarrow M^1$$

ارزش اضافی + پول کالا پول

بنابر این تفاوت بین گردش کالاها ($C^1 \rightarrow M \rightarrow C^2$) با گردش پول ($M \rightarrow C \rightarrow M^1$) در اینست که؛ در گردش کالاها، وجود معادل دوکالای C^2 و C^1 - که در دو انتهای جریان گردش قرار دارند - شرط لازم انجام گرفتن دو عمل است. در تولید ساده کالا، هیچ تولیدکننده کالائی نمیتواند کالاهایی را بدست آورد که ارزششان بیشتر از ارزش کالاهائی باشد که خود تولید کرده و فروخته است. اما برعکس، در گردش پول، ظهور یک ارزش اضافی ($M^1 - M$) شرط لازم برای انجام گرفتن گردش است: هیچ صاحب سرمایه پولی حاضر نیست پولش را «بگردش بیندازد» و در پایان، همان مقدار اول به جیبش بازگردد!

ارزش اضافه ناشی از گردش کالا

پس اکنون دیگر ارزش اضافی، با سیر گردش پول، ظاهر شده است. در واقع، بنظر میرسد هدف اصلی این گردش، ارزش اضافی باشد. اما منشأ آن کجاست؟

در جامعه‌ای که مبتنی بر تولید ساده کلاست، ارزش اضافه‌ای که صاحبان پول بدست می‌آورند، یا از تجارت حاصل میشود یا از رباخواری. وقتی تجارت و رباخواری به سطح وسیعی از پیشرفت میرسند، طبقات صاحب پول باین نیاز پی‌می‌برند که کاری کنند «پولشان درآمد داشته باشد». قرن پنجم قبل از میلاد، شاهد ترقی تولید ساده کالا نه تنها در یونان باستان، بلکه همچنین در چین بود. در خلال این قرن، «چی‌یان» ($Chi-Jan$) معلم «فان‌لین»

(Fan-Lin)، سوداگر بزرگ، باو «قوانین انباشت کردن سرمایه» را تعلیم میدهد و برایش توضیح میدهد که در درجه اول «انسان نباید اجازه دهد که پول بیکار بماند»^{۲۱}.

هزاروهشتصد سال بعد، که تولید ساده کالا در امپراتوری اسلام به پیشرفت بیسابقه‌ای میرسد، «ابن خلدون» مورخ، با نفرت چنین ثبت می‌کند که «تجارت، که بعنوان یک طریقه کسب معاش تلقی میشود... از حیل‌های ماهرانه‌ای تشکیل میشود که بتوانند بین قیمت خرید و قیمت فروش تفاوت ایجاد کنند و تاجر، از طریق آن سود ببرد»^{۲۲}.

در یونان باستان، در چین عهد کلاسیک یا در اروپای قرون وسطی نیز وضع بهمین منوال بود. «ادیسه» (Odyssey) از فنیقی‌ها، که مردمان تاجر-پیشه عهد باستان بودند، بعنوان «دریانوردان زیرک و تاجر پرنیرنگ» نام میبرد. زندگینامه نگار «سن گودریک» فینشال (St. Godric of Finchale) که در اواخر قرن یازدهم به تجارت مشغول بود-مینویسد «وی از کشورهای مختلف، کالاهائی را که میدانست در جاهای دیگر کمیاب و در نتیجه گرانترند، خریداری میکرد و آنها را به مناطق دیگری حمل مینمود که برای ساکنانش تقریباً ناشناخته بودند و ازینجهت بنظر آنها خواستنی تر از طلا میآمدند»^{۲۳}.

درواقع، تجارت در سطح وسیع، از این تشکیل میشد که کالاها به قیمت‌های ارزانتر، از مردمانی که در سطح پائین تری از پیشرفت اقتصادی بودند، یا حتی هنوز به مرحله مبادله تعمیم یافته نرسیده بودند و در نتیجه کالاهایشان را خیلی ارزان میفروختند، خریداری شوند. سپس خریدار این کالاها، آنها را به جاهائی که این کالاها کمیاب و مورد تقاضا بودند، به جاهائی که قیمت واقعی آنها (یعنی مدت زمان کار لازم برای تولید آنها) ناشناخته بود، به جاهائی که مد سبب جذابیت خاص بعضی کالاها میشد، یا حتی بهتر، به جاهائی که در نتیجه بلایا و قحطی و امثالهم کمبود شدید این کالاها ایجاد شده بود، میبرد و میفروخت.

در چنین دوره زمانی، ارزش اضافه‌ای که نصیب تاجر میشود از خرید کالاها به قیمت کمتر از ارزش واقعی‌شان و فروش آنها به قیمت بیشتر از

ارزش واقعی آنها ناشی میشود. در چنین شرایطی، جای شگفتی نیست که «مرکوری» (Mercury)، ارباب تجارت را، به چشم شاه دزدان نیز نگاه می‌کند. تعجبی نیست اگر در میان مردمان افریقائی «هررو» (Hereros) «که برای خریدن، و فروختن، کلمه‌ای جز «نهایت» رانمی‌شناسند، یک سوداگر بمعنای اروپائی آن همیشه یک فریبکار است» زیرا همیشه میخواهد بامبادله، چیزی را از چنگشان درآورد»^{۲۴}. و تعجبی نیست اگر بومیان «ناواجو» (Navajo) همیشه احساس می‌کنند مردی که ثروتی غیر معمول دارد، آنرا از راه‌های تقلب آمیز بدست آورده است^{۲۵}. دانش قومی همه ملت‌ها، بتمام زبانهای روی زمین، بطریقی چنین چیزی را تکرار میکند. از آنجا که ارزان بدست آوردن کالاها، اساس این سود سوداگران را تشکیل میدهد، لذا مهد ارزش اضافی را باید در غارت صرف و چپاول جستجو کرد.

«نوع بازهم شاخص‌تر ثروت مند شدن مکرر به خرج دیگران را - که میتوان گفت پذیرفته شده هم هست - در رک گوئی «اولیسز» (Ulysses) میتوان یافت که بصراحت نقل می‌کند قبل از جنگ تروا نه هیئت اعزامی برای دزدی و غارت با آنجا گسیل داشته است؛ و یا آنجا که از سایه «آگاممنون» (Agamemnon) سؤال می‌کند آیا در جنگ برای شهرش کشته شده یا در خلال «دزدیدن گاوها یا گوسفند های دولت؛ گوئی بین ایندو کار، تفاوت زیادی وجود دارد»^{۲۶}.

از قدیمترین زمانها، «دزدی دریائی اولین مرحله تجارت بوده است. به صحت این امر، زمانی بهتر پی می‌بریم که مشاهده می‌کنیم وقتی دزدان دریائی [اسکاندیناوی باستان] از اواخر قرن نهم از غارتگری دست کشیدند، به تجارت پرداختند»^{۲۷}.

میدانیم که «ارسطو» نیز به دزدی دریائی و راهزنی بعنوان طریقه‌های مشروع کسب معاش مینگریست. «سولون» (Solon) از انجمن دزدان دریائی حمایت قانونی میکرد، درست همانطوری که ۲۰۰ سال بعد، پادشاهان انگلستان و فرانسه در رابطه با کشتی‌های تجاری که در جنگ توسط دولت مصادره و مسلح میشدند، چنین کردند^{۲۸}. سوداگران «آزتک» (Aztec) وظیفه

تجار وکشورگشایان را باهم ترکیب کرده بودند و هرکجا که میتوانستند خراجهایی را تحمیل میکردند و این نمونه بسیارخوبی است از پیوندهای جدائی‌ناپذیری که بین منشأهای تجارت و راهزنی وجود دارند. در اینجا، سرچشمه‌های ارزش اضافی تجاری بخوبی آشکار میشود!^{۲۹}

«راهزن - تاجر»هایی که «وارانژی» (Varangian) خوانده میشدند (کلمه varyag در زبان «اسلاو» بمعنای «سوداگر» است)، مردانی اسکانندیناوی‌الاصل بودند که از قرن هشتم تا قرن یازدهم، روسیه راتاراج میکردند، و این نمونه شاخص دیگری ازهمین پدیده است: «گروه‌های تاجر و غارتگر اسکانندیناوی - سوئدی به سرزمین اسلاو نفوذ کردند. ایشان، در قالب سوداگران قرنهای هشتم و دهم، هم بدنال تجارت بودند و هم بدنال غارت. چپاول و تسخیر، هردو، سرچشمه تجارت بودند، و تجارت، مکمل چپاول بود»^{۳۰}.

در «صحرا» (Sahara) تجارت و غارتگری، باهم پیوند جدائی‌ناپذیر دارند:

«قبایل متخاصم علیه دشمنان خود و حامیان آنها، عملیات غارتگری را طوری سازمان میدادند که گوئی دقیقاً عملیات برنامه‌ریزی شده هیئت‌های اعزامی تجاری است، و بهمین دلیل، از آنان در این رساله نام میبریم. این عملیات غارتگری براساس قانون مرسوم بود که در آن، نقش سرمایه‌دارانی که عملیات را تأمین مالی میکردند، و نقش کسانی که در آن شرکت داشتند و سود هرکدام به نسبت سهم‌شان در عملیات، بتفصیل مشخص شده بود. این يك قرارداد از نوع بسیار باستانی بود که با همان مشخصات، در سی سال پیش در موریتانی‌علیا و در صحرا همچنان بدان عمل میشد»^{۳۱}.

این نظام امکان میدهد که عده معدودی سوداگر، یا طبقه سوداگر آن اجتماع، بسیار سریع، ثروتمند شوند. سودها بسیار زیاد هستند و غالباً در يك دادوستد از هزار درصد هم متجاوزند. سیاح بزرگ عرب «ابن بطوطه» نقل میکند که در قرن چهاردهم، سوداگران، اسب‌های تاتار را در «کریمه» دانه‌ای يك دینار میخریدند و در هندوستان دانه‌ای ۲۵ یا حتی گاهی دانه‌ای

۵۰ دینار میفروختند^{۳۲}. در قرن هفدهم، کمپانی هلندی هند شرقی ادویه را از «ملوکی‌ها» (Moluccas) هرپوند ۷/۵ سنت میخرید و در هلند هرپوند ۳۰۰ سنت میفروخت^{۳۳}. چنین تفاوت‌هایی در قیمت‌ها، فقط در صورتی امکان‌پذیر است که شرایط عقب‌ماندهٔ يك اجتماع مانع از آن گردد که از ارزش مبادله‌ای يك کالا در بازار جهانی آگاه شود. فنیقی‌ها وقتی مرتباً ترجیح میدادند با مردمان بربر - که میتوانستند از طریق سیاسی نیز سرکوبشان کنند - به تجارت پردازند، خوب میدانستند که چه می‌کنند^{۳۴}. در زمان سلسلهٔ «سونگ» (Sung) «مردمان شمال [چین] که غذای معمولی‌شان گوشت و پنیر و شیر بود، دوست داشتند چای بنوشند. برای بدست آوردن چای، در روزهای اول و دوم فوریه و مارس می‌آمدند و اسب‌هایشان را میفروختند. ابتدا، وقتی مبادلات اسب در برابر چای آغاز شد، ایشان يك اسب خوب را بادوازده پوند چای معمولی مبادله میکردند. انحصار چای چینی، از این دادوستدها سود کلانی برد. خیلی زود قاچاق شروع شد و خارجیها که از قیمت‌ها اطلاع پیدا کرده بودند، در قبال هر اسب ده برابر بیشتر میپرداختند»^{۳۵}.

لیکن، گردش پول که منجر به ارزش اضافه‌ای میشود که از طریق فوق سرچشمه میگردد، از نقطه نظر کلی، عقیم و خنثی است؛ گردش پول، کل ثروت جامعهٔ انسانی را افزایش نمیدهند* . در واقع این ارزش اضافه

* حداقل، از نقطه نظر استاتیک، وضع چنین است. از نقطه نظر تاریخی، تراکم ارزش اضافه‌ای که بوسیلهٔ غارت، اعم از غارت مستقیم یا غیرمستقیم، بدست می‌آید، امکان داد سرمایهٔ تجاری و تجارت جهانی پیشرفت کنند و اینها نیز بدون شك بنفع انتشار فرهنگ و رشد نیروهای تولیدی بودند. همچنین باید تأکید کنیم که ارزش اضافی سرمایهٔ سوداگر و رباخوار، تا حدی نشان دهندهٔ این واقعیت است که این طبقهٔ متملك جدید، قسمتی از اضافه محصول کشاورزی را - که قبلاً بطور کامل، در آمد طبقات متملك قدیم را تشکیل میداد - بخود اختصاص میدهد. [درمثالی که خواهد آمد، ارباب مصری، و سوداگر فنیقی نمونه‌هایی از این دو طبقهٔ متملك هستند].

از انتقال ثروت خالص و ساده تشکیل میشود؛ برحسب ارزش مطلق، چیزی را که يك نفر کسب میکند، دیگری از دست میدهد. و ثروت کل اجتماع تغییری نمی‌کند.

فرض کنیم C ارزش يك مقدار کهربا است که توسط ساکنین سواحل «بالتیک» تولید شده است؛ M قیمتی است که سوداگر فنیقیه‌ای به تولیدکنندگان این کهربا میپردازد؛ و M1 قیمتی است که فنیقی‌ها این کهربا را در مصر میفروشند. قبل از آنکه این مبادلات صورت گیرند، مجموع ارزش‌هایی که این سه نفر در اختیار داشتند عبارت بود از $C+M+M1$ ؛ که C متعلق به ساکنین سواحل «بالتیک» بود، M به سوداگران فنیقی تعلق داشت و M1 هم در اختیار فلان ارباب ثروتمند مصری بود. وقتی مبادلات انجام گرفتند، ساکنین سواحل «بالتیک» M را صاحب میشوند، ارباب مصری C را و سوداگران فنیقی M1 را؛ و کل این سه ارزش باز همچنان $C+M+M1$ باقی میماند. جامعه، در کل، نه ثروتمندتر شده است و نه فقیرتر. انتقال ارزش انجام گرفته است و بس.

ساکنین سواحل بالتیک با اندازه مابیه‌التفاوت ارزش C و M فقیرتر شده‌اند، ارباب مصری با اندازه مابیه‌التفاوت M1 و C از دست داده است، حال آنکه سوداگران فنیقی با اندازه مابیه‌التفاوت M1 و M ثروتمندتر شده‌اند، که این مقدار دقیقاً نشان دهنده ارزش اضافه‌ای است که نصیب ایشان شده است (یا برابر مجموع زیان‌هایی است که دو طرف دیگر مبادله متحمل شده‌اند). همیشه، وقتی ارزش اضافه از طریق گردش پول بدست آید، وضع همین است: این ارزش اضافه به زیان يك طرف دیگر بوجود می‌آید و نمیتواند به‌غنی‌تر شدن کل جامعه بینجامد.

ممکن است اعتراض شود که ساکنین سواحل بالتیک، از آنجا که در يك اقتصاد تجاری نمی‌زیسته‌اند، هیچ ضرر واقعی را متحمل نشده‌اند، و همان جهلی که سبب شد آنان این مبادله نابرابر را بپذیرند دال بر عدم وقوف ایشان بر این «زیان ارزش» است. و نیز چنین اعتراض شود که این نظام، فرض را بر يك نظام یکنواخت ارزش‌ها میگذارد، حال آنکه آنچه در

پیش‌رو داریم، تمدنهایی متفاوت با نظام‌های تولیدی متفاوت ارزش‌هایی متفاوت است که تماس‌شان با هم فقط در حاشیه‌هاست.

اما اگر ارزش مبادله‌ای را چیزی عینی و نه ذهنی بدانیم، آنوقت این اعتراض اعتبار خود را از دست می‌دهد. دقیقاً تجارت است که با وجود آوردن بازارهای بین‌المللی - که ملت‌ها در سطوح مختلف پیشرفت در آنها شرکت می‌کنند - ارزش‌ها را یکنواخت می‌کند. علاوه بر این، کافی است تاریخ بعضی مردمان را در دوره‌های معینی از پیشرفتشان مطالعه کنیم تا پی ببریم که ایده فقیرتر شدن از طریق انتقال ارزش، یک واقعیت آشکار است (مثلاً تاریخ افریقای غربی از قرن شانزدهم تا قرن نوزدهم، و همچنین بسیاری جاهای دیگر).

ارزش اضافه ناشی از تولید کالا

وقتیکه تولید ساده‌کالا در مراحل آغازین و اولیه خود است، ثروت اجتماعی تقریباً راكد باقی می‌ماند، ارزش اضافه‌ای که صاحبان پول بچنگ می‌آورند، ناشی از فقیرتر شدن مطلق فروشندگان و خریداران است. تاریخ باستان، تاحد زیادی تاریخ فتوحات متوالی و تاراج ذخائر شاه‌نشین‌های مختلف و سپس متراکم کردن این ذخائر بدست شاهنشاهان پارس و اسکندر کبیر است. «ثروت جدیدی که جهانگشائی نصیب بابل، و مصر، کرد، در واقع فقط غارت و چپاول بود و هیچگونه افزایشی در مقدار کل ثروت واقعی بشریت بوجود نیاورد...»^{۳۶}. در این دوره، افزایش ثروت واقعی اجتماعی، در اصل تابعی از افزایش قدرت تولید کار کشاورزی و انتشار دانش فنون حرفه‌ای است، که این هر دو با رشد جمعیت مرتبط‌اند. در عهد باستان، که تکنیک‌های کشاورزی و صنعتگری نسبتاً ساده بودند و تجهیزات پرخرج را ایجاد نمی‌کردند، گسترش تجارت به نقاط بی‌تمدن جهان، سبب اشاعه شرایط تولیدی مرکز باین نقاط شده و بالنتیجه، گسترش تجارت پایان می‌گرفت؛ این امر، نابرابری سطوح پیشرفت اقتصادی را - که سبب شده بود تجارت، سود آور باشد - پایان می‌داد. یکی از دلایل اصلی بن‌بستی که سرمایه سوداگر باستانی در آن سرگردان میشد،

و همچنین یکی از دلایل اصلی سقوط امپراطوری رم، در همین واقعیت ساده نهفته است. (باخوادی نیز، اگرچه منبع مستمری برای غنای فردی است، اما ذره‌ای دال بر ثروت‌مندتر شدن کل اجتماع نیست، زیرا خیلی آشکارتر از تجارت در دوران ماقبل سرمایه‌داری، نشان‌میدهد که یک انتقال ساده ارزش‌ها از شخصی به شخص دیگر است.

اما، هنگامیکه سیر تکاملی بعضی جوامع مبتنی بر تولید ساده کالا-مثل یونان از قرن ششم تا سوم قبل از میلاد، چین از قرن هشتم تا سوم قبل از میلاد، جهان اسلام از قرن هشتم تا دوازدهم بعد از میلاد یا اروپای غربی از قرن یازدهم تا پانزدهم بعد از میلاد را بررسی می‌کنیم می‌بینیم که این جوامع در کل، غنی‌تر شدند و این غنا، بمراتب بیشتر از افزایش تولید کشاورزی و صنعتگری آنها بود؛ و صرفاً هم نتیجه غارت کشورهای عقب‌مانده‌تر نبود زیرا این افزایش نه فقط به تعدادی محدود، بلکه به همه کشورهای مربوط میشد که از طریق روابط تجاری باهم پیوند می‌یافتند. بنابراین فقط باید نتیجه انبوه ارزش‌های جدیدی بوده باشد که در اقتصاد پولی ظاهر گشته‌اند. در خلال سیر گردش پول

$(M \rightarrow C \rightarrow M1)$ ارزش جدید چگونه بوجود می‌آید؟

حال دیگر می‌دانیم که ارزش، تبلور کامل کار انسانی است. پس بنظر می‌رسد که پول نمی‌تواند ارزش‌های جدید بوجود آورد. اما یک سوداگر بجای خریدن کالاها و فروش آنها با قیمتی بیشتر از ارزششان، میتواند پولش را برای خرید کالائی بکار برد که، در قالب ارزش استفاده‌ای، قدرت تولید ارزش‌های جدید را داشته باشد؛ یعنی نیروی کار انسانی را بخرد.*

در قرن‌های پنجم و چهارم قبل از میلاد، در آتن، قیمت خرید یک برده مذکور بالغ بین ۱۸۰ و ۲۰۰ درهم بود. فرض کنیم یک سوداگر، چنین برده‌ای

* در این مورد، «ارسطو» و همچنین مقامات رسمی «کلیسای کاتولیک»، از شورای «نیکوآ» (Nicoea) تا «سن‌توماس آکیناس» (St. Thomas Aquinas) عقاید کاملاً صحیحی داشتند، اگرچه هوادار ثقوری «ارزش بر اساس کار» نبودند. اینان نمایندگان یک اقتصاد اساساً طبیعی بودند؛ اقتصادی که در برابر هجوم متلاشی‌کننده پول و رباخواری از خود دفاع میکرد.

را بخرد. به نقل از «گزنفون» (Xenophon) و «دموستنز» (Demosthenes) درآمد خالص و متوسط حاصل از یک برده، پس از کسر هزینه‌های نگهداری، به روزی یک «اوبلوس» [$\frac{1}{6}$ درهم] میرسد، که با احتساب روزهای تعطیل، سالانه ۳۰۰ اوبلوس یا ۵۰ درهم میشود^{۳۷}. بنابراین، چنین برده‌ای پس از ده سال کار، برای اربابش ۵۰۰ درهم، یعنی ۳۰۰ درهم ارزش‌اضافی ایجاد خواهد کرد*. پس خرید یک برده، منبع نوع خاصی از ارزش‌اضافی را تشکیل میدهد. این ارزش‌اضافی، نتیجه تخصیص صرف ارزش‌های موجود نیست، یعنی تنها انتقال ارزش‌ها از یک جیب به جیب دیگر نیست، بلکه حاصل تولید ارزش‌های جدید است که تخصیص و فروش آنها، منبع ارزش‌اضافی است.

در آتن بزرگترین ثروت‌ها از بکار واداشتن یا اجیر کردن بردگان برای کار در معادن بدست می‌آمد. «کالیاس» (Kallias) و «نیکیاس» (Nikias) آتنی، با تملک و اجیر کردن ۱۰۰۰ برده، توانستند بترتیب، ۲۰۰ و ۱۰۰

* ما نمیدانیم هزینه روزانه نگهداری یک برده یونانی چقدر بوده است. اما «دو کاسترو» (De castro) مینویسد در قرن هجدهم در هند غربی انگلستان غذای سالانه یک برده سیاه که ۵۰ پوند خریده شده بود، تنها ۲۵ سنت بود.^{۳۸} و «خوان لئون آفریکانو» (Juan Leon Africano) نقل می‌کند که چون نه در قرن قبیل از آن، مزرعه‌داران پرتغالی در «سائوتومه» (Sao Thomé) هزینه‌های نگهداری بردگان را به صفر رسانده بودند: «بردگان مجبور بودند تمام طول هفته را، بجز یکشنبه‌ها، برای ارباب کار کنند، یکشنبه را برای خود کار می‌کردند، از زن، سیب‌زمینی هندی و سیب‌زمینی شیرین و سبزیجات از قبیل کاهو، کلم، تره و جعفری میکاشتند. کیک‌هایی از خمیر ارزن درست می‌کردند؛ نوشابه‌شان آب یا شراب نخل و گاه شیر بز بود؛ تنها پوشاکشان پارچه‌ای پنبه‌ای بود که از کربهاین راهی پوشانند، که آنرا نیز خودشان می‌بافتند. باین ترتیب، اربابان برای معاش بردگان نشان هیچ چیز نمی‌پرداختند»^{۳۹}.

«تالت» (Talent) * اندوخته کنند^۴. با توجه باینکه درآمد خالص حاصل از یک برده، روزانه یک «اوبلوس» بود، ۱۰۰ «تالت» (۳۶۰۰۰ اوبلوس) نشان‌دهنده ۳۶۰۰۰ روز کارمه این بردگان است؛ تازه بدون در نظر گرفتن اینکه این بردگان را میتوان دوباره فروخت. «دموستنز» خطیب نیز دقیقاً همین گونه محاسبه می‌کند. وی ثبت می‌کند که پدرش دو کارگاه داشت؛ یکی کارگاه سازندهٔ وسائل خانه با ۲۰ برده که هر کدامشان بطور خالص، برای روزانه یک اوبلوس درآمد داشتند؛ و دیگری کارگاه شمشیرسازی و کاردسازی با ۳۰ برده که هر کدامشان روزانه بطور متوسط ۱/۵ «اوبلوس» برای درآمد ایجاد میکردند^{۴۱}.

ارزش اضافه‌ای که توسط یک برده تولید میشود، بدون در نظر گرفتن قیمت فروش مجدد برده، عبارتست از تفاوت بین ارزش کالاهائی که او تولید می‌کند (و اربابش آنها را به خود تخصیص میدهد) و هزینهٔ تولید این کالاها (هزینهٔ مواد خام، هزینه‌های عمومی مثل استهلاک ابزار، و هزینه‌های نگهداری خود برده). ارقامی که در بالا ارائه شدند نشان میدهند که این تفاوت میتواند بسیار زیاد و چشمگیر باشد. اگرچنین نبود، در جهان باستان، نمی‌توانست هزاران صاحبکار و زمین‌دار وجود داشته باشد که حاضر باشند بردگان را بخرند و آنان را به تولید مقادیر زیادی محصولات صنعتگری و کشاورزی وادارند و با فروش این محصولات، ارزش اضافی بسیار قابل توجهی بچنگ آورند^{۴۲}.

دو هزار سال بعد، در اروپای غربی دیگر برده‌ای وجود ندارد. آقای فوگر (Fugger) - که مثل آقایان «نیکیاس» و «کلیاس» یک صاحب امتیاز و سپس مالک معدن است - دیگر برده نمی‌خرد. او مجبور نیست مقدار کمی را، که ظرف چند سال باز یافتنی باشد، مستقیماً سرمایه‌گذاری کند و در مقابل، یک

* (Talent)، یک واحد متغیر وزن و پول که در یونان باستان، رم و

خاورمیانه بکار میرفت. [۴]

نیروی کار بالقوه را در اختیار بگیرد*.^{۱۰} او کارگران دستمزدبگیر روستاهای «بوهم» (Bohemia) و «تیرول» را (Tyrol) اجیر می‌کند و بآنها، بطور هفتگی یا روزانه دستمزد میدهد. این دستمزد، اگرچه از ارزش غذایی که به بردگان آقایان «نیکیاس» و «کالیاس» داده میشد، اندکی بیشتر است، اما از حداقل ضروری برای معیشت کارگروخانواده‌اش، بیشتر نیست.

البته ارزش جدید حاصل از کارگرانی که نیروی کارشان را آقای «فوگر» بطور روزانه یا هفتگی می‌خرد، باید از ارزشی که ایشان برای دستمزدهای آنها میبردازد، بیشتر باشد والا «فوگر» علاقه‌ای به اجیر کردن ایشان نمیداشت. حتی باید اعتراف کرد که این تفاوت هم فاحش است، زیرا «فوگر»، درست مثل «نیکیاس» و «کالیاس» ثروتمندترین مرد زمان خودش و «بارون»ها، پرنسس‌ها، شاهان و حتی شخص امپراتور ثروت‌های زیادی باو مدیون شدند.

ثروتمند شدن فردی سوداگر یا کارگاه‌دار بوسیله استثمار کردن نیروی کار-اعم از اینکه این استثمار کردن برده‌وار باشد یا نیمه‌آزاد یا آزاد از طریق انتقال ارزشهای جدید حاصل از این نیروی کار به جیب این صاحبکاران صورت می‌گیرد. این نوع افزایش ثروت، با افزایش کل ثروت اجتماع همراه میشود. باین ترتیب، ارزش اضافه‌ای که در جریان گردش پول ظاهر میشود، توسط این گردش، تولید نمیشود، بلکه یا حاصل تخصیص ارزشی است که متعلق به دیگران است و از طریق تجارت یا رباخواری بدست می‌آید، و یا حاصل تخصیص ارزشهای جدیدی است که بوسیله نیروی کاری که خریداری شده است، تولید میشوند. در مورد دوم، ارزش اضافه چیزی نیست جز تفاوت بین ارزش تولیدشده توسط کارگر و هزینه نگهداری او. کل سرمایه موجود در جهان، فقط حاصل مجموع این دو نوع غصب و تخصیص ارزش

* در واقع، يك برده‌دار، ريسك می‌کند. اوفقط يك نیروی کار بالقوه را می‌خرد؛ کاربرد همیشه مستلزم اتلاف عظیمی از نیروی کار انسانی بسوده است. «وارو» (Varro)، نویسنده رمی تخمین زده است که در زمان او از ۴۵ روزی که يك برده کار میکرد، ۱۳ روزش کاملاً اتلاف و ضرر بود.

اضافه است و اینرا، ناظران تیزبین خیلی زود دریافته‌اند. هزاروپانصد سال قبل از آنکه «پرودون» (Proudhon) با استفاده از گفتار «اوبریان» (O'Brien) پیشوای مسیحی، جواب هوشمندانه‌اش را ارائه بدهد («مالکیت چیست؟ دزدی!»)، اسقف «جان کریسوستم» (John Chrysostom) که باید دهانش را طلا گرفت، به سوداگران ثروتمند «آنتیوخ» (Antioch) گفت: «آنچه در تملک دارید، ثمرات دزدی است حتی اگر خودتان دزد نباشید».

سرمایه، ارزش اضافی و اضافه‌محصول اجتماعی

تجربه‌ای بسیار طولانی و سخت به انسان اولیه می‌آموزد که چگونه از قحطی‌ها جلوگیری کند و برای خود خوراک منظمی را تأمین و تضمین نماید که او را قادر به افزایش قدرت تولید کارش کند، و تولید وسائل زندگی‌اش را در اختیار گیرد. باین دلیل، اومقداری اضافه بر محصول ضروری‌اش تولید می‌کند. «ریموند فرث» انسان‌شناس، می‌گوید «در مجموع میتوان گفت که در تیکوپیا» (Tikopia) سرمایه بوسیله تولید اضافه بر نیازهای فوری، تشکیل میشود نه بوسیله خودداری فی‌نفسه از مصرف»^{۴۳}.

منظور ما بحث بر سر این نکته نیست که آیا در اینجا کلمه «سرمایه» درست است بکار رود یا نه. اما بررسی تاریخی ما وادارمان میکند با تأکید بگوئیم که در هیچ‌جای جهان ثروت اجتماعی، تعمیم یافتن تجارت، انباشت اولیه پول و تولید انبوه فزاینده‌ای از ارزش اضافی، حاصل خودداری اختیاری ثروتمندان نبوده است و اینان از طریق خودداری اختیاری از مصرف، پس‌انداز نکرده‌اند و ثروتمند نشده‌اند. در همه‌جا، تعمیم یافتن تولید کالا، انباشت اولیه سرمایه پولی و گردش سریعتر آن برای بدست آوردن ارزش اضافی، حاصل یک نوع تخصیص بوده است یعنی در همه‌جا، قسمتی از یک جامعه انسانی، اضافه محصول اجتماعی (دا که توسط بقیه آن اجتماع تولید میشود، غصب میکرده است. در واقع، این تخصیص میتواند نتیجه یک «خودداری» اجباری از سوی تولیدکنندگان باشد که غاصبین اضافه‌محصول، مصرفشان را به سطح حداقل معیشت تقلیل داده‌اند. متأسفانه، نه قهرمانان اجباری این خودداری،

بلکه این غاصبین بوده‌اند که از این کارشاق، ثروتمند بیرون آمده‌اند. رشد قدرت تولید کار، شرط لازم برای ظهور سرمایه و ارزش اضافی است. همانطور که دیدیم، ارزش اضافه‌ای که از جریان تولید حاصل شده است فقط نشان دهنده تفاوت بین محصول کار و هزینه کار است. مادام که محصول کار، کم و بیش برابر با هزینه کار است (یعنی برابر با وسائل معیشت تولیدکننده و خانواده اوست) هیچ پایه مادی‌ای برای استثمار مداوم و سازمان‌یافته نیروی کار وجود ندارد. تنها هنگامیکه رشد قدرت تولید کار امکان می‌دهد که چنین تفاوتی - یعنی یک اضافه محصول - بوجود آید، مبارزه بر سر تخصیص آن میتواند آغاز شود.

اگرچه سرمایه، نتیجه تاریخی - البته نه بطور خود بخودی، بلکه حاصل شرایط خاص و کاملاً مشخص - رشد قدرت تولید کار انسانی است، اما بمعنای وسیله تأمین این رشد نیست. این اشتباه را، حتی متخصصینی که از وقایع تاریخی بخوبی آگاهند نیز، گاه مرتکب میشوند. مثلاً از نظر تاریخ‌دانی مثل «فریتز هابشلهایم»، انقلاب نوین سنگی و گذار به کشاورزی و رمه‌داری بمعنای ظهور «سرمایه است... یعنی آغاز تبدیل کار انسانی به چیزی مطمئن که برای مدتی طولانی‌تر، و حتی چندین نسل، بازده می‌دهد»^{۴۴}. کشاورزی که در سواحل فرات ۱۰۰۰۰ دانه گندم کاشته بود، ۱۰۰۰۰۰۰ دانه گندم برداشت کرد؛ اما همانقدر که با چوب بدرخت موز زدن و میوه‌را سریعتر انداختن، توانست از شامپانزه یک کارخانه‌دار بسازد، این «بازده» هم توانست از آن کشاورز یک سرمایه‌دار، بسازد.

هر ابداع تکنیکی مهمی، دال بر اندوخته قابل توجهی از کار انسانی برای جامعه است و هر ایزاری را که امکان تولید با هزینه کمتر را میسر سازد میتوان بعنوان «ذخیره کار انباشته شده» ای تلقی کرد که با «بازدهی» کم و بیش مداوم خود، در کار صرفه‌جوئی میکند. لیکن همه اینها، فقط به پیشرفت

قدرت تولیدکار در تولید ارزش‌های استفاده‌ای مربوط میشود.* سرمایه و ارزش اضافی فقط زمانی ظاهر میشوند که: هبادله و پول پیشرفت کرده باشند و قدرت تولید متوسط کار، دیگر درجهت صرفه‌جویی در مدت زمان کار بِنفع کل جامعه بکار نرود بلکه باین منظور بکار گرفته شود که یک قسمت از جامعه، با تحمیل بار سنگین تر کار بردوش بقیه جامعه، محصولات این قدرت تولید افزایش یافته را بخود اختصاص دهد. سرمایه، اوج وحداعلای تخصیص، اضافه‌محصول اجتماعی بوسیله یک قسمت جامعه و بزبان قسمت دیگر جامعه است، نه اوج اندوختن و ذخیره‌کار انسانی که بمنظور منفعت کل جامعه انسانی صورت گرفته باشد.

تخصیص و غصب ارزش‌اضافه‌ای که در جریان تولید بوجود آمده است، مستلزم وجود یک اقتصاد بازار و بالتیجه مستلزم فروش کالاهائی است که توسط کسانی تولید شده‌اند که حاصل کارشان از آن خودشان نیست. با این مفهوم، ارزش‌اضافی شکل پولی اضافه‌محصول اجتماعی است. در جامعه‌ای که ارزش‌های استفاده‌ای تولید می‌کند، یک طبقه متمکک، اضافه‌محصول اجتماعی را مستقیماً یا بصورت کار (بیگاری) و یا بصورت محصول (اجاره زمین برحسب محصول، خراج) بخود تخصیص میدهد. در جامعه‌ای که کالا تولید می‌کند، طبقه متمکک، اضافه‌محصول اجتماعی را بطور غیر مستقیم، بصورت پول و از محل فروش کالاها بخود تخصیص میدهد؛ که از

* ممکن است اعتراض شود که در اینجا مسئله فقط موضوع تعریف است و اگر چنین است، لازم است بیان دیگری پیدا کرد که بتواند سرمایه و ارزش‌اضافه‌ای را که از تولید کالا و گردش پول حاصل میشود، برساند. بنظر ما، این اختلاط معنی ناشی از بکار بردن همزمان یک کلمه، یعنی سرمایه، برای رساندن دو مفهوم است؛ یکی برای اشاره به‌نوع تکنیک رشد در قدرت تولید کار و دیگری برای اشاره به روابط اجتماعی خاصی که بر اساس استثمار بنا شده‌اند. بعلاوه، لغت شناسی در اینجا بکمک اقتصادیات می‌آید، «سه» (H. Séé) میگوید ریشه لغت «سرمایه» (Capital) فقط به معنی مقداری پول است که برای کسب بهره، سرمایه‌گذاری

میشود.^{۴۵}

حاصل این فروش، هزینه‌های نگهداری کار و سایر هزینه‌های تولید کسر می‌گردند.

سرمایه نیز، مانند تولید ساده‌کالا، ابتدا در درون جامعه‌ای که به تولید ارزش‌های استفاده‌ای می‌پرداخت، بسط و تکامل یافت. کل تاریخ تطور سرمایه، از ابتدا تا عروج آن - که در وجه تولید سرمایه‌داری تجسم می‌یابد - عبارت است از فروپاشیدگی تدریجی این اقتصاد اساساً غیربازاری زیر فشار تجارت، رباخواری، پول و سپس سرمایه و ارزش اضافی. در یک جامعه غیر تجاری، سرمایه، برخلاف طبقات مملک قدیم، در یک طبقه جدید، یعنی بورژوازی، تجسم می‌یابد. سرمایه، فقط یک رابطه اجتماعی جدید است که بین تولیدکنندگان و صاحبان سرمایه ایجاد شده است. این رابطه، جایگزین رابطه اجتماعی قدیمی شده است که از یک سو بین خود تولیدکنندگان کالاها و کوچک و از سوی دیگر بین دهقانان تولیدکننده و آنانکه اضافه محصول کشاورزی را برای خود برمیداشتند، برقرار بود.

قانون پیشرفت نابرابر

برای مطالعه منشأوسیر تحول و پیشرفت مقولات اقتصادی، ضروری است که تاریخ اقتصادی آن دسته از مردمان زمان ماکه در مراحل از تکامل تاریخی باقی مانده‌اند - و دنیای سرمایه‌داری مدت‌های طولانی است که این مراحل را پشت‌سرگذاشته است - مورد مطالعه و تجزیه و تحلیل اقتصادی قرار گیرند. چنین مطالعه‌ای، فرم‌های «خالص» را که با زندگی واقعی کاملاً ترکیب شده‌اند، یا کم‌وبیش از بین رفته‌اند، کنار می‌گذارد. اگر تاریخ اقتصادی را به یک سلسله «مراحل» یا به ظهور متوالی «مقولات»، محدود کنیم، این مطالعه، بیش از حد مکانیکی خواهد شد و ممکن است تا آنجا پیش رود که بکلی آنرا غیرقابل تشخیص سازد. اما اگر اشاره و گریز به مراحل متوالی سازمان اقتصادی، و هر نوع عطف و رجوع به ظهور تدریجی این «مقولات» را نیرکنار بگذاریم، آنرا بیش از حد غیر قابل درک ساخته‌ایم.

مارکسیسم را غالباً با «داروینیسیم» و تکامل جوامع را با تکامل انواع، مقایسه کرده‌اند. در این مقایسه نیز مثل هر مقایسه دیگری، بعضی تشابه‌ها

وبعضی تفاوتها نهفته است. لیکن امروزه در زیست‌شناسی هم يك مفهوم دیالکتیکی بتدریج جای يك مفهوم مکانیکی و يك بعدی و خطی را میگیرد*. در مفهوم مارکسیستی تغییر اقتصادی و اجتماعی، هیچ جایی برای تقدیرگرایی و حرکت خودبخودی وجود ندارد. يك دورهٔ فرعی سازمان اجتماعی نه «باید» ضرورتاً بدنبال آند دیگری بیاید.

در کنار پیشرفت خطی، پیشرفت جهشی نیز وجود دارد. سیر تطور اقتصادی، بویژه در اثر انطباق بیش از حد با يك محیط طبیعی خاصی، میتواند به بن‌بست یا رکودهای بسیار طولانی بینجامد؛ کما اینکه بنظر میرسد در مورد مردمان کشاورز آسیای جنوب شرقی چنین بوده باشد^{۴۷}. علاوه بر این اگر مارکسیسم، در کنار جوامعی که (از نقطه نظر قدرت تولید متوسط کار) در حال پیشرفت اند، جوامعی را که در سیر قهقرائی‌اند باز نشناسد، دیگر دیالکتیکی نخواهد بود^{۴۸}.

بنابراین، قانون پیشرفت نابرابر، که بعضی‌ها خواسته‌اند کاربرد آنرا محدود به تاریخ سرمایه‌داری، یا حتی صرفاً محدود به دورهٔ امپریالیستی سرمایه‌داری نمایند، يك قانون عام تاریخ بشری است. در هیچ جای جهان، يك سیر تکاملی پیشروندهٔ دقیقاً مستقیم‌الخط که از اولین مراحل جمع‌آوری میوه آغاز کرده باشد و قدم‌بقدم پیش آمده و به پیشرفته‌ترین صنعت سرمایه‌داری (یاسوسیالیستی) ختم شده باشد، وجود ندارد. کشاورزی را، مردمانی که به بالاترین مراحل پیشرفت جمع‌آوری میوه و شکار و ماهیگیری رسیدند - «اسکیمو»ها و مهمتر از آنها، بومیان ساحل شمال غربی آمریکا - ابداع نکردند. کشاورزی، ابتدا در دره‌های پرآب حبشه، آناتولی، افغانستان، قفقاز و

* اکنون نظریهٔ پیشرفت کاملاً مستقیم‌الخط از میمونهای «آنتروپوئید» تا ظهور انسان، رده شده است. امروزه فرض میشود که یامیمونهای «آنتروپوئید» و انسان، نیاکان همگونة مشترکی داشته‌اند، یا اینکه انسان، دنبالهٔ سیر تکاملی نوعی از میمون «آنتروپوئید» است که از بقیهٔ میمونهای «آنتروپوئید»ی که امروز وجود دارند، میزان تخصص‌یافتگی‌اش کمتر بوده است. بنابراین نوعی پیشرفت توأم با رکود، عدم رشد یا «پروتوزنز» وجود داشته است^{۴۹}.

شمال غربی هند ظاهر شد^{۴۹}. اما در این نقاط نیز تمدن - که فرزند آبیاری است - زاده نشد.*

تمدن کشاورزی در مصر، بین‌النهرین، هند، و چین به پیشرفته‌ترین مرحله‌اش میرسد. اما نه در این کشورها، بلکه در یونان، رم، بیزانس و اروپای قرون وسطی (ایتالیا و فلاندرز) بود که پیشرفت قدرت تولید کار تا بالاترین شکل‌های صنعتگری و تجارت در چهارچوب تولید ساده‌کالا ترقی کرد. و برای آنکه تولید ساده‌کالا، انقلاب صنعتی و وجه تولید سرمایه‌داری را بوجود آورد، باز هم باید به سمت شمال، تا انگلستان پیش برویم؛ کشوری که از نظر صنعتگری و تجارت، برای مدت‌های طولانی يك کشور عقب‌مانده بود و حتی در قرن هفدهم نیز، برای اینکه ثروتمندترین کشور جهان یا اروپا باشد، راه زیادی در پیش داشت. نظام سرمایه‌داری هم، برای اولین بار نه در بریتانیای کبیر و نه در هیچ کشور سرمایه‌داری پیشرفته دیگری سرنگون نشد، بلکه این اتفاق اول بار در روسیه افتاد که در آغاز قرن بیستم يك کشور عقب‌افتاده بود. آیا میتوان جسارتاً پیشگویی کرده روسیه، با آنکه اولین کشوری بود که يك اقتصاد برنامه‌ریزی شده مبتنی بر سوسیالیزه کردن ابزار اصلی تولید را بکار بست، اولین کشوری نخواهد بود که شاهد پدیدار گشتن يك جامعه کاملاً سوسیالیستی با محو کامل طبقات و کالاها و پول و دولت باشد؟

* «گوردون چایلد» (Gordon Child) نیز اصرار می‌ورزد که مردمان عهد نوین سنگی، از مراحل متوالی کاملاً یکسانی نگذشته‌اند. وی نتیجه می‌گیرد «تکامل و تمایز، در کنار هم پیش می‌روند»؛ وی همچنین تعدادی موارد تقارب و همگرایی را ذکر می‌کند^{۵۰}. آیا تکامل، بعنوان ترکیبی از تمایز و همگرایی، يك ایده مشخصاً دیالکتیکی نیست؟

مآخذ

1. Hingston Quiggin: *A Survey of Primitive Money*, p. 5.
2. Sir Samuel Baker: *The Albert Nyanza* (1866), Vol. II, p. 182.
3. A. De Foville: *La Monnaie*, p. 9.
4. Jacques Lacour-Gayet: "Le roi Bilalama et le juste prix"; in *Revue des Deux Mondes*, 15th November, 1949.
5. Frédéric Hrozny: *Code Hittite*, p. 137.
6. Wang Yü-Chüan: *Early Chinese Coinage*, in *The American Numismatic Society*, p. 259.
7. Sir George Sansom: *A History of Japan to 1334*, p. 88.
8. Jacques Gernet: *Les Aspects économiques du bouddhisme dans la société chinoise du V^e au X^e siècle*, pp. 88-89.
9. M. Mauss: "Essai sur le don", p. 221.
10. Hingston Quiggin: *A Survey of Primitive Money*, p. 26.
11. *Ibid.*, p. 92.
12. Gordon Childe: *What Happened in History*, pp. 192-3.
13. Nancy Lee Swann: *Food and Money in China*, pp. 217-22.
14. Herman Kees: *Kulturgeschichte des Alten Orients*, Vol. I, *Aegypten*, pp. 103-29; Louis Renon and Jean Filliozat: *L'Inde classique*, p. 378; *Histoire du commerce*, Vol. III, p. 142.
15. Gustave Glotz: *Le Travail dans la Grece antique*, pp. 278-84; K. A. Wittfogel: *Wirtschaft und Gesellschaft Chinas*, pp. 96-104; M. Takizawa: *The Penetration of Money Economy in Japan*, pp. 30-33.
16. Takizawa, p. 20.
17. K. Polanyi: et. al., *Trade and Market in the Early Empires*, p. 266.
18. Gordon Childe: *op. cit.*, p. 155.
19. Glotz: *op. cit.*, p. 20.
20. P. Boissonnade: *Le Travail dans l'Europe chrétienne du Moyen Age*, p. 196.
21. Chen Huan-Chang: *The Economic Principles of Confucius*, p. 457.
22. Ibn Khaldoun: *Prolegomènes*, Vol. II, p. 325.
23. J. Kulischer: *Allgemeine Wirtschaftsgeschichte*, Vol. I, p. 89.
24. W. G. Sumner and A. G. Keller: *Science of Society*, Vol. I, p. 155.
25. A. H. and D. C. Leighton: *The Navaho Door*, p. 18.
26. A. Andréadès: *Geschichte der Griechischen Staatswirtschaft*, Vol. I, p. 27.
27. H. Pirenne: *Le mouvement économique et social du moyen âge*, p. 24.
28. F. Heichelheim: *Wirtschaftsgeschichte des Altertums*, Vol. I, p. 262.
29. V. W. von Hagen: *The Aztec and Maya Papermakers*, p. 12; W. H. Prescott: *History of the Conquest of Mexico*, p. 85.
30. P. I. Lyashchenko: *History of the National Economy of Russia*, p. 77.
31. H. Labouret: in *Histoire du Commerce*, Vol. III, p. 76.

32. Ibn Batuta: *Voyages*, Vol. I—, pp. 324-7.
33. S. I. Rutgers: *Indonesië*, p. 57.
34. Heichelheim: op. cit., Vol. I, p. 230.
35. J. Bonmarchand: in *Histoire du Commerce*, Vol. III, p. 312.
36. Gordon Childe: op. cit., p. 159.
37. Pauly-Wissowa: *Handwörterbuch der Altertumswissenschaften*, Supplementband VI, pp. 910-17
38. J. de Castro: *Géopolitique de la Faim*, p. 139.
39. R. P. Rinchon: *La Traite et l'esclavage des Congolais par les Européens*, p. 50.
40. Heichelheim: op. cit., Vol. I, p. 392.
41. Ibid., p. 381.
42. R. H. Barrow: *Slavery in the Roman Empire*, p. 78.
43. Raymond Firth: *Primitive Polynesian Economy*, p. 274.
44. Heichelheim: op. cit., Vol. I, pp. 35-36.
45. H. Sée: *Les Origines du Capitalisme*, p. 7.
46. A. Gehlen: *Der Mensch*, pp. 133-6.
47. *An Appraisal of Anthropology Today*, pp. 42-143 passim.
48. A typical instance is quoted by Cl. Lévi-Strauss, in *Anthropologie structurale*, p. 126.
49. *An Appraisal of Anthropology Today*, pp. 70-72; Ralph Linton: *The Tree of Culture*, pp. 53-57.
50. Gordon Childe: *Social Evolution*, pp. 166-8.

فصل چهارم

توسعه و پیشرفت سرمایه

شکل‌های اضافه‌محصول کشاورزی

اضافه‌محصول کشاورزی، پایه همه اضافه‌محصول‌ها و از اینجهت، اساس همه تمدنهاست. اگر جامعه مجبور بود همه وقت کارش را صرف تولید وسائل معیشت کند، دیگر هیچ فعالیت تخصصی دیگری، اعم از پیشه، فعالیت علمی یا هنری، امکانپذیر نبود.

اضافه‌محصول کشاورزی میتواند در جامعه به سه شکل ظاهر شود. حتی در قرن چهارم قبل از میلاد، «منسیوس» (Mencius) فیلسوف چینی، تفاوت بین این سه نوع اصلی اضافه‌محصول کشاورزی را تشخیص داده بود: اضافه‌محصول در قالب کار (بیگاری)، اضافه‌محصول بصورت محصولات (ارزش‌های استفاده‌ای)، و اضافه‌محصول بصورت پول^۱.*

اضافه‌محصول کشاورزی بصورت کار بی‌مزد، در آغاز شکل‌گیری هر جامعه طبقاتی، ظاهر میشود. در اوائل قرون وسطی در اروپای غربی، زمین روستا به سه قسمت تقسیم میشد: زمین‌هایی که دهقانان برای نیازهای خود میکاشتند؛ زمین‌هایی که ارباب مستقیماً از آنها - بوسیله کار بی‌مزد دهقانانی که مجبور بودند برایش بیگاری کنند - بهره برداری میکرد؛ و

* جالب است یادآور شویم که همین «منسیوس» برای دولتی که معتقد به حمایت از دهقانان در برابر تحمیل‌ها و زورگوئی‌های زمینداران است، خدمات کاری را بهترین شکل اضافه‌محصول دانسته و آنرا توصیه میکند، زیرا این شکل اضافه‌محصول برای دهقانان، بیشترین ثبات را تضمین میکند.

زمین‌های مشترک، جنگل‌ها، علفزارها و زمین‌های بیمصرف، که کم‌وبیش آزادانه در اختیار دهقانان و ارباب قرار داشتند^۲. دهقان مجبور بود هفته کار خود را بین کارروی زمین خود و کارروی زمین ارباب تقسیم کند. کارروی زمین خود (یعنی، از نقطه نظر اجتماعی، کاد ضروری) محصول لازم برای معیشت تولید کننده را فراهم می‌آورد. کارروی زمین ارباب (یعنی از نقطه نظر اجتماعی، کاد اضافی) محصول لازم برای معیشت طبقات مملک را که در تولید شرکت نمی‌کردند فراهم می‌ساخت.

نظامی مشابه آنچه که در مورد اروپای قرون وسطی ذکر شد، در کشورهای بیشمار، در دوره‌های مختلف تاریخ، وجود داشته است. در نظام فئودالی‌ای که قبل از ورود سفیدپوستان، در جزایر «هاوایی» وجود داشت، دهقان مجبور بود از هر پنج روز، یک روز را روی زمین‌های زمیندار کار کند^۳. در مکزیک، قبل از اصلاحات ارضی، «رسم بر این بود که دهقان، در قبل اجاره زمین کوچکی که نیازهای معیشتی‌اش را تأمین میکرد، در هفته دویاسه روز را بدون مزد روی املاک ارباب کار کند»^۴.

در کنار اضافه محصولی که در قالب بیگاری عرضه میشود، اضافه- محصولی که برحسب محصولات پرداخت میشود نیز میتواند وجود داشته باشد. سرف‌ها در اروپای غربی قرون وسطی، نه فقط مجبور بودند خدمات کاری برای ارباب انجام دهند، بلکه همچنین موظف بودند اجاره برحسب محصول (محصولات کشاورزی یا صنعتگری) نیز بوی بپردازند. در جزایر «هاوایی» هم اجاره برحسب محصول بر اجاره بصورت بیگاری تقدم داشت^۵.

در ژاپن، اجاره برحسب محصول (So) در کنار اجاره بصورت بیگاری (Etachi) وجود داشت^۶. در چین، اجاره برحسب محصول، در کنار اجاره بصورت بیگاری شکل گرفت و جز در مورد خدمات و وسیع عام المنفعه، در بقیه موارد بتدریج جای بیگاری را گرفت. در واقع، پرداخت اجاره برحسب محصول، یعنی پرداخت اضافه محصول کشاورزی بصورت ارزش‌های استفاده‌ای (گندم، برنج، شراب، پارچه‌های بافته شده توسط خانوار دهقانان و امثالهم) خیلی زود، در تاریخ، شکل متداول اضافه محصول شد و برای هزاران سال، باندکی تعدیل، به موجودیت خود ادامه داد. در تاریخ مصر، پرداخت اضافه محصول برحسب کالاهای جنسی از زمان فراغت تا

امپراتوری رم ویزانس ادامه یافت. بمدت هفت قرن، سالانه ۲۰ میلیون «مودی» (Modii - واحد وزن) گندم به ایتالیا و سپس سالانه ۲۴ میلیون «مودی» گندم به ویزانس فرستاده میشد، که این مقدار در حدود ۱۲/۵ درصد کل تولید گندم مصر بود.^۷

تا وقتی که اضافه محصول کشاورزی، بصورت محصول باقی میماند، تجارت، پول و سرمایه، فقط در تادوپود يك اقتصاد طبیعی وجود دارند و توده تولیدکنندگان، یعنی دهقانان، در بازار ظاهر نمیشوند زیرا آنچه را که تولید می کنند، پس از کسر اضافه محصول، خودشان بمصرف می رسانند.

افزایش روبه ازدیاد تولید کشاورزی را، اربابان میگیرند و هم ایشان هستند که آنرا در بازار میفروشند. و بهمین دلیل، توده مردم قادر بخريد محصولات صنعتگرانی که در شهرها کار می کنند، نیست و در نتیجه، این محصولات، ماهیتاً، اجناسی تجملی برای اربابان باقی میمانند. محدود بودن این بازار، توسعه تولید صنعتگران را بشدت محدود میسازد.

در واقع، یونان باستان، امپراتوری رم، امپراتوریهای ویزانس و اسلام، و هند، چین و ژاپن تا چند قرن پیش چنین می زیستند. ابنیه و آثار عظیم و غالباً فوق العاده ای که در این جوامع، در محدوده تولید ساده کالا و دادوستد بین المللی بوجود آمدند، نباید خصوصیت اساساً کشاورزی آنها را از نظر پنهان دارند.^۸ تا وقتی که دريك جامعه، اضافه محصول کشاورزی، در قالب محصول، به موجودیت خود ادامه میدهد، تجارت، پول و سرمایه فقط می توانند بطور سطحی پیشرفت و توسعه یابند.

تغییر شکل اضافه محصول کشاورزی از فرم محصول به فرم پولی، وضعیت اجتماعی را کاملاً زیرورو میکند. از آن پس، دهقان برای پرداخت اجاره، مجبور است محصولاتش را، خود در بازار بفروشد. او با این کارش، شرایط يك اقتصاد طبیعی و بسته را پشت سر میگذارد و وارد يك اقتصاد اساساً پولی میشود. پول، که بدست آوردن انواع بیشماري کالا را میسر میسازد، امکان میدهد که محدوده وسیعی از نیازها، شکل بگیرند.^۹ زندگی اقتصادی، بی تحرکی و تعادل نسبی و طولانی اش را رها میسازد و

پویا و بی‌تعادل و انقباضی میشود. تولید و مصرف، در کنار گسترش بیسابقه تجارت، پیشرفت می‌کنند. پول، به‌همه‌جا نفوذ می‌کند؛ پیوندهای سنتی را بهم می‌ریزد و روابط برقرارشده قبلی را دگرگون می‌کند. هرچیز، يك قیمت می‌یابد. ارزش انسان، دیگر با چیزی جز درآمدش برآورد نمی‌شود. همانطور که مدت‌ها قبل «سن‌توماس آکیناس» (Saint Thomas Aquinas) تشخیص داد، پول‌پرستی همه‌جانبه، پیروزی اقتصاد پولی را تسریع می‌کند.^{۱۰} در عین حال، پول، رابطه اقتصادی واقعی را بین سرف‌ها و اربابان، یعنی بین کار ضروری و کار اضافی که قبلاً کاملاً آشکار بود، پنهان می‌دارد. زمینداران و اجاره‌داران، کارفرمایان و مزدبگیران در قالب صاحبان «آزاد» کالاها، در بازار اقتصادی باهم روبرو میشوند و توهم این «مبادله آزاد»، تداوم رابطه قدیمی بهره‌کشی و استثمار را زیرشکل‌های پولی جدیدش پنهان می‌دارد*.

تغییر شکل اضافه‌محصول کشاورزی از فرم محصول به‌فرم پولی، نتیجه اجتناب‌ناپذیر گسترش یافتن تجارت و اقتصاد پولی نبوده، بلکه نتیجه رابطه قدیم‌های موجود بین طبقات است.

«ترقی اقتصاد پولی، همیشه آن نیروی رهائی‌بخش عظیمی که مورخان قرن نوزدهم تصور می‌کردند، نبوده است. اگر مقدار زیادی ذخیره نیروی کار آزاد و بی‌زمین و همچنین تضمین قانونی و سیاسی دولت لیبرال وجود نداشته باشد، گسترش بازارها و رشد تولید، همانقدر که ممکن است به افزایش خدمات کاری بینجامد، همانقدر هم ممکن است سبب کاهش یافتن آنها شود»^{۱۱}.

«پیشرفت مبادله در اقتصاد دهقان - اعم از اینکه دهقان مستقیم‌آدر

* اگر سرف به‌زمین متصل بود، زمین نیز به‌سرف متصل بود. «فوستل دوکولانز» می‌گوید: «زمین او را نکه می‌دارد و او زمین را.» اقتصاد بازار با «آزادکردن» سرف، زمین‌دار را نیز قادر می‌سازد که سرف را از وسیله معیشتش جدا کند. اما منتقدین لیبرال در مورد اقتصاد قرون وسطی، معمولاً این جنبه دیالکتیکی آزادی اقتصادی را نادیده می‌گیرند.

خدمت بازار محلی بود یا سوداگران واسطه، محصول کارش را به بازارهای دوردست میبردند - سبب شکل‌گیری اجاره پولی شد. از سوی دیگر، پیشرفت مبادله در اقتصاد ارباب، به‌رشد میزان خدماتی که در اختیارداشت انجامید...»^{۱۲}.

در این رابطه، تکامل اقتصاد روستائی در اروپای شرقی - از جمله آلمان شرقی - از قرنهای پانزدهم و شانزدهم بعد، نمونه بسیار خوبی است: در آنجا، با وابسته بودن «سرف - دهقانها» به زمین و پس از پیشرفت تولید محصولات کشاورزی، میزان بیگاری روی املاک ارباب مرتباً افزایش یافت*.

هجوم سرمایه‌های اروپائی به امریکای مرکزی و امریکای جنوبی - که پس از فتح این مناطق بدست اسپانیولی‌ها آغاز شد - نه تنها هیچگونه نقش رهائی بخشی برای بومیان نداشت، بلکه سبب تعمیم بردگی و قلع و قمع مردمان بومی آنجا نیز شد. اسپانیولی‌ها، که اگر می‌خواستند با وقار و آبرومندانانه [!] زندگی کنند، نمی‌توانستند نیازهای خاص‌شان را تأمین کنند، مجبور شدند بومیان را مبدل به رعایای خود نمایند (نگاه کنید به بخشنامه «ایزابل کاتولیک» مورخ ۲۰ دسامبر ۱۵۰۳، که طی آن، علناً اعلام میدارد باید بومیان را وادار ساخت که برای مسیحیان کار کنند). «گریگوری» (Gregeorio)، ملای مسیحی، نیز بردگی را توجیه کرده و متذکر میشود که چون بومیان، فرمانبردار و بالنتیجه، خراجگزار «شاه کاتولیک» هستند، و چون هیچ چیز جز شخص خودشان را در تملک ندارند پس «منصفانه است که با کار خود، به‌شاه کاتولیک خدمت کنند». «هرناندو کورتز» (Hernando Cortès)، فاتح مکسیک، نیز در سومین نامه‌اش به امپراتور «شارل پنجم» توضیح میدهد که مجبور شده است بومیان را وادار به بردگی سازد «زیرا، فاتحان و فرماندهان، بدون اینگونه خدمات، قادر به

* در سال ۱۵۲۸، دوک «فردیناند اول» (Ferdinand I) از «سیلیسیا» (Silesia) اعلام داشت: «دهقانان یا باغبانان، و همچنین یران و دختران ایشان، حق ندارند ارباب موروثی خود را بدون اجازه او ترک کنند»^{۱۳}.

ادامه زندگی نیستند.» «فردیناند کاتولیک» نیز، برای آنکه در این هجوم دیوانه‌وار برای غصب زمین و برده ساختن بومیان، برابری [!] مراعات شود، مقررات بسیار خشک و قاطعی وضع میکند: باید به‌هریک از کارگزاران و قضات مستقیم شاه، یکصد برده؛ به‌هرشوالیه و زنش، هشتاد برده؛ به‌هر مأمور سوار و زنش، شصت برده؛ و به‌هرزمیندار وابسته و زن او، سی برده داده شود*.

برای آنکه اجاره برحسب پول جایگزین اجاره برحسب محصول شود، باید اقتصاد پولی با شرایط اقتصادی، اجتماعی و سیاسی‌ای همراه شود که در آن زمینداران خود را مجبور ببینند قسمت قابل توجهی از تولید و به‌افزایش دهقانان را در تملک خود ایشان، باقی گذارند (این نقش، بوسیله قدرت مرکزی‌ای که متکی به حمایت بورژوازی شهری است، ایفا میشود).

انباشت ارزش‌های استفاده‌ای و انباشت ارزش اضافی

تا وقتی که اضافه‌محصول کشاورزی، در قالب اجاره جنسی باقی میماند، انباشت ثروت از سوی طبقات مملک، اساساً بصورت انباشت ارزش‌های استفاده‌ای صورت میگیرد. آنچه را که کشاورزی بعنوان ارزش‌های استفاده‌ای میتواند عرضه کند، فقط مواد غذایی، پوشاک، چوب و سنگ برای ساختن خانه است. در نتیجه، طبقات مملک، در توسعه بیحد و مرز تولیدات کشاورزی، نفعی ندارند. ظرفیت مصرفی ایشان، حدنهائی پیشرفت نیروهای مولد را تشکیل میدهد:

«[زمیندار بزرگ قرون وسطی] که بدلیل نداشتن بازار فروش، نفعی در تولید بقصد فروش ندارد، احتیاجی نمی‌بیند نگران این باشد از آدم‌ها و زمین‌هایش، بیش از حد، اضافه‌محصول بکشد چیزی که فقط موجب دردسر و گرفتاری او میشود. وی که مجبور است شخصاً آنچه را اندوخته است

* Silvio A. Zavala: La Encomienda Indiana' PP.2,4,5,8.
Hernando Cortès: Five Letters of Cortès to the Emperor,
P.240.

مصرف کند، خود را به‌نگه‌داشتن آنان در چهارچوب نیازهایش، محدود می‌کند»^{۱۴}.

در جزایر «هاوایی» که اضافه‌محصول، تقریباً منحصر به مواد غذایی بود» درخواست (زمینداران) محدودتر بود و تقریباً همه محصولات که دریافت میکردند (ماهی، موز، سیب‌زمینی شیرین و پوئی*) (فاسد شدنی بودند؛ و درچنین شرایطی، رؤسا دلیلی نمی‌دیدند بیشتر از آنقدر که مصرف میکنند، برداشت کنند... اگرچه چاقی و هیکل درشت برای «الی»ها (ali) اربابان فئودال) - و بویژه زنان آنها - مایه افتخار بود، اما بازهم قدرت مصرفشان، حدی داشت»^{۱۵}.

وقتی دادوستد رو به رشد می‌گذارد، طبقات متملك، برای افزایش تولید، انگیزه جدیدی می‌یابند. اینان در قبال قسمتی از اضافه‌محصول کشاورزی - که خودشان قادر بمصرفش نیستند - میتوانند محصولات تجملی، جواهرات، لوازم با ارزش و زیبای خانگی بدست آورند و آنها را، هم به منظور اعتبار اجتماعی و هم بقصد امنیت درمواقع بروز بلایا، ذخیره کنند. «اودیسه» صورت گنج‌هایی را که درخزانه «تالاموس» (Thalamos)، قهرمان داستان، انباشت شده‌اند، چنین نقل می‌کند: سبوهائی از شراب کهنه و ظرف‌هایی از روغن معطر، پشته‌هایی از طلا، برنز و آهن، سلاح‌های کمپاب، بافته‌های گرانبها، جام‌های کنده‌کاری شده ظریف، و غیره»^{۱۶}.

با تعمیم یافتن مبادله و تجارت، طبقات متملك برای گسترش تولید، محرك دیگری نیز می‌یابند. اینان در قبال قسمتی از اضافه‌محصول کشاورزی که خودشان مصرفش نمی‌کنند، می‌توانند کالاهای مصرفی را از کشورهای دوردست، بدست آورند؛ هم نیازهایشان بیشتر میشود و هم سلیقه‌هایشان ظریف‌تر. و آنوقت ذخیره‌های بسیار باارزشی، انباشت میشوند. دیگرگندم، شراب، روغن یا فلزات قیمتی بصورت خام، ذخیره نمیشوند. اکنون، فقط سنگهای قیمتی و آثار هنری معروف‌ترین صنعتگران

* poi، نوعی غذای هاوایی است که با پختن ریشه درخت گوس فیل

(taro) درست می‌کنند. [۲]

(یا هنرمندان) ارزش ورود به کاخ‌های بزرگان را دارند.

«هیتی» (Hitti)، ثروت انباشت شده توسط خلیفه مصر «المستنصر» (۱۰۹۴-۱۰۳۵) را چنین توصیف میکند: «سنگ‌های گرانبها، گلدانهای بلوری، ظروف طلاکاری‌شده، قلم و دوات‌هایی از عاج و آبنوس، فنجان‌هایی از کهربا، بطریهای نافه مشک، آئینه‌های فولادین، چترهای آفتابی بادسته‌های طلائی و نقره‌ای، صفحات شطرنج با مهره‌های طلائی و نقره‌ای، خنجرها و شمشیرهای جواهرکاری شده، منسوجات برودری دوزی شده بافت دمشق، و دبیق» (Dabiq)»^{۱۷}.

چشمگیرتر از اینها، گنجینه‌های دربار بیزانس در قرن نهم است:

«او [امپراتور ثئوفیلوس - Theophilus - که از ۸۲۹ تا ۸۴۲ حکومت کرد] عاشق تجمل و عظمت بود. وی برای عظمت بخشیدن هرچه بیشتر به پذیرائی‌های کاخش، به صنعتگران و زرگرانش دستور داد (پنتاپیرجیان را بسازند که گنجه‌ای بود طلائی و معروف و تلفیقی بود از کارا عجاب آور زرگران و نبوغ صنعتگران؛ و در ضمن جواهرات تاج امپراتور در آن بنمایش گذاشته شده بودند؛ این گنجه دارای ارغنون‌های طلائی بود که در روز-های بارعام رسمی امپراتور به نواختن درمی‌آمدند؛ دارای درختان طلائی بود که در کنار تخت امپراتور قرار داشتند و روی آنها پرندگان مکنیکی تعبیه شده بودند که پرمی زدند و می‌خواندند؛ دارای شیرهایی طلائی بود که درپیش پای پرنس قرار داشتند و در لحظات معینی برمی‌خاستند، دم تکان میدادند و غرش میکردند؛ و دارای شیردال‌هایی بود با سیمای مرموز که بنظر میرسید، مثل کاخ‌های شاهان آسیا، نظاره‌گر وقار و عظمت امپراتور بودند»^{۱۸}.

امپراتوری چین و امپراتوری مغول‌ها در هندوستان نیز چنین تجملات پرشکوهی داشته‌اند؛ کافیهست فقط به دیوارهای «تاج محل» فکر بکنیم که با سنگ‌های بسیار گرانبها پوشانده شده‌اند.

در هر حال، همه این گنجینه‌ها، ذخائری از ارزش‌های استفاده‌ای را تشکیل میدهند که قابل مصرف نیستند و برای پیشرفت نیروهای مولد نیز

بکار نمیروند. تراکم میزان قابل توجهی از ثروت اجتماعی فقط بمنظور تجمل و اسراف، يك عامل مهم رکود و انحطاط چنین جوامعی است. تغییر شکل اضافه محصول کشاورزی، از اجاره برحسب محصول به اجاره برحسب پول، ضرورتاً این وضعیت را تغییر نمی دهد. این وضع حتی به طبقات حاکم امکان میدهد که آسان تر از گذشته به بازار و تملك ثروت دست پیدا کنند. اما پولی که دریافت میکنند، همچنان با مصرف غیر تولیدی تلف میشود. در چنین شرایطی، پیشرفت اقتصاد پولی - و انگیزه پرقدرتی که برای نیازهای طبقات حاکم ایجاد میکند - ممکن است سبب تحمیل بیش از حد و غیر قابل تحمل بر طبقاتی شود که کار میکنند، و عاملی در جهت فقیرتر کردن و انهدام بخش های وسیعی از جامعه گردد. در مورد ژاپن پس از پیشرفت اقتصاد پولی در قرن هجدهم، وضع چنین بود^{۱۹}.

اما پولی که طبقات ممتلك با تجمل پرستی مسرفانه تلف می کنند، پس از بیرون آمدن از جیب آنها، نزد رباخواران و دادوستدگران و کارگاه داران متراکم میشود و این تراکم ثروت بصورت پول و در دست يك طبقه بورژوازی جدید است که سیر تکامل اجتماعی را کاملاً دگرگون میکند. در دست طبقات ممتلك اولی، همه ثروت انباشت شده بصورت پول، صرفاً از ارزش های استفاده ای یا وسائل بدست آوردن ارزش های استفاده ای تشکیل میشود. هدف از انباشت ثروت، مصرف بود (و ذخیره کردن نیز بقصد مصرف کردن در آینده صورت میگرفت). باین ترتیب، در دست طبقات بورژوا، پول انباشت شده، تبدیل به سرمایه میشود.

پول، بقصد ایجاد ارزش اضافی انباشت میشود. ارزش اضافه ای که باین ترتیب انباشت میشود - پس از کسر حداقل ضروری برای معیشت، و در سطحی «مطابق با موقعیت» - بنوبه خود تبدیل به سرمایه میشود تا ارزش اضافه بعدی را بوجود آورد. به این نوع انباشت ارزش ها - که ارزش های جدید بوجود می آورند - نمیتوان صرفاً از طریق انتقال دوره ای ثروت از يك کشور به کشور دیگر یا از يك طبقه به طبقه دیگر دست یافت. انباشت سرمایه ای که در چهارچوب این نوع انتقال ثروت، محدود شود - از آنجا که بالا جبار،

سرچشمه‌هایش می‌خشکند -، یا تمام می‌شود و یا اینکه با ورود به جریان تولید، راه جدیدی به جلویی‌دایمی‌کند. این، اوج اقتصاد پولی است. این نفوذ سرمایه به قلمرو تولید، شرایط لازم را برای پیشرفت نامحدود نیروهای مولد فراهم می‌آورد. دیگر نیازهای مصرفی و محدود طبقه مملکت‌نمی‌تواند نیروهای مولد را محدود سازد - نیاز به افزایش ارزش‌ها که با سرمایه پیوند می‌خورد، نیازی است ماهیتاً بی‌حد و مرز که برعکس مورد قبل - هر نوع محدودیتی را از سر راهش برمی‌دارد.

سرمایه ربائی

سرمایه ربائی، اولین شکل سرمایه‌ای است که در یک اقتصاد اساساً طبیعی، کشاورزی و تولیدکننده ارزش‌های استفاده‌ای، ظاهر می‌شود. این نوع سرمایه، یعنی ذخیره‌ای که بوسیله یک مؤسسه یا یک فرد انباشته شده است، عدم تکافوی ذخیره‌های اجتماعی را جبران می‌کند. «هزیود» (Hesiod) نقل می‌کند که چگونه دهقانان یونان باستان، بوقت احتیاج، از همسایگانی که وضع بهتری داشتند، گندم قرض می‌کردند و بعداً با مقداری اضافه، آنرا بازمی‌پرداختند.^{۲۰} سرمایه ربائی، که با این طریق و بصورت ارزش‌های استفاده‌ای ظاهر می‌شود، در طول قرن‌ها، در همه تمدن‌های اساساً کشاورزی (بابل، مصر، چین، هند و ژاپن) معمول بود. در زبان سومری، کلمه *mas* (بهره) معنای اصلی‌اش «حیوان جوان» (Tierjunges) است و آشکارا، دال بر منشأ سرمایه ربائی است، که بصورت قرض بر حسب جنس بوده.

همان رابطه‌ای را که سرمایه ربائی، بصورت وام جنسی، با دهقانان برقرار می‌کند، بصورت مساعده‌های پولی با اربابان و شاهان برقرار می‌سازد.* در قرآنسه، در دوره گذار از اقتصاد طبیعی به اقتصاد پولی، عملکرد اصلی رباخواران، مساعده دادن پول به شاهان بود و در قبایل آن، از پرداخت مالیات‌ها - که هنوز اساساً بر حسب محصول دریافت میشد - معاف می‌گردیدند.^{۲۱} جنگ‌ها، قحطی‌ها و سایر بلاهای طبیعی و اجتماعی، تراکم و وسیع و فوق‌العاده

* مقایسه کنید با پیشرفت رباخواری در چین، توسط معاابد بودائی، از قرن پنجم بعد، رباخواری بر حسب محصول، بخرج دهقانان؛ و رباخواری بر حسب پول بخرج اربابان و مقامات ثروتمند است.^{۲۱}

پول را ضروری میسازند. تغییر شکل ذخیره‌های اشیای قیمتی به سرمایه ربائی، یا استفاده از سرمایه سوداگری دادوستدگران بیگانه به عنوان سرمایه ربائی، منابع اصلی این گونه تراکم‌ها را فراهم میسازند.

وقتی که مبادله شروع به تعمیم یافتن میکند و بخش پولی بزرگی در اقتصاد بوجود می‌آورد، اما هنوز توده تولیدکنندگان و طبقات مملک در آمدشان را بصورت ارزش‌های استفاده‌ای دریافت می‌کنند، سرمایه ربائی در عصر طلایی خود بسر میبرد. قرض‌دادن باربا، منبع اصلی منفعت میشود. «مهاپادا» (Mahabharata)، حماسه باستانی هند، از میان منابع ثروت، اول رباخواری را ذکر می‌کند:

«ای شاه شاهان، بارباخواری، کشاورزی، تجارت و پرورش رمه می‌توانی قدرت و ثروت را بچنگ آوری»^{۲۳}.

همه مخالفت‌های مذهبی و سیاسی نیز قادر نیستند سرمایه ربائی را از تضعیف روابط اجتماعی چنین دوره‌ای بازدارند. بدهکار شدن بزرگان، انهدام ضعفا، سلب مالکیت از دهقانان بدهکار یا فروش آنان بصورت برده، تراکم مالکیت زمین - اینها همه مصائبی هستند که سرمایه ربائی در این مرحله از پیشرفت اجتماعی بوجود می‌آورد. در این دوره، غالب آشفته‌گی‌های اجتماعی، طغیان‌هایی هستند علیه این نتایج ویرانگر سرمایه ربائی. در یونان، در قرن‌های پنجم و چهارم قبل از میلاد، شعار عموماً پذیرفته شده مردم عبارت بود از: «توزیع مجدد زمین و ابطال کلیه بدهی‌ها»^{۲۴}. رم در روزهای «جمهوری»، جامعه چین در دوره سقوط هر سلسله، بیزانس و هند در دوره‌های متعددی از تاریخشان، بی‌هیچ تفاوتی، شاهد چنین اوضاعی بوده‌اند.

هیئت مقننه «سولون» (Solon) در «آتن»، قانون‌گذاری «دسویری» (Decemviri) در رم، قانون‌گذاری وزیر چینی «وانگ آن‌شی» (Wang An-shi) در زمان سلسله «سونگ» (Sung) و «قانون کشاورزی» بیزانس، همه بیهوده سعی کردند این تخطی و تجاوز سرمایه ربائی را محدود کنند. آنها فقط توانستند نتیجه را عقب بیندازند، بدون آنکه بتوانند جهت کلی

را تغییر دهند. «سزار»، جنگ و غارت. علیه «گول» (Gaul) را براه انداخت تا از بارقرض رهاشود. شهروندان رم مجبور شدند همه دنیای مدیترانه را غارت کنند و ثروت عظیمی بینبازند تا بتوانند خود را تاحدی از فشار سرمایه ربائی در اولین قرن‌های امپراتوری رها سازند. وقتی این امپراتوری سقوط کرد، بازهم سرمایه ربائی، مدت‌ها پس از محو تجارت در مقیاس وسیع، همچنان ب موجودیت خود ادامه داد^{۲۵} و شکوهای نویسنده‌گان از نرخ‌های رباخوارانه بهره، بطور یکنواخت، بدنبال هم و ازقرنی به قرن دیگر تکرار میشوند*.

در قرون وسطی، نیاز به حمایت از یک اقتصاد اساساً طبیعی در برابر اثرات متلاشی‌کننده اقتصاد پولی و سرمایه ربائی، سبب شد کلیسای کاتولیک اروپای غربی، قرض دادن پول ب بهره را شدیداً محکوم کند. سرمایه ربائی، برای فرار از این تحریم، به شکل خاصی ظاهر شد: خرید عایدی زمین. صاحب زمین، درآمد سالانه زمینش را، درقبال مقداری پول نقد، به قرض دهنده تسلیم میکرد تا بازپرداخت سرمایه دریافتی، تمام شود. درواقع، زمین ب مالکیت قرض دهنده درمی‌آمد، و وقتی صاحب اصلی زمین، بدهی‌اش را می‌پرداخت، مجدداً زمین را مالک می‌شد*^{۲۸}.

* یکی از دلایل گسترش اقتصاد رعیتی و فئودالی این بود که بهنگام کمبایی شدید پول و گرانی فوق‌العاده آن نسبت به محصولات کشاورزی، دهقانان آزادقادر نبودند مالیاتها و جرائم را که برحسب پول تعیین شده بودند، بپردازند. درقرن ششم. یک گاؤز، یک تاسه «سولیدوس» (Solidus) ارزش داشت. امسایک «خون بها» ممکن بود به ۸۰۰ «سولیدوس» برسد^{۲۶} [سولیدوس سکه‌ای بود که در رم باستان، تاسقوط امپراتوری بیزانس، رایج بود. م]. همین‌عامل، درپیشرفت فئودالیسم دزدنیای اسلام، ژاپن و بیزانس، نقش مهمی ایفا کرد^{۲۷}. مقایسه کنید بیا آنچه که قبلاً درباره امکانات گسترش یک اقتصاد پولی، گفته شده است.

* * همین‌شکل رباخواری درمیان مردم «ایفوگائو» (Ifugao) در فیلیپین یافت میشود. منشأ آن به «آنتی کریسیس» (Aantichresis) - واگذاری عایدی ملک بدهکار به طلبکار) می‌رسد که در یونان باستان بدان عمل میشد. این نوع رباخواری در چین نیز، در دوره قدرت‌گیری دیرهای بودائی، دیده میشود^{۲۹}.

این تنها يك فرم خاص از وام دادن روی وثیقه بود که، در اروپای غربی، همچون هند، چین و ژاپن، برای عملکرد سرمایه ربائی در يك اقتصاد طبیعی - که داشت از بین میرفت - از همه پرمفعت تر و مناسب تر بود. خرید عایدی زمین، که در اقتصاد اروپای قرون وسطی نقش بسیار مهمی ایفا میکرد، بخوبی منشأ ارزش اضافه‌ای را که سرمایه ربائی بدست می‌آورد، نشان میدهد؛ یعنی انتقال درآمدهای ادبایان (یادحقانان) به رباخواران. انباشت سرمایه ربائی به زیان زمینداران، اساساً نوعی انتقال اضافه‌محصول کشاورزی به رباخواران است.

وقتی اقتصاد پولی کاملاً گسترش می‌یابد، سرمایه ربائی بمعنای دقیق آن، موضع برتر خود را از دست میدهد و در گوشه‌ای از جامعه، به خرج آدمهای کم‌درآمد، قرن‌ها بموجودیت خود ادامه میدهد. این بدان معنا نیست که آدمهای پر درآمد، احتیاج کمتری به پول دارند - برعکس، ایشان احتیاجشان بیشتر است، اما، در این زمان، تجارت زمینه اصلی فعالیت و سرچشمه سود برای سرمایه میشود. اعتبار و تجارت باهم ترکیب میشوند؛ این دوره، دوره فعالیت سوداگران مالی بزرگ ایتالیا، فلاندرز و آلمان است که در اروپای غربی، از قرنهای سیزدهم و چهاردهم آغاز میشود.

سرمایه سوداگری

ظهور يك طبقه سوداگر بومی در میان يك اقتصاد اساساً طبیعی، مستلزم نوعی انباشت اولیه سرمایه پولی است. این انباشت سرمایه پولی از دو منبع اصلی حاصل میشود: یکی دزدی دریائی و راهزنی و دیگری تصاحب قسمتی از اضافه محصول کشاورزی یا حتی تصاحب قسمتی از محصول ضروری دهقان.

از طریق هجوم به سرزمین‌های بیگانه و عملیات راهزنی و دزدی دریائی بود که اولین دریانوردان سوداگر، سرمایه آغازین و کم خود را، گرد آوردند. از اولین زمانها، سرچشمه‌های دادوستد دریائی، با دزدی دریائی

مخلوط بوده‌اند*^{۳۰}. پروفیسور «تاکه‌هوشی» (Takehoshi) متذکر می‌شود که اولین انباشت سرمایه پولی در ژاپن (در قرنهای چهاردهم و پانزدهم) توسط دزدان دریائی ای انجام گرفت که در سواحل چین و کره فعالیت میکردند:

«وقتی حکومت ژاپن سعی کرد از طریق دادوستد خارجی، پول بدست آورد، دزدان دریائی ژاپنی، روش غارت مستقیم‌تری را پیش گرفتند؛ اما از آنجا که غنائم ایشان از طلا و نقره و مسکوکات مسی و سایر گنجینه‌ها تشکیل میشد، امکان این نیست که بتوانیم ارزش ثروتی را که به «کیوشو» (Kyushu)، «شیکوکو» (Shikoku) و مناطق دریائی جزایر استانهای مرکزی ژاپن، سرازیر کردند، ارزیابی کنیم. پس از آن بود که این گنجینه‌های غارت شده، نفس تازه‌ای به کالبد تمامی کشور دمیدند»^{۳۱}.

انباشت سرمایه پولی توسط سوداگران ایتالیائی - که از قرن یازدهم تا قرن پانزدهم بر زندگی اقتصادی اروپا مسلط بودند - مستقیماً از جنگ‌های صلیبی سرچشمه گرفت^{۳۲}؛ جنگ‌هایی که حتی اگر هم عمل تهورآمیزی بودند، قصدشان غارت بود.

«میدانیم که، برای مثال، در سال ۱۱۰۱، «جنوائی‌ها» جنگ جویان صلیبی را در تسخیر و چپاول «قیصریه»، بندر دریائی فلسطین، یاری کردند. ایشان، غنائم گرانبهای را برای افسران‌شان برداشتند و ۱۵ درصد از غنائم را نیز به صاحبان کشتی‌ها پاداش دادند و بقیه را بین ۸۰۰۰ ملوان و سرباز تقسیم کردند که به هر یک از ایشان ۴۸ سولیدوس، پول دویونند فلقل رسید. باین ترتیب، هر یک از آنها، تبدیل به یک سرمایه‌دار کوچک شدند»^{۳۳}.

* «گراس» (N.S.B. Gras) استاد تاریخ اقتصادی در مدرسه مدیریت بازرگانی وابسته به دانشگاه «هاروارد»، احساس می‌کند مجبور است این حقیقت عموماً شناخته شده و پذیرفته شده را - که بنظر ایشان باشان و حرمت سرمایه، سازگاری ندارد - شدیداً رد کند^{۳۴}. ادعای «شومپتر» (Shumpeter) نیز^{۳۵} - که مدعی است مارکس و مارکسیست‌ها نمیتوانند معمای انباشت اولیه سرمایه را حل کنند زیرا تئوری بهره ایشان مبتنی بر استثمار است - بهمین اندازه بی‌اساس است. همچنین مراجع کنید به نقل قول‌هایی که در فصل قبل آورده‌ایم.

«جنو فروی دو ویلاردوین» (Geoffroi de Villehardouin)، وقایع-نگار قرون وسطی، پاسخ «دوج» (Doge) [رهبر] ونیز را به درخواست نجبای غربی، برای کمک در جنگ صلیبی چهارم (۱۲۰۲)، چنین نقل میکند:

«ما به شما Vuissier هائی (وسائل حمل و نقل اسب) برای حمل ۴۵۰۰ اسب و ۹۰۰۰۰ جنگجو و همچنین، کشتی‌هائی برای حمل ۴۵۰۰ شوالیه و ۲۰۰۰۰ مأمور پیاده عرضه خواهیم کرد. و همچنین در مورد تهیه آذوقه این اسب‌ها و آدم‌ها برای مدت نه‌ماه موافقت مینمائیم. این، حداقل آنچیزی است که متعهد میشویم، مشروط بر آنکه برای هر اسب ۴ مارك و برای هر آدم ۲ مارك بپردازید... باین ترتیب، کل پرداختی شما ۸۵۰۰۰ مارك خواهد شد. بیشتر از اینهم انجام میدهم. به این ناوگان، برای رضای خداوند [!] ۵۰ کشتی بادبانی هم اضافه می‌کنیم، مشروط بر آنکه در طول مدت قرارداد، از کل غنائمی که در خشکی و دریا بدست می‌آوریم، نیمی از آن ما باشد (ونیمی دیگر از آن‌شما)».

بعدها نیز، در قرن‌های پانزدهم و شانزدهم، انباشت اولیه سرمایه‌پولی سوداگران پرتغالی، اسپانیائی، هلندی و انگلیسی از منابع دقیقاً مشابهی تأمین شد.

در اقتصادی که اساساً مبتنی بر تولید ساده کالا (یا تولید کالا در مقیاس کوچک؛ که ابزار تولید در تملک تولیدکننده است) میباشد، خرده‌فروشی و حتی عمده‌فروشی کالاهائی که ضرورت اولیه دارند، بشدت محدود و منظم است.^{۳۶} این‌گونه دادوستد، که از صنعتگری چندان جدا نیست، نمیتواند انباشت قابل توجهی در سرمایه‌سوداگری را سبب شود.^{۳۷} فقط دادوستد خارجی و بین‌المللی چنین انباشتی را امکانپذیر می‌سازد. این داد و ستد، اساساً شامل کالاهای تجملی است که برای طبقات متملك ساخته میشوند. از طریق این‌گونه دادوستد است که سوداگران، قسمتی از اضافه‌محصول کشاورزی را - که طبقات زمین‌دار با آن زندگی می‌کنند - تصاحب می‌کنند. ترقی تجارت اروپای غربی در قرون وسطی، - که در اصل، شامل تجارت ادویه و کالاهای شرقی و همچنین تجارت پارچه‌های فلاندرزی و ایتالیائی است -

مشخصاً يك تجارت كالاهاى تجملی است.^{۳۸}

این موضوع در مورد هر جامعه‌ای که سرمایه‌سوداگری در آن پیشرفت کند، صادق است. «چان جوکوا» (Chan – Jukua)، بازرس گمرک ایالت «فوکین» (Fukien) در چین، تصویری از تجارت چین در قرن‌های دوازدهم و سیزدهم میلادی را از خود بجای گذارده است. وی چهل وسه کالای وارداتی را نام میبرد - مثل کافور، بخورخوشبو، مَر (نوعی صمغ)، کهربا، لاک سنگ‌پشت، موم زنبورعسل، حتی طوطی، که همگی یا کالاهای تجملی هستند یا ادویه.^{۳۹} «ژرژ بن‌مارشان» (George Bonmarchand) می‌نویسد که در اولین دوره‌های تاریخ ژاپن، تجارت، منحصر به کالاهای تجملی بود.^{۴۰} «آندره آدس» (Andreades) متذکر میشود که تقریباً کلیه صادرات ییزانس را کالاهای تجملی تشکیل میدادند.^{۴۱} بهمین طریق، تجارت امپراتوری اسلام در اوج عظمتش، تا حد زیادی محدود به کالاهای تجملی بود. «لوپز» (Lopez) کالاهائی را که در این تجارت وارد میشدند، چنین می‌نویسد:

«زمرد سبز از مصر، فیروزه از نیشابور، لعل از یمن، مروارید از خلیج فارس، مرجان از شمال غربی افریقا و سیسیل، مرمر از سوریه و آذربایجان، ... مقادیر زیادی کتان از مصر و یمن و جنوب غربی پارس، پنبه بمقدار زیاد از مرو و شرق پارس و اسپانیا، ابریشم بمقدار زیاد از ترکستان و نواحی جنوبی خزر، تعداد زیادی قالسی از مناطق مختلف پارس، کارهای چرمی از آندلس، ظروف سفالین از خراسان و دیگر شهرهای آن منطقه، کالاهای شیشه‌ای از سواحل سوریه، کالاهای آهنی از فرغانه... عطر گل بنفشه عراقی، عطر گل محمدی از پارس، بخورخوشبو و عنبرشاهبوی عربی، ... انجیر مغربی و اسپانیائی، خرماى عراقی و افریقائی، هندوانه و خربزه ترکستانی، روغن زیتون تونسى، شکریمنى و فلسطینی، زعفران از شمال غربی پارس، ماهی خاویار از دریاچه وان، خاك خوردنی از کوهستان شمالی، و... شراب عالی از عراق و اسپانیا».^{۴۲}

قبل از ورود هلندی‌ها به اندونزی، سوداگران چینی به مرکز بزرگ تجاری «بانتام» (Bantam) ظروف چینی، ابریشم، حریر گلدار، مخمل، نخ

ابریشمی، رشته طلا، پارچه زربفت، عینک، بادبزنهاي گرانقیمت، داروجات و جیوه میآوردند و دربرگشت، ادویه، مشک، عاج، صدف و نیل میخريدند. که هر دو طرف این تجارت، از کالاهای تجملی تشکیل میشود * ۴۳.

تجار کالاهای تجملی، برای آنکه بطور مؤثری ارزش اضافه را از خریداران نجیبزاده بیرون بکشند، مجبور بودند انحصارهای واقعی در هر دو طرف خرید و فروش بوجود آورند. «فنیقیها و کارتازیها» که در پی تسلط یافتن بر سرزمین دیگران نبودند، نمیخواستند بدرون [خاک آفریقا] نفوذ کنند، زیرا قبلاً، با تجربه‌ای طولانی، و از طریق انحصارهای تجاری زیرکانه و سازمان یافته‌شان، بر مردم این سرزمین، تسلط یافته بودند * ۴۵.

همه تجارت کالاهای تجملی در قرون وسطی، بنوعی، انحصاری بود. رونق بیژانس، برای مدت شش قرن، بر پایه نقشش بعنوان تنها مرکز بازرگانی ابریشم و ادویه شرق، بنا شده بود. از دست دادن این انحصار و در دست گرفتن آن توسط ونیز، ناقوس مرگ قدرت بیژانس را بصدا درآورد.

وقتی شهرهای ایتالیا بر تجارت مدیترانه مسلط شدند، بنوبه خود انحصارهای تجارت با مصر - که مرکز بازرگانی جدید ادویه شرق شده بود - و با مردمان سواحل دریای سیاه را بدست آوردند. در همین دوره، تجارت شاه‌ماهی و الوار در دریای بالتیک و دریای سیاه، بدلیل انحصارهایی که سوداگران آلمانی، عملاً در اسکاندیناوی و مناطق جدیداً باستشار درآمده

* امریکای قبل از کلمبوس، درست قبل از هجوم اسپانیا، به مرحله‌ای رسیده بود که در آن، سرمایه سوداگری در حال شکل گرفتن بود. تجارت بین‌المللی که در مرحله جنینی بود و بین «اینکاها» و «آزتکها» برقرار شده بود، از فلزات و کالاهای تجملی تشکیل میشد، «اینکاها» به آزتکها فلزات، آلیاژ، برنز، تومباگا - Tumbaga - (آلیاژ مس و روی) و بویژه ترکیبات نقره، طلا و مس میفروشدند. آزتکها، در مقابل، به اینکاها سنگهای قیمتی مثل یاقوت، زمرد و عقیق سیاه و در سطحی وسیعتر، کالاهای تخصصی معروفترین کارگاههایشان، مثل سلاحها، رنگها، پارچه‌های برودری دوزی شده پنبه‌ای، جواهرات و... میدهند... ۴۴.

شرق ایجاد کرده بودند، تبدیل به نوعی تجارت گشت که مقادیر زیادی سرمایه در آن بکار گرفته میشد. اما این انحصارها، بدلیل رقابت شدید بین بورژوازی تجاری شهرهای مختلف وبخصوص بدلیل رقابت هلندیها، خیلی زود درهم شکسته شدند. این رقابت، فروشندگان اصلی را قادر می ساخت قیمت‌ها را بالا ببرند، و درعین حال، سوداگران را وادار میکرد قیمت‌های فروششان را پائین بیاورند، وباین ترتیب، حد سود آنان را بشدت کاهش میداد^{۴۶}.

باینترتیب، سرمایه‌ای که در يك اجتماع مبتنی بر تولید ساده کالا، توسط سوداگران بزرگ انباشت میشود، نمیتواند مداوماً در تجارت بيسن-المللی سرمایه‌گذاری مجدد شود. وقتی سرمایه سوداگر، باندازه کافی گسترش یافت، باید سعی کند از گسترش‌های بعدی جلوگیری بعمل آورد زیرا این خطر را دارد که ریشه‌های انحصارگرایانه سودش را، خودش از بین ببرد. سوداگران چنین دوره‌ای، نهایتاً، قسمت قابل توجهی از سودهایشان را در قلمروهای دیگر، سرمایه‌گذاری می‌کنند: مثلاً در مالکیت زمین، رباخواری، اعتبارهای وسیع بین‌المللی. «سیسرو»^{۴۷} (Cicero) به سوداگر عمده‌فروش توصیه می‌کند سودهایش را روی مالکیت زمین سرمایه‌گذاری کند. «تلمود» (Talmud) -تفسیر یهودی کتب «عهد عتیق»- در قرن سوم میلادی، اندرز میدهد که يك سوم ثروت فرد باید روی زمین سرمایه‌گذاری شود، و يك سوم روی تجارت و تولید صنعتگری و ثلث باقیمانده بصورت پول نقد نگهداری شود^{۴۸}. اوضاع در هند باستان، چین، ژاپن و بیزانس نیز تفاوت چندانی نداشت. در قرن‌های یازدهم و دوازدهم، سوداگران یهودی، در استان «بارسلونا» (Barcelona) تقریباً يك سوم زمین‌ها را در تملك داشتند^{۴۹}. «گراس» (Gras) می‌نویسد که در رساله منشور نروژی، «آئینه پادشاه»، -که در ۱۲۶۰ تألیف شده است - به سوداگران سیار توصیه می‌شود که دو سوم از سودهای زیادشان را روی زمین سرمایه‌گذاری کنند^{۵۰}. در قرن سیزدهم، در شهر «جنوا» (Genoa)، «حتی بزرگترین سوداگران... سرمایه‌گذارهای بازرگانی‌شان را، از طریق سرمایه‌گذارهای قابل توجهی روی املاک،

تضمین میکردند... پشت سر گروهی که به بازرگانی علاقمند بود، گروه دیگری قرار داشت که خیلی وسیعتر بود و خیلی کمتر به کارهای ماجراجویانه سرمایه‌داری میپرداخت، یا اصلاً آلوده چنین کاری نمیشد، و نظام مالی‌اش را مستقیماً بر اساس زمین برپا میکرد»^{۵۱}.

سوداگران بزرگ ایتالیا و آلمان در قرنهای سیزدهم، چهاردهم، پانزدهم و شانزدهم - مثل «بن‌سینیوری» (Bonsignori)، «اسکاتسی» (Scotti)، «پروزی» (Peruzzi)، «باردی» (Bardi)، «مدیچی» (Medici) «فوگر» (Fugger)، «ولسر» (Welser) و «هوخستتر» (Hochstätter) - سرمایه‌ای را که از طریق تجارت بدست آورده بودند، برای عملیات اعتباری وسیع بکار انداختند و قسمت مهمی از سودشان را به خرید زمین اختصاص دادند.

انقلاب تجاری

از قرن یازدهم بعد، گسترش تجارت، پیشرفت یک اقتصاد پولی را در اروپای غربی تسریع کرده بود. اما مسکوکات پولی، همچنان کمیاب بودند. پس از پایان گرفتن تنزل اقتصادی‌ای که بدنبال «جنگ صدساله» فرا رسیده بود، کمبود سکه‌ها شدیدتر شد. در همه جا، معادن قدیمی را که از زمان روم‌ها بعد، رها شده بودند، مجدداً گشوده و به جستجوی معادن جدید نیز پرداختند^{۵۲}. پیشرفت ترک‌ها و تشنجات و آشوبهایی که در طول جاده قدیم تجارت در آسیای مرکزی رخ میداد، باعث شد تلاش‌هایی برای شکستن انحصار و نیز برتجارت ادویه صورت گیرد. بالاخره موفقیت غیر منتظره‌ای حاصل شد. کشف امریکا، غارت مکزیک و پرو، دوزدن خاک افریقا از راه دریا، برقرار شدن یک ارتباط دریائی باهند، اندونزی، چین و ژاپن، بکلی زندگی اقتصادی اروپای غربی را دگرگون کردند. این، انقلاب تجاری و ایجاد یک بازار جهانی کالا بود که از انقلاب ذوب فلز بعد، مهم‌ترین تغییر در تاریخ بشری بحساب می‌آید.

ارزش فلزات گرانبها، که در طول یک هزار سال، هزینه تولیدشان ثابت

مانده بود، بدلیل انقلاب‌های تکنیکی مهم (جدا کردن نقره از مس بوسیلهٔ سرب؛ استفاده از ماشین‌های مکنده؛ کندن بامیله‌های پیشرفته‌تر و استفاده از ماشین‌های نقش‌زن) ناگهان کاهش یافت^{۵۳}. بدنبال این جریان، در قیمت‌ها انقلاب مهمی پیش آمد و مقدار معینی نقره، معادل مقدار خیلی کمتری از کالاهاشد. این انقلاب در قیمت‌ها، از کشورهایی که اول‌بار این روش‌های بهره‌برداری را بکار برده بودند^{۵۴} - «بوهم»، «ساکسونی» و «تیرول» در قرن پانزدهم - به اسپانیا در قرن شانزدهم کشیده شد. غارت «کوزکو» (Cuzco) و گشوده شدن معادن نقرهٔ «پوتوسی» (Potosi)، با استفاده از کار بردگان، هزینهٔ تولید فلزات گرانبهارا، بازهم کاهش بیشتری دادند. در نتیجه، در سراسر اروپا - که انبوه جدید فلزات گرانبهارا یافته بود - قیمت‌ها افزایش یافت.

باین ترتیب، انهدام اشرافیت و طبقات مزدبگیر، تسریع شد. برای اولین بار در تاریخ بشر، مالکیت زمین، برتری اقتصادی خود را - که از آغاز تمدن تا بدان‌روز از آن برخوردار بود - از دست داد. دستمزدهای واقعی کاهش یافتند؛ نشانهٔ بسیار گویای این امر، سیب زمینی‌های ارزان است که جای نان را - که قبلاً، غذای اصلی مردم بود - گرفتند. این سقوط دستمزدهای واقعی، یکی از سرچشمه‌های اصلی انباشت اولیهٔ سرمایهٔ صنعتی بین قرن‌های شانزدهم و هجدهم شد.

«در انگلستان و فرانسه، تفاوت زیاد بین قیمت‌ها و دستمزدها، که ناشی از انقلاب قیمت‌ها بود، کارگران را از یک قسمت عمدهٔ درآمدی که تا با آنروز داشتند، محروم کرد، و این ثروت را متوجه دریافت‌کنندگان سهم‌های دیگر توزیع ساخت. همان‌طور که نشان داده شد، عایدی سالانهٔ زمین هم، مثل دستمزدها، از قیمت‌ها عقب افتاد؛ در نتیجه، از این ضرر نیروی کار، هیچ‌چیز نصیب زمینداران نشد». باین ترتیب، ضرر نیروی کار، فقط بِنفع صاحبکاران سرمایه‌دار تمام شد. در انگلستان، بین سالهای ۱۵۰۰ و ۱۶۰۲، شاخص دستمزدها از ۹۵ به ۱۲۴ رسید در حالیکه شاخص قیمت‌ها از ۹۵ به ۲۴۳ افزایش یافت^{۵۵}!

در نتیجه کسری تر از بازار گانی اسپانیا و رکورد و تنزل تولیدات کارگاهی این کشور، انبوه این ذخایر طلا و نقره که از راه غارت یا اسارت بومیان امریکا و سیاه‌پوستان جمع‌آوری شده بود، نهایتاً بدست بورژوازی اروپای غربی، آلمان، فرانسه، هلند و بریتانیای کبیر افتاد. عرضه مواد جنگی برای منازعات متعدد بین سلسله‌های مختلف که در خلال این سه قرن، اروپا را از هم پاشاند - اهرم مهم دیگری برای انباشت سرمایه تجاری بود. برادران «پاری» (Pâris) بزرگترین سرمایه‌داران فرانسه در قرن هجدهم، ثروتشان را مدیون قراردادهای جنگی بودند. ظهور قرضه عمومی، یعنی وام‌هایی بصورت اوراق قرضه دولتی که در بازار سهام قابل فروش بود، اهرم دیگر این انباشت اولیه سرمایه را - که زمینه‌اش توسط غارت کردن امریکا و هند فراهم شده بود - تشکیل میداد* (این قرضه‌ها، ابتدا در «لیون» - Lyons و «آنتورپ» - Antwerp و سپس در آمستردام - Amsterdam - رواج یافتند و برای یک دوره طولانی، تسلط خود را حفظ کردند)**.

انباشت اولیه سرمایه تجاری نیز، مثل انباشت اولیه سرمایه سوداگری، در درجه اول از طریق راهزنی و دزدی دریائی صورت گرفت. «اسکات» ۵۷ (Scott) می‌نویسد در حدود سال ۱۵۵۰، در انگلستان کمبود

* قرضه ملی انگلستان، از ۱۶ میلیون پوند در سال ۱۷۰۱ به ۱۴۶ میلیون پوند در سال ۱۷۶۰ و به ۵۸۰ میلیون پوند در سال ۱۸۰۱ رسید. قرضه عمومی هلند، از ۱۵۳ میلیون فلورن در سال ۱۶۵۰ به ۱۲۷۲ میلیون فلورن در سال ۱۸۱۰ افزایش یافت.

** «بازارهای مکاره» که وقتی تجارت در مقیاس وسیع هنوز ماهیتاً دوره‌ای بود، نقش بسیار مهمی ایفا میکردند - با ساکن شدن و شهری شدن تجارت، اهمیت گذشته خود را به تدریج از دست دادند. از قرن شانزدهم به بعد، شاهد یک گرفتن بازار جهانی سهام هستیم... که هر چه بیشتر جایگزین بازارهای مکاره میشود. در بازارهای مکاره، معاملات مالی فقط بطور اتفاقی و در جنب معاملات بازرگانی انجام میکردند. در بازار سهام، از آنجا که داد و ستد فقط بر حسب ارزش کالاها انجام میگردد، دیگر خود کالاها مبادله نمیشوند، ۵۶

شدید سرمایه وجود داشت. ظرف چندسال، اکیپ‌های دزدان دریایی علیه ناوگان اسپانیا - که هم‌شان شبیه شرکت‌های سهامی، سازمان یافته بودند - وضع را تغییر دادند. اولین دزدی دریائی «دریک» (Drake) در سال‌های ۱۵۸۰-۱۵۷۷ با سرمایه ۵۰۰۰ پوند آغاز شد که ملکه «الیزابت» هم‌در آن سهم داشت. عواید این دزدی ۶۰۰۰۰۰ پوند بود که نصف آن به ملکه تعلق گرفت. «بیرد» (Beard) تخمین می‌زند در زمان حکومت ملکه «الیزابت»، دزدان دریائی در حدود ۱۲ میلیون پوند به انگلستان وارد کردند. بربریت وحشتناک «کنکیتادور»‌های (Conquistadores - کشورگشایان) اسپانیولی در آمریکا، رسوای خاص و عام است. اینان، ظرف یک دوره ۵۰ ساله، به نقل از «بارتولومه دولاس کازاس» (Bartholomé de las Casas) ۱۵ میلیون، و بقول منقدین «محافظه کار» تر، ۱۲ میلیون بومی را قلع و قمع کردند. مناطق پرجمعیتی مثل «هائیتی»، «کوبا»، «نیکاراگوئه» و سواحل «ونزوئلا» کاملاً از جمعیت اصلی، تهی شدند^{۵۸}. انباشت اولیه سرمایه تجاری پرتغالی‌ها در هندوستان نیز با اعمال «متمدنانه» ای از همین نوع، مشخص میشوند:

«دومین سفر دریائی رواسکودا گاما: (Vasco da Gama) - ۱۵۰۲ -
 ۱۵۰۳ - در رأس یک ناوگان جنگی واقعی با ۲۱ کشتی، باعث شد یک انحصار جدید، جایگزین انحصار مصر و ونیز (بر تجارت ادویه) گردد. این کار، بدون حوادث خونین، صورت نگرفت؛ یک نوع جنگ صلیبی [!] بود که سوداگران فلفل، دارچین و «کلوون»^{۵۹} پیش گرفته بودند و به قسوت وحشتناکی انجامید؛ هر کاری علیه مسلمانان منفور، مجاز بنظر میرسید؛ مسلمانانی که پرتغالی‌ها، پس از بیرون راندنشان از «آلگراو» (Algrave) و جنگ با آنان در «بربری» (Barbary)، حال در این سوی جهان، از دیدنشان غافلگیر شده بودند. آتش - سوزی و قتل عام، تخریب شهرهای ثروتمند، سوزاندن کشتی‌ها با خدمه آنها، کشتار فوج زندانیان و فرستادن دست‌ها و دماغ و گوش‌های آنان، به مسخره، نزد شاهان وحشی، اینها بودند شاهکارهای (شوالیه مسیح) او فقط یک

* ادویدای است که در هندوستان، از غنچه خشک کرده درختی به همین نام، درست می‌کنند. [۴]

«برهن» را، آنهم پس از ناقص‌العضو کردنش بصورت بالا، زنده گذاشت و او را موظف کرد این نشانه‌های وحشتناک پیروزی را نزد فرمانروایان محلی ببرد»^{۵۹}.

«هاوزر» (Hauser) در نوشته فوق، متذکر میشود که گسترش بازرگانی جدید نیز، همچنان مبتنی بر انحصار باقی ماند. ازینجهت، نباید تعجب کرد از اینکه سوداگران هلندی - که سودشان وابسته به انحصار ادویه‌ای بود که از طریق فتح مجمع‌الجزایر اندونزی بدست آورده بودند - بمحض سقوط قیمت‌ها در اروپا، اقدام به انهدام یکجای درختان دارچین در جزایر کوچک «ملوکی» کردند. «سفرهای دریائی هونجی (Hongi)» برای از بین بردن این درختان و قتل عام مردم آنجا - که قرن‌ها با کاشتن این درختان، امرار معاش میکردند - نقطه سیاهی در تاریخ استعمارگری هلند است که خود، با همین روش، توسط «آدمیرال کوئن» (Admiral J.P. Coen) آغاز شده بود. او، بدون آنکه خم ببارو بیاورد همه ساکنان مذکر جزایر «باندا» را قلع و قمع کرد^{۶۰}.

بنابراین، منشأ ارزش اضافه‌ای که توسط سرمایه تجاری - در مرحله ماقبل سرمایه‌داری - بدست می‌آید، بامنشأ ارزش اضافه انباشت شده توسط سرمایه ربائی و سرمایه سوداگری، یکی است. نمونه بارز این موضوع را میتوان در جدول زیر یافت که قیمت‌های خرید و قیمت‌های فروش «کمپانی هند شرقی فرانسه» را در سال ۱۶۹۱ نشان میدهد:

قیمت خرید	قیمت فروش	
(به پوند)	(به پوند)	
۳۲۷۰۰۰	۱۲۶۷۰۰۰۰	پارچه پنبه‌ای سفید و موصلی
۳۲۰۰۰	۹۷۰۰۰	ابریشم
۲۷۰۰۰	۱۰۱۰۰۰	لفل (۱۰۰۰۰۰ پوند)
۵۸۰۰۰	۱۱۱۰۰۰	ابریشم خام
۳۰۰۰	۴۵۰۰۰	نمک سنگ
۹۰۰۰	۲۸۰۰۰	طناب پنبه‌ای
۴۸۷۰۰۰	۱۷۰۰۰۰۰	مجموع کل، بعلاوه بعضی اقلام کوچکتر

یعنی نرخ سودی در حدود ۲۵۰ درصد، و این نرخ سود برای یک تجارت «معمولی» است!^{۶۱} «ویلم ویسلینکس» (Willem Wisselinx)، یکی از پیشگامان تجارت وسیع هلند، در جزوه‌ای که در آغاز قرن شانزدهم منتشر شد، آشکارا نوشت:

«تجارت باسواحل گینه، در واقع، بدو طریق برای کشورمان سودآور بود: اول اینکه، میشد کالاهای پرارزش را، از مردمی که هنوز به ارزش واقعی آنها آگاه نبودند[!] گرفت؛ ثانیاً، این کالاها، در قبال کالاهای اروپائی بسیار کم‌ارزش‌تری مبادله میشدند»^{۶۲}.

انقلاب تجاری، در عین حال که افزایش عمومی قیمت‌ها را سبب شد، کاهش نسبی کالاهای تجملی شرق را نیز باعث گردید. همراه با افزایش عرضه، بازار و نیازها نیز گسترش یافتند. آنچه که قبلاً جزو امتیازات تعداد معدودی خانواده اشرافی بود (شکر، چای، ادویه، تنباکو و امثالهم) حال دیگر جزو مصرف معمولی همه طبقات متمکن درآمد. تجارت محصولات کشورهای مستعمره، افزایش چشمگیری یافت و خیلی زود بوسیله تعداد بسیار قلیلی شرکت‌سهامی، به انحصار درآمد: «کمپانی هند شرقی» (Oost – Indische Compagnie) در هلند، «کمپانی هند شرقی» و «کمپانی هودسن‌بی» (Hudson Bay Company) در بریتانیای کبیر، و «کمپانی هند شرقی» (Compagnie des Indes Orientales) در فرانسه.

این کمپانی‌ها هم، مثل سالهای سیاه قرون وسطی و آغاز دادوستد در عهد باستان، تجارت ادویه را با تجارت برده درهم آمیختند و ازین طریق، سودهای سرشاری بدست آوردند. بین سالهای ۱۶۳۶ و ۱۶۴۵ «کمپانی هند غربی هلند»، ۲۳۰۰۰ سیاه‌پوست را بقیمت ۶/۷ میلیون فلورن فروخت، یعنی هر برده در حدود ۳۰۰۰ فلورن، درحالی‌که قیمت کالاهائی که برای هر برده پرداخته بود، بیش از ۵۰ فلورن نبود. بین سالهای ۱۷۲۸ و ۱۷۶۰ کشتی‌هائی که از «لوهاور» (Le Havre) حرکت می‌کردند، ۲۰۳۰۰۰ برده را که از سنگال و ساحل طلا و «لوانگو» (Loango) خریداری شده بودند،

به جزایر آنتیل حمل کردند. فروش این بردگان، ۲۰۳ میلیون «لیور»* سود بهمراه داشت^{۶۳}. از سال ۱۷۸۳ تا ۱۷۹۳، تاجران برده در «لیورپول» انگلستان، ۳۰۰۰۰۰ برده را بقیمت ۱۵ میلیون لیره فروختند که قسمت اعظم آن، صرف تأسیس مؤسسات صنعتی شد^{۶۴}.

همه طبقات مرفه بدنبال آن بودند که در سیل طلائی که، باغارت مستعمرات، روان شده بود، سهیم شوند. شاهان، دوله‌ها، پرنس‌ها، قضات، دقتداران، همه سعی میکردند پولشان را نزد تجار بزرگ بسپارند و بهره منظم دریافت کنند، یاسهام‌کپانی‌های استعماری را بخرند. در قرن شانزدهم هم، «هوخشتر» (Hochstätter) - که رقیب سرسخت «فوگر» (Fugger) بود- باید سپرده‌هایی از این نوع به ارزش بیش از ۱۰۰ میلیون لیره دریافت کرده باشد^{۶۵}. کمپانی «نیو رویال آفریقا» (New Royal African Company) که تا سال ۱۶۹۸ به خرید و فروش برده مشغول بود، شرکای سرشناسی مثل دوک «یورک» (Duke of York) و ارل «شفتزبوری» (Earl of Shaftesbury) و دوست معروف وی، «جان لاک» (John Locke) فیلسوف داشت^{۶۶}.

افزایش قیمت‌ها، آندسته از مردم را که درآمدهایشان ثابت بود، فقیرتر کرد. قرضه عمومی**، بورس‌بازی و عمده‌فروشی، سرمایه‌را در دست بورژوازی متمرکزم ساخت. تجارت بین‌المللی، اساساً در محدوده تجارت کالاهای تجملی باقی ماند^{۶۸}. لیکن، سفارشات دولت و نیازهای روبه‌افزایش طبقات مرفه، انگیزه‌ای برای تولید کالاهای غیر کشاورزی شد. در عین حال که تجارت

* Livre، پول قدیم فرانسه که معادل يك پوند نقره بود. [۴]

** [۵] از قرن هفدهم بپید، در فرانسه، شاهد ظهور مالیات بکیرهای خاصی هستیم که در قبال مساعده‌هایی که به خزانه سلطنتی میدهند، حق جمع‌آوری مقدار معینی مالیات را دریافت می‌کنند... سودهایی که اینان بدست می‌آورند، سرشار است... اگر گفته بولن ویلیه، (Boulain villiers) را قبول داشته باشیم، بین سالهای ۱۶۸۹ و ۱۷۰۸، از مبلغ يك میلیارد لیور جمع‌آوری شده، ۲۶۶ میلیون لیور، در دست ایشان باقی ماند،^{۶۷}.

محصولات مستعمرات و تجارت فلزات ادامه داشت، تجارت محصولات صنعتگری و کارگاهی نیز گسترده‌تر از قرون وسطی شد. صنعت پارچه‌بافی انگلیس، صنعت ابریشم لیون، صنعت ذوب‌فلز «زولینگن» (Solingen)، صنایع نساجی «لیدن» (Leyden)، «بریتانی» (Brittany) و «وستفالی» (Westphalli)، دیگر برای بازارهای بین‌المللی، از جمله بازارهای مستعمرات آنسوی دریاها، کارمیکردند و تولیداتشان، از مرحله محصولات تجملی، فراتر رفته بود. این گسترش بازار، انباشت سرمایه سوداگران بزرگ را تسریع کرد و یکی از شرایط لازم برای شکوفائی صنعت سرمایه‌داری را بوجود آورد.

صنعت خانگی

علیرغم اینکه در اروپای غربی، از قرن یازدهم بعد، تجارت بین‌المللی در مقیاس وسیع، گسترش یافته بود، اما در شهرها، وجه تولید، همچنان بر اساس تولید ساده کالا [بازار تولید در تملک تولیدکننده] استوار بود. استادان صنعتگر، همراه تعداد کمی شاگرد ماهر، مقداری کالای معین را در مدت زمانی معین تولید میکردند و آنها را، باقیمت‌هایی که از قبل معین شده بود، مستقیماً ب مردم میفروختند. در سال ۱۴۳۱، سرشماری یک ناحیه شهر «ایپرس» (ypres)، در فلاندرز، نشان داد که ۷۰۴ نفر در ۱۶ حرفه مختلف، کار میکردند. در کارگاههای ۱۵۵ حرفه گوناگون، فقط ۱۷ شاگرد ماهر مزدبگیر وجود داشت. در مجموع، بیش از نیمی از کسانی که مورد سرشماری قرار گرفتند، صاحبکاران مستقل بودند^{۶۹}. تفاوت موقعیت اجتماعی استادان صنعتگر با شاگردانشان، بسیار کم بود؛ هر شاگرد، پس از خاتمه دوره کارآموزی اش، این فرصت را داشت که تادرجه استادی ترقی کند.

لیکن، این وجه تولید، با تضادهائی چند مواجه بود. در درجه اول، تضادهای درونی خود نظام: گسترش بازار، جواپگوی افزایش تدریجی جمعیت شهری، و تعداد صنعتگران نبود. این تضاد، منجر باین شد که رقابت بین یک شهر با شهر دیگر افزایش یابد؛ سیاست‌های حمایتی در هر شهر تشدید شود و حتی در اصناف مختلف، گرایش‌هایی برای حمایت از حرفه خود بوجود

آید سعی کنند در بهای حرفه خود را، به روی استادان صنعتگر تازه وارد ببندند. به کارآموزان، برای ترقی بمقام استادی، شرایط هر چه سخت‌تری تحمیل شد. در واقع، اینگونه ترقی، خیلی زود غیرممکن شد. از نظر «هاوزر» (Hauser)، چنین وضعی از سال ۱۵۸۰ بعد در فرانسه بوجود آمد.^{۲۰}

«کولیش» (Kulischer)، به اعلان‌های آشکارا انحصارگرایانه‌ای اشاره می‌کند، که از قرن‌های چهاردهم و پانزدهم بعد، از سوی اصناف مختلف، صادر شده‌اند.^{۲۱}

از طرف دیگر، صنعتگران فلاندرز و ایتالیا که در قرن دوازدهم، به تولید برای بازارهای وسیع‌تر از بازارهای شهری پرداخته بودند، نهایتاً، کنترل محصولات کارشان را از دست داده بودند.^{۲۲} یک بافنده یا یک تولیدکننده کالاهای برنجی، برای آنکه محصولات کارش را به یک بازار مکاره دوردست برسد، مجبور بود تولید را متوقف کند، و تا وقتی باز نمی‌گشت، تولید آغاز نمی‌شد. بالاجبار، بعضی از آنان، بخصوص آنهایی که ثروتمندتر بودند و می‌توانستند کسی را در کارگاه بجای خود بگمارزند، خیلی زود در تجارت تخصص یافتند. ابتدا، ایشان محصولات همسایگان خود را هم، فقط بعنوان لطف و مساعدت، با خود به بازار می‌بردند. در نهایت، بمرحله‌ای رسیدند که مستقیماً محصولات تعداد زیادی از استادان صنعتگر را می‌خریدند و مسئولیت کامل فروش آنها را در نقاط دوردست بعهده می‌گرفتند. این نظام، ضرورتاً مستلزم تبعیت صنعتگر از سوداگر نیست، اما زمینه را برای چنین تبعیتی آماده می‌سازد. چنین وضعی بخصوص در رشته نساجی وجود داشت که در آن تعداد زیادی از صنف‌ها، یکی پس از دیگری، محصولات مشابهی تولید می‌کردند و در پایان، خود را تنها بایک خریدار روبرو میدیدند.^{۲۳} همین وضع در مورد ساختن زین‌های چرمی در لندن پیش‌آمد و از قرن‌های چهاردهم و پانزدهم بعد، «سراج‌ها» کارگاه‌های درجه دوم را به تبعیت خود در آوردند.^{۲۴}

در صنعت پارچه‌بافی فلاندرز - صنایع پشم و ابریشم ایتالیا، این تبعیت در قرن سیزدهم ایجاد شد. سوداگر پارچه، هنوز با صنعتگرانی وارد معامله میشد که خود صاحب ابزار تولیدشان بودند. در اواسط قرن چهاردهم،

وجود دستمزددبگیران بمعنای دقیق کلمه، جز در مورد صنعت پشم بافی فلورانس که ۲۰۰۰۰ کارگر روزمزد داشت، در بقیه موارد، یک استثنا بود^{۷۵}. اما، استادان صنعتگر، مجبور بودند مواد خام لازم را از سوداگر پارچه بخرند، و نیز مجبور به فروش محصولات تمام شده خود به آنها بودند. «پارچه فروش» که قادر بوده است با بالاترین قیمت‌ها بفروشد، اصرار خواهد ورزید که با پائین‌ترین قیمت‌ها بخرد»^{۷۶}. «اسپیناس» (Espinas) بهنگام بررسی زندگی اقتصادی «سرجهان بوآن بروک» (Sire Jehan Boinebroke)، سوداگر بزرگ پارچه در شهر «دوئه» (Douai) در اواخر قرن سیزدهم، متذکر می‌شود که دیگر، سوداگران پارچه گرایش بآن داشتند که صنعتگران را وادار به اقامت در خانه‌های خودشان کنند و حتی شروع به خرید ابزار تولید کرده بودند. بدهکار نندن اجتناب‌ناپذیر صنعتگران به سوداگران، برای این تبعیت، راهی طبیعی فراهم آورد^{۷۷}.

صنعتگران، به چنین تبعیتی، بدون مقاومت - اعم از جزئی یا کلی - گردن ننهاده‌اند. در قرن‌های سیزدهم و چهاردهم، در بعضی نواحی فلاندرز و ایتالیا، مبارزات طبقاتی شدیدی در گرفت و در اغلب موارد هم با پیروزی موقت صنعتگران خاتمه یافت. اما این پیروزی فقط توانست انحطاط وجه تولید ساده کالا را در شهرها - که به بن‌بست رسیده بود - تشدید کند. این پیروزی، باتدابیر حمایتی‌ای که بدنبال داشت، در غالب موارد، زوال خود

* قانون، هر جا که با سوداگران مساعدت میکرد، صریحاً نوعی انحصار خرید را بآنان تفویض مینمود. این استثنائی بود که در وین، قانون مصوب سال ۱۴۴۲ بافندگان را که کارآموز یا شاگرد نداشتند - و فقط ایشان را - مجاز داشت که محصولاتشان را در بازار بفروشند^{۷۷}.

* * این تبعیت تا آنجائی اجتناب‌ناپذیر بود که این سوداگران پارچه - که تجسم کامل روحیه سرمایه‌داری برای پول درآوردن بودند - تولیدکنندگان ضعیف و ناچیز را، به طریقی که بتصور درآید، زیر فشار و چپاول قرار میدادند. «اسپیناس»، تصویر بسیار گویائی از این نوع رفتار «جهان بوآن بروک» ارائه میدهد^{۷۸}.

را تسریع کرد. سوداگران، برای فرار از مقررات خشک اصناف شهری و دستمزدهای زیاد صنعتگران، کار را به صنعتگرانی وا گذاشتند که در حومه شهرها، رخانه کار میکردند و مواد خام و ابزار تولید را از صاحبکاران - که سوداگر بودند - دریافت میکردند و دیگر نه تنها عملاً، بلکه بطور قانونی نیز، درقبال دستمزد کار میکردند.

از قرن پانزدهم بعد در بلژیک، ایتالیا، فرانسه و بریتانیای کبیر، این صنعت خانگی به حومه شهرها گسترش یافت. سوداگران بزرگ «آنتورپ» (An twerp)، «پارچه بافی های جدید» فرانسه و فلاندرز و همچنین قالبی باقیهای «اودنارد» (Oudenarde) و بروکسل را تأمین مالی میکردند^{۷۹}. اما پیشرفت، کند بود. در قرن شانزدهم، هر پارچه باف انگلیسی مجبور بود يك دوره کار-آموزی هفت ساله را بگذراند^{۸۰}. در قرن هفدهم، در صنعت ابریشم بافی لیون استادان سوداگر، گرچه سرمایه را در تملك داشتند، و ابریشم و الگوهای کار را به استادکاران عرضه میکردند و محصولات تمام شده را جمع آوری مینمودند، اما هیچ پیشه مشخصی، از آن خود نداشتند^{۸۱}.

لیکن، در استخراج معدن که هزینه های زیاد تأسیسات آن، اجتناب - ناپذیر بود، بورژوازی تجاری سریع تر توانست وسائل تولید را به تملك خود درآورد^{۸۲}. در «لیژ» (Liège) که مرکز اصلی تولید زغال در قاره اروپا بود، در سال ۱۵۲۰، دیگر انجمن های مستقل معدنچیان تقریباً بطور کامل از بین رفته بودند و بجای آنها، مؤسسات سرمایه داری کوچکی ظاهر شده بودند که اکثرشان متعلق به سوداگران شهری بودند. غالب مؤسسات استخراج معدن، تبدیل به شرکت های سهامی شدند و سهام آنها را اعضای طبقات مرفه خریداری کردند. خانواده های ثروتمند تاجر یا بانکدار، مثل «فوگر»ها، مهمترین این شرکت ها را در اختیار گرفتند.

در «ساکسونی»، «تورینجیا»، «تیرول» و «کارینتیا»؛ «زایگرهوتها» (Saigerhutzen) یعنی کارگاه های بزرگی که در آنها نقره را از مس جدا میکردند، بدلیل هزینه تأسیسات و تراکم کار دستمزدی، مهم ترین مؤسسات صنعتی قرن شانزدهم بشمار میرفتند. با آنها، از قلمرو صنعت خانگی به قلمرو

صنعت مدرن میرسیم^{۸۳}. يك قرن پس از آن، پولدارترین سوداگران هلندی، از طریق انحصار بهره‌برداری از معادن جیوه امپراتور (توسط خانواده «دویتس» (Deutz) و انحصار بهره‌برداری از معادن آهن و مس سوئد، و همچنین انحصار تولید اسلحه و مهمات (توسط خانواده‌های «دوگیر» - De Geer - و «تریپ» - Tripp) ثروت‌های کلان و سرشاری بدست آوردند^{۸۴}.

جالب است خاطر نشان کنیم این جدائی تولیدکنندگان از ابزار تولیدشان - که توسط واسطه‌های سوداگر صورت گرفت - در جوامع دیگر نیز، سیر بسیار مشابهی را طی کرد. «بورنولاسکر» (Burno Lasker)، بر اساس تحقیق اصیل «پیترسیتسن» (Peter H.W. Sitsen) نظامی را که در حومه شهر «جاوه» جریان داشت چنین توصیف می‌کند:

«در زمین‌های مرکزی شرق جاوه، کارگران نیمه مستقلمی که در خانه کار میکردند، همیشه نزد صاحبکارانشان حساب‌اعتباری داشتند و میتوانستند بهنگام ضرورت از آن استفاده کنند... «باکول» (Bakul) یا واسطه... تأمین کننده مالی واقعی و مدیر صنعت روستائی خانگی بود... این واسطه، بوسیله قرض‌هائی، که خودش بهر طریق ممکن کارگران را ترغیب بدریافت آنها میکند، تولیدکنندگان بظاهر مستقل را آنچنان وابسته به خود میسازد که میتواند قسمت اعظم عواید آنها را از آن خود سازد. برای مثال، در صنعت لوازم منزل سازی این منطقه، بهنگام بررسی دکتر «سیتسن» در سال ۱۹۳۶، بیش از نیمی از بازده ناخالص به جیب «باکول‌ها» میرفت^{۸۵}.

«ریموند فرث» روشی را در «مالایا» توصیف می‌کند که با روش فوق بسیار مشابه است: «در ترنگانو» (Trengganu)، سیستم قرض دادن پول نقد یا تجهیزات، عموماً بصورت يك رابطه مالی بین ماهیگیر و خریدار ماهی درآمدی است؛ این رابطه، بخصوص بین صیادان و خریدارانی که ماهی را بقصد صدور می‌خرند، بخوبی محسوس است^{۸۶}.

«نادل» (S.F. Nadel) در شهر «بیدا» (Bida) در نیجریه، در صنعت خانگی تولید مهره‌های شیشه‌ای، نظام کاملاً مشابهی را یافته است. در هند، «ماهاجان»ها (MahaJan) مواد خسام و سایر محصولات لازم برای صنعت خانگی رایج قرض میدهند. براساس تاریخچه سلسله «مینگ» (Ming)، بنظر میرسد در قرنهای شانزدهم و هفدهم، صنعت نساجی در شهر «سوچو» (Sochow) در چین نیز بهمین صورت سازمان یافته باشد^{۸۷}.

در يك اقتصاد پولی که تولید برای بازارهای دوردست هر نوع امکانی را در جهت پاکرقتن وثبات تولیدکننده کوچک از بین میبرد، صنعت خانگی، حد اعلا و اوج منطقی تبعیت تولیدساده کالا از سرمایه پولی است.

سرمایه کارگاهی

صنعت خانگی، تولیدکننده ساده کالا را، ابتدا از کنترل محصولش و سپس از وسائل تولیدش، جدا میکند. اما تولید نیز، بموازات گسترش آرام بازار، به کندی افزایش می یابد. بورژوازی تجاری، مثل بورژوازی سوداگر قبل از خود، فقط قسمتی از سرمایه و سودش را در صنعت خانگی سرمایه گذاری میکند و قسمت بیشتری از این سرمایه را به تجارت، بورس بازی و کسب مالکیت زمین اختصاص می دهد. «فوگر»ها، که ابتدا بعنوان بافنده در «آگسبورگ» آغاز بکار کردند، حجم اصلی ثروتشان را از تجارت بین المللی ادویه و منسوجات بدست آوردند و حتی پس از آنکه امتیازهای معادن نقره اروپای مرکزی را کسب کرده بودند و بزرگترین کارگاههای تولیدی زمان خود را نیز برپا ساخته بودند، باز هم به تجارت بین المللی، همچنان ادامه میدادند. وبالاخره هم، اساساً به عملیات اعتباری برای انجمن «هابسبورگ» پرداختند، که به ورشکستگی ایشان انجامید.

در اروپای غربی، صنعت خانگی، از نظر مقدار کاری که در اختیار میگرفت، مهمترین شکل تولید غیر کشاورزی بین قرنهای شانزدهم و هجدهم، باقی ماند. در کنار این شکل تولید، نظام تولیدی دیگری شکل گرفت که نوعی پل به سوی کارخانه بزرگ مدرن بحساب می آید: نظام کارگاهی.

کارگاه تولیدی بمعنای تجمع عده ای کارگردرزیريك سقف است که با ابزار تولیدی کار میکنند که از آن خودشان نیست و برایشان فراهم شده است و همچنین، با مواد خامی کار می کنند که بآنها داده شده است. اما در این نظام، بجای آنکه، مثل صنعت خانگی، پس از کسر ارزش مواد خام وهزینه اجاره ابزار کار، کل ارزش محصول تمام شده بآنان پرداخت شود، دیگر افسانه فروش محصول تمام شده به صاحبکار کنار گذاشته میشود و کارگر، فقط يك دستمزد میگیرد که از آنچه قبلا در صنعت خانگی عملاً دریافت میکرد، بیشتر نیست.

میتوان این سیر تکامل را، در صنعت پارچه بافی «لیدن» قدم بقدم

مشاهده کرد: «پوستوموس» (Posthumus) این سیر تکاملی را بسیار استادانه تجزیه تحلیل کرده است. ابتدا این صنعت، بر اساس تولید ساده و صنعتگری سازمان یافت. از اواخر قرن شانزدهم به حومه شهرانتهاریافت و سوداگران، در قالب سوداگران پارچه، بر اوضاع مسلط شدند. بافندگان، ابتدا تملك مواد خام و محصول تمام شده، و سپس تملك ابزار تولیدشان را از دست دادند. در حدود سال ۱۶۴۰، مجموعه جدیدی از واسطه‌ها، تحت عنوان تارجداکن‌ها، خود را بین سوداگران و بافندگان جا دادند. مرحله کارگاه فرا رسید و حتی در حدود ۱۶۵۲ صحبت از «تولیدکنندگان کارگاهی» (manufacturer) بمیان می‌آید.^{۸۸}

این نظام جدید، برای عرضه کنندگان سرمایه دو مزیت داشت. از يك طرف، می‌توانستند از هزینه‌های عمومی ناشی از تعداد زیادی واسطه که برای جمع‌آوری محصولات تمام شده و توزیع مواد خام کار میکردند اجتناب کنند و از طرف دیگر میتوانستند اختلاس قابل توجه مواد خام را که در صنعت خانگی اجتناب‌ناپذیر بود - و کارگران بدانوسیله عدم تکافوی دستمزدهایشان را جبران می‌کردند - متوقف سازند. در کارگاهها، تراکم نیروی کار و نظارت مستقیم و مداوم سرمایه بر آن به مرحله پیشرفته‌ای رسید.

تولید کارگاهی، از نقطه نظر قدرت تولیدکار نیز پیشرفت قابل توجهی نشان میدهد. در تولید ساده کالا، فقط يك تقسیم اجتماعی کار بین حرفه‌های مختلف وجود دارد؛ بعبارت دیگر، در دون هر حرفه و در خلال جریان تولید، تقسیم کاری وجود ندارد. حتی و تیکه، همچون در صنایع پارچه‌بافی و پشمبافی، هر حرفه يك محصول تمام شده کامل را که بتواند بمصرف مستقیم برسد، تولید نمی‌کند، باز هم يك جریان کامل تولید را انجام میدهد: ریسندهی، بافندگی و غیره.

با تولید کارگاهی، این امکان فراهم می‌آید که هر حرفه و هر جریان تولید به تعداد بیشماری عملیات فرعی، که به بیشترین حد ممکن، ماشینی و ساده شده‌اند، تقسیم گردد. این تقسیمات فرعی، هم افزایش بازده و افزایش

تعداد محصولات تمام شده و کامل را امکانپذیر میسازند و هم در عین حال، از طریق جایگزین کردن نیروی کار غیرماه‌ر زنان، کودکان، بیماران یا پیران و حتی دیوانگان، کاهش هزینه تولید را میسر میسازند. این واقعیت، بویژه در مورد تولید منسوجات، در قالب یک پدیده اجتماعی کاملاً جدید، ظاهر میشود: نیروی کار، تا حد زیادی، از این مردم بیچاره و ضعیف تشکیل میشود. در درجه اول، هزینه بسیار کم این نیروی کار است که گردآوردن تعداد زیادی دستمزد بگیر را در زیر یک سقف، سودآور میسازد. این وضعیت را میتوان تا حدی با وضع کسانی مقایسه کرد که در جهان باستان، در چین، هند و سایر نقاطی که کار بردگان یا نیمه بردگان متداول بود، در معادن یا مجموعه‌های بزرگ دولتی کار میکردند.

بیشترین وحشیگری را، همراه با دورویی و سالوسی خیره کننده، بطور طبیعی بکار می‌زدند تا این بدبختان را وادارند که کار ارزان را در اختیار سرمایه تولیدی جوان قرار دهند* . در سال ۱۷۲۱، تصمیم گرفته میشود در «گراتز» (Graz) یک کارگاه تولید پارچه دایر گردد «زیرا صدها نفر از گرسنگی زجر می‌کشند و بیکارند»؛ برای فراهم آوردن نیروی کار لازم، باید تعداد افراد مورد لزوم را از میان گداهانی که خیابانهای شهر را شلوغ کرده‌اند «گرفت و توقیف کرد». در سال ۱۶۹۵، انجمن شهر «آمستردام»، بر اساس پیشنهاد کلانترها، به بررسی این موضوع میپردازد که «آیا مناسب است در محلی که میتوان دختران جوان و همچنین بیکاره‌ها و گدایان را بکار گرفت، مکانی را به (تأسیس) یک کارگاه ریسندگی اختصاص داد.» از آنجا که تجاری که میخواستند کارگاههای پشم‌ریسی دایر کنند، شرایط مناسبی پیشنهاد میکردند، و از آنجا که این اعضای محترم انجمن

* قبلاً، در قرن چهاردهم، در صنعت پشم‌بافی فلورانس (arte di lana) — که کارفرما باقرض دست‌و‌پای دستمزدبگیر را بسته بود — مجموعه‌ای از قوانین تدوین شدند تا دستمزدبگیر را وادار به اضافه‌کاری کنند. بویژه، قانون مصوب سال ۱۳۷۱، بازپرداخت قرض را با پول ممنوع می‌ساخت و او مجبور بود این قرض را با کادپیردازد^{۸۹}.

شهر معتقد بودند این کار، يك «کار خیلی خوب و مسیحی» [!] است، لذا به شهردار اختیار دادند که در جهت اجرای این طرح اقدامات لازم را بنماید.^{۹۰} «سومبارت» (Sombart) نمونه‌های متعددی، بخصوص در مورد اسپانیا، فرانسه، هلند، آلمان، سوئیس، اتریش و البته که انگلستان، ذکر میکند که در آنها دولت، مردم را واقعاً وادار میکند که در کارگاههای تولیدی اجباراً کارکنند.^{۹۱} در کشورهایی که هنوز رژیم رعیتی وجود داشت - بخصوص در روسیه، در کارگاههای تولید مس در «تولا» (Tula) - رعایا وادار میشدند در کارگاههای تولیدی کارکنند.

پیشرفت تولید کارگاهی، کار دستی را بعنوان وسیله اصلی تولید در صنعت، بطور کامل از بین نبرد: هنوز هم قسمت اعظم مخارج سرمایه‌تولیدی، برای دستمزدها پرداخت میشود. معهذاً، در بخش‌هایی که لازم بود دستگاه‌های گران در مقیاسی وسیع تأسیس شوند، تولید کارگاهی خیلی سریع‌تر پیشرفت کرد. در قرن هجدهم، در «رنس» (Rheins) و «لوویه» (Louviere) در کارگاه‌هایی که ساختشان، صدها هزار «لیور» هزینه برداشته بود، هزاران کارگر گرد آورده شده بودند.^{۹۲}

«لیدن» که در اواسط قرن نوزدهم، مرکز عمده نساجی اروپا بشمار میرفت، پیشرفت تولید کارگاهی‌اش را مدیون استفاده از دستگاههای نخ‌تابی در مقیاس وسیع بود. لیکن، استفاده از این دستگاه‌ها فقط در صورتی سودآور بود که از کار کم‌هزینه کودکان یا زنان استفاده شود. باین دلیل، صاحبکاران، هیئت‌هایی را به نقاط دوردست مثل «ایژ» (Liège) فرستادند تا چنین کسانی را استخدام کنند.^{۹۳}

وجود آمدن پروتاریای جدید

از قرن شانزدهم به بعد، همراه با وسعت یافتن میدان عمل سرمایه - که داشت باثبات وارد قلمرو تولید می‌شد - طبقه اجتماعی جدیدی بوجود آمد. این طبقه، قبلاً در قرون وسطی فقط بصورت معدودی «اجیر» (پیشه‌کن شده، که از شهری به شهر دیگر سرگردان بودند، وجود داشت. این طبقه، از کاهش یافتن خدم و حشم اربابان فئودال سرچشمه گرفت، که خود حاصل

بدتر شدن وضع اربابان در اثر دگرگونی قیمت‌ها بود. همچنین، این طبقه حاصل زوال صنعتگری شهری بود؛ یعنی از زمانیکه صاحبکاران سوداگر، سفارشات خود را به کسانی واگذاشته بودند که درحومه شهرها کار میکردند. تغییرات عمیق در قلمرو دیگری از تولید - یعنی درکشاورزی - که هنوز اکثریت عظیم تولیدکنندگان در آن متراکم بودند، پیشرفت شکل‌گیری این طبقه را تسریع کرد.

در روستای قرون وسطائی، زمین دهقانان به قطعات متعددی تقسیم شد. لازم بود دهقانان، برای کار روی این زمین‌ها، آزادانه از قطعات مجزا از یکدیگر، عبور کنند. این دسترسی آزادانه، با حق دانه‌چینی و جمع کردن کاه و پوشال، با استفاده مشترک از مراتع، با ذخیره زمین بفتح خانوارهای جدید و با چرخش اجباری محصول مرتبط بود؛ همه این عوامل، برای ثبات یک اقتصاد روستائی مبتنی بر روش آیش‌بندی سه‌سال یکبار، که نشان از اجتماع روستائی اولیه داشت، حیاتی بودند^{۹۴}. در عین حال، زمین‌های مشترک، امکانات مناسبی برای چرای رمه و جمع‌آوری چوب‌هم برای آتش و هم برای ساختمان - در اختیار اجتماع میگذاشتند.

در انگلستان، از قرن پانزدهم بعد، اربابان، علیرغم فرامین و قوانین دولتی، به تقسیم زمین‌های مشترک و تقسیم مجدد قطعات مزروعی - بطوری که فقط در اختیار یک اجاره‌دار قرار گیرند - پرداختند. بخصوص رشد سریع قیمت پشم از اواسط قرن پانزدهم - که برای اربابان، پرورش گوسفند را بسیار سودآورتر از کشت زمین کرده بود - باین حرکت دامن زد^{۹۵}. اما تا قرن هجدهم، عمل حصارکشی دور زمین‌ها، بسیار پراکنده و کم بود.

و آنگاه بود که درخودشیوه تولیدکشاورزی، یک انقلاب تسریع شد: لغو آیش‌زمین و گذار از روش آیش‌بندی سه‌سال یکبار به کشت دوره‌ای یونجه، شلغم و علوفه که قدرت حاصلخیزی خاک را احیاء می‌کنند. این یک نظام کشاورزی علمی بود که ابتدا در «فلاندرز» و «لومباردی» آغاز شد و پس از چندکشت آزمایشی، در انگلستان تعمیم یافت^{۹۶}. اضافه محصول کشاورزی، افزایش بسیار شدیدی یافت. اربابان، که تلاش میکردند این اضافه محصول

را برای خود بردارند، نظام اجاره‌داری را تغییر دادند و اجاره‌های بلندمدت را که برای يك خانواده دهقانی، به يك قرن هم می‌رسیده اجاره‌های اختیاری یا کوتاه‌مدت تبدیل کردند که حداکثر نه سال يك بار تغییر می‌کرد.^{۹۷}

نتیجه این شد که اجاره زمین افزایش یابد و این امر، هم سلب مالکیت از دهقانان فقیر را تسریع کرد و هم با حصارکشی همراه شد، زیرا با پایان گرفتن روش آیش‌بندی سه‌سال یکبار، دیگر کشت زمین‌های پراکنده و دور از هم برای کشتکاران شاق و مشکل شده بود. در انگلستان، در حدود سال ۱۷۸۰، این حرکت به اوج خود رسید و طبقه دهقانان مستقل، تقریباً از بین رفت و مزرعه‌داران بزرگ سرمایه‌دار، که از کار دستمزدی استفاده می‌کردند، جایگزین آنها شدند. در فرانسه نیز، در قرنهای هفدهم و هجدهم، حرکتی مشابه اما در مقیاس کوچکتر، در جهت تقسیم زمین‌های مشترک صورت گرفت^{۹۸}؛ سپس «انقلاب فرانسه» باین امر تحرکی عظیم بخشید. در آلمان غربی و بلژیک هم، این حرکت سیری مشابه فرانسه طی کرد.

باین ترتیب، تغییرات اقتصادی، که بین قرنهای شانزدهم و هجدهم، در شهرها، انبوهی از تولیدکنندگان را از وسائل تولیدشان جدا کرده بود، با تغییرات اقتصادی دیگری همراه شد که عملاً بخشی از دهقانان را از زمین‌شان، که ابزار تولید و مسائل زندگی‌شان محسوب میشد، محروم ساخت. باین طریق، پروتادای جدید ظاهر شد. از قرن شانزدهم بعد، صاحبکاران «لیدن»، این طبقه را چنین توصیف می‌کنند:

«افرادی فقیر و نیازمند، که بسیاری از آنان، مسئولیت زن و فرزندان زیاد را بعهده دارند و هیچ چیز ندارند جز آنچه که میتوانند از راه کار با دست-هایشان بدست آورند»^{۹۹}.

نیاکان این پرولتاریا، قبلاً در ۱۲۴۷، بعنوان «کسانیکه بسا قوت بازوانشان پول در می‌آوردند»^{۱۰۰} توصیف شده بودند. و در زمان ما، وقتی جریان شکل‌گیری پرولتاریا در میان مردمان عقب‌مانده، تکرار میشود، مثلاً در «مالایا» صحبت از ماهیگیری به‌میان می‌آید که تور ماهی‌گیری اش (وسیله تولیدش) از آن خودش نیست: «او هیچ چیز ندارد؛ فقط برای دیگران کار

میکند»^{۱۰۱}. به عبارت دیگر، جدائی تولیدکنندگان از وسائل تولیدشان، طبقه‌ای از پورولترها را بوجود می‌آورد که جزا از طریق اجاره دادن قدرت‌شان، یعنی جزا از طریق فروش نیروی کارشان به صاحبان سرمایه، نمیتوانند زندگی کنند؛ و این کار، صاحبان سرمایه را قادر می‌سازد ارزش اضافه‌ای را که این تولیدکنندگان بوجود می‌آورند، از آن خود سازند*.

انقلاب صنعتی

برای آنکه سرمایه بتواند به قلمرو تولید صنعتی نفوذ کند، لازم است صنعت با بازاری روبرو باشد که دیگر ثابت نیست و به حدی از گسترش رسیده است که میتواند تولیداتی را که حجمشان مداوماً روبه افزایش است، جذب کند. استفاده از ماشین‌آلات در صنعت و حمل و نقل، و نتیجتاً، پائین آمدن هزینه تولیدات کارخانجات بزرگ، چنین بازاری را بوجود می‌آورند و پیروزی قطعی وجه تولید سرمایه‌داری را مشخص می‌کنند.

برای هزاران سال، تنها دو منبع نیرو برای کار، در دسترس بود؛ یکی نیروی انسانی و دیگری نیروی حیوانات اهلی. جهان باستان، توانست اولین ماشینی را بسازد که از منبع نیروی دیگری استفاده میکرد: ماشین آبی. در معادن رم، از چرخ ارشمیدس و پمپ آب «ستسیبیوس» (Ctesibius) برای کشیدن آب استفاده میکردند^{۱۰۲}. اما در کشاورزی، از این ماشین‌ها، در مقیاس وسیعی استفاده نشد. این ماشین‌ها به قرون وسطی رسید و از قرن دهم بعد، کاربرد عام یافت. این امر منجر به افزایش عظیمی در قدرت تولید کارگشت. سپس آسیاب بادی، از شرق به اروپای قرون وسطی رسید*.

* «تحلیل جاری از وضعیت دستمزددبگیر، اشاره به ویژگی اساسی آن - یعنی جدائی و محرومیت کار از ابزار تولید - دارد و تفاوت بین موقعیت دستمزددبگیر و موقعیت دیگران را بر اساس این ویژگی بنا می‌نهد»^{۱۰۲}.

* در کشاورزی چین، از قرن ششم، از آسیاب‌های بادی در مقیاس وسیعی استفاده میشد. اما در اروپای غربی، اینگونه آسیاب‌ها به انحصار زمینداران ثروتمند و معابد درآمدند و باین ترتیب، بهره‌کشی از دهقانان را تشدید کردند. آسیاب‌های



از قرن پانزدهم ببعده، در عین حال که هنوز این ماشین‌ها از آب بعنوان منبع اصلی نیرو استفاده میکردند، یسک سلسله ابداعات کوچک و اصلاحات تکنیکی روی آنها انجام گرفت و هر چه بیشتر آنها را دگرگون کرد. ماشین‌هائی برای ساختن کاغذ، پتک کوبی، ابریشم بافی، کشیدن آب از معادن، تاییدنخ، ارّه کردن چوب و امثالهم، ساخته شدند^{۱۰۴}. «سومبارت» (Sombart) لیست در حدود بیست نوع مختلف ماشین را که بآن دوره مربوط میشوند، ارائه میکند^{۱۰۵}.

لیکن، این اصلاحات و پیشرفت‌های تکنیکی، تا وقتی که شرایط اقتصادی و اجتماعی برای جریان یافتن وسیع سرمایه به تولیدات صنعتی مساعد نبود، بطور پراکنده بکار گرفته میشدند. همانطور که قبلاً گفتیم، در آغاز دوران نوین، در درجه اول، پیشرفت فعالیتهای استخراج معدن و ذوب فلز، نقش اساسی داشت. در معادن بود که اولین انواع راه آهن، برای تسهیل حمل زغال سنگ بوجود آمد^{۱۰۶}. قرن پانزدهم، شاهد ساختن اولین کوره‌ای بود که در آن احتراق، بکمک جریان هوا تشدید میشد^{۱۰۷}. اما تا وقتی که سوخت این کوره‌ها از چوب بود، پیشرفتشان بسا مشکل مواجه بود. در سال ۱۷۷۱، استفاده از ماشین بخار در صنعت زغال سنگ، جریان تولید را دگرگون ساخت و امکان افزایش تولید و کاهش قیمت‌ها را بوجود آورد و راه را برای استفاده از زغال کک بعنوان سوخت این کوره‌ها، باز کرد. چندسال بعد، در حدود سال ۱۷۸۵، تولید آهن از طریق روش تصفیه، بازم کل جریان تولید را دگرگون ساخت. در انگستان، تولید آهن از ۱۲۰۰۰ تا ۱۷۰۰۰ تن در حدود سال ۱۷۵۰، به ۶۸۰۰۰ تن در سال ۱۷۸۸، ۲۴۴۰۰۰ تن در سال ۱۸۰۶ و ۴۵۵۰۰۰ تن در سال ۱۸۲۳ رسید^{۱۰۸}.

استفاده از نیروی آب در ماشین ریسندگی و سایر ماشین‌ها، و بخصوص اختراع دوک مکانیکی، صنعت نساجی را دگرگون کرد. در همان زمان، گسترش

→

بادی اروپائی، اساس Banalités [استفاده اجباری از چیزی که متعلق به ارباب بود] را تشکیل میدادند که خود باراضافه تری بود که بسه دهقانان تحمیل میشد، نظیر آنرا در چین هم می‌یابیم.

تجارت دریائی «لیورپول»، بازارهای آنسوی دریاها را، که نامحدود بنظر میرسیدند، به روی تولیدات «لانکاشایر» گشود. کارگاههای نساجی، به کمک ماشین‌های جدید، پارچه‌های نخی را باقیمت‌هایی بسیار کمتر از صنعتگران و کارگران خانگی تولید می‌کردند و هم‌اینان بودند که برای تسخیر این بازار وسیع، بحرکت درآمدند. سرمایه، سدهای گمرکات داخلی را، که از گذشته فتودالی باقی مانده بود، درهم شکست: در سال ۱۷۹۹، همزمان با تشکیل ایالات متحده، در سال ۱۷۹۵ در فرانسه، در سال ۱۸۰۰ در بریتانیای کبیر، در سال ۱۸۱۶ در پروس، در سال ۱۸۲۴ در سوئد و نروژ، در سال ۱۸۳۴ با بوجود آمدن «Zollverein» (اتحاد گمرکی) در آلمان، در سال ۱۸۳۵ در سویس، در سالهای ۱۸۵۰ در روسیه و «اتریش-مجار»، این سدهای گمرکات داخلی درهم شکستند. سپس، بسه بازار جهانی حمله شد. صادرات پارچه انگلستان، از ۵۹۱۵ لیره در سال ۱۶۷۹ و ۴۵۰۰۰ لیره در سال ۱۷۵۱، به ۳۵۴۲۰۰ لیره در سال ۱۷۶۴، ۱۹ میلیون لیره در سال ۱۸۳۰، ۳۰ میلیون لیره در سال ۱۸۵۰ و ۷۳ میلیون لیره در سال ۱۸۷۱ رسید^{۱۰۹}.

تولید و سوخت ماشین‌های بخار، برای صنایع آهن و زغال سنگ بازارهای جدید و بسیار وسیعی بوجود آورد. از سال ۱۸۲۵ بعد، ساختن راه آهن، این حرکت موفقیت آمیز تولید ماشین و همچنین، وجه تولید سرمایه‌داری را عمومیت داد. راه آهن، با ایجاد ارتباط نزدیک بین شهر و روستا، نفوذ کالاهائی را که در کارخانه‌های بزرگ با قیمت‌های نازل تولید می‌شدند به دور افتاده‌ترین نقاط کشورها، تسهیل کرد. در عین حال، ساختن خطوط راه آهن، برای بیش از نیم قرن، بازار اصلی محصولات صنایع سنگین (زغال سنگ، فولاد، محصولات فلزی و غیره) را، ابتدا در انگلستان، سپس در بقیه کشورهای قاره اروپا، پس از آن در آمریکا و سراسر جهان، تشکیل میداد.

ویژگی‌های خاص پیشرفت سرمایه‌داری در اروپای غربی

در تولید ساده کالا، تولیدکننده، که مالک و صاحب اختیار وسائل تولید و محصول خویش است، فقط از طریق فروش محصولاتش برای بدست

آوردن وسائل زندگی، می‌تواند زندگی کند. در تولید سرمایه‌داری، تولیدکننده، که از وسائل تولیدش جدا شده است، دیگر صاحب اختیار محصولات کار خود نیست. او فقط با فروش نیروی کارش یعنی با تبدیل به کالا ساختن نیروی کارش، در قبال دستمزدی که او را قادر به کسب وسائل زندگی میکند، قادر به زندگی است. باین ترتیب، گذار از تولید ساده کالا به تولید سرمایه‌داری بمعنای دقیق آن، با دو پدیده مشخص میشود: یکی تبدیل شدن نیروی کار به یک کالا، و دیگری تبدیل شدن وسائل تولید به سرمایه* . این دو پدیده ملازم و پیوسته، هرگز ناگهان و در مقیاس وسیع ظاهر نشدند، بلکه از قرن شانزدهم بعد، و بخصوص از قرن هجدهم بعد، در اروپای غربی، و در اصل در بریتانیا پدیدار گشتند.

سرمایه، به شکل اولیه‌اش، یعنی در غالب سرمایه رائی و سرمایه سوداگری، بهیچوجه یک ویژگی خاص تمدن غرب نبود. بسیاری از تمدن‌هایی که یک مرحله پیشرفته تولید ساده کالا را پشت سر گذاشتند، شکوفائی چشمگیر این نوع سرمایه را شاهد بودند؛ و اگر بخواهیم از مهمترین آنها نام ببریم باید به جامعه بیزانس، امپراتوری مغول درهند، امپراتوری اسلام، چین و ژاپن اشاره کنیم. در این جوامع، گسترش کمی سرمایه، بهیچوجه از آنچه که در اروپای غربی اتفاق افتاد، کمتر نبود.

در اواسط قرن چهاردهم، «ادوارد سوم» پادشاه انگلستان، از کمپانی‌های فلورانس «باردی» (Bardi) و «پروزی» (Peruzzi)، ۱۳۶۵۰۰۰ فلورین دریافت کرد^{۱۱}. این دو خانواده، قبل از «فوگرها» از ثروتمندترین

* بنظر می‌رسد پروفسور «سول تاکس» (Sol Tax)، که اثرش را درباره اجتماع گوانمالائی «پاناجاشل» (Panajachel)، «سرمایه‌داری پنی» نامیده است، این موضوع را درک نکرده باشد. وی استدلالش را برای تعریفی که ارائه داده است بررسی می‌کند و به «عادت ذهنی» بومیان «پاناجاشل» میرسد که در جستجوی «حد اکثر بازده» هستند. در واقع، در «پاناجاشل» جامعه‌ای را داریم که در آن تولید ساده کالا، مشخصاً غالب و متداول است و در عمل، نه زمین و نه نیروی کار بصورت کالا در نیامده‌اند^{۱۱}.

خانواده‌های بورژوازی غرب بودند. در حدود همین دوره، یک گروه از سوداگران «کریمی» (از اهالی یمن) که در مصر در زمان «مملوک‌ها»، تجارت ادویه باهند را به انحصار خود درآورده بودند - ۷۰۰۰۰۰ «درهم» نقره به عده‌ای از اشراف دمشق و سپس ۴۰۰۰۰۰ «درهم» طلا به پادشاه «یمن» وام دادند (این سکه‌ها، در مقایسه با مسکوکات اروپا در همان دوره، حاوی مقدار خیلی بیشتری فلز نایب بودند)^{۱۱۲}. در قرن‌های نهم و دهم، در اوج رونق امپراتوری اسلام، تعدادی از سوداگران «بصره» را می‌بینیم که درآمد سالانه‌شان متجاوز از یک میلیون «درهم» است. یک جواهر فروش بغدادی بنام «ابن الجصاص» (Ibn-al-jassas)، پس از آن که ۱۶۰۰۰ «درهم» طلایش را مصادره کرده بودند، باز هم هنوز مرد ثروتمندی بود^{۱۱۳}. در سال ۱۴۴ قبل از میلاد، وقتی «هسیو» (Hsio)، ولیعهد امپراتوری چین در زمان «لیانگ» (Liang) درگذشت، از خود ۴۰۰۰۰۰ «کتی» (هر «کتی» در حدود ۶۰۰ گرم) طلا بجا گذاشت^{۱۱۴}. چرا این انباشت سرمایه ربائی و سرمایه سوداگری نتوانست سرمایه صنعتی را در این تمدن‌های مختلف، بوجود آورد؟

موضوع این نبود که برای این تمدن‌های ماقبل سرمایه داری، شکل‌های سازمان‌دهی مابین صنعتگری بمعنای دقیق آن و کارخانجات بزرگ - یعنی **Verlagssystem** (نظام پخش تولید در حومه) که در آن سوداگران، کار را به صنعتگران می‌سپردند؛ و همچنین صنعت خانگی و تولید کارگاهی - امری ناشناخته بود. در بیزانس، در زمان امپراتور «ژوستینیان» (Justinian) کارگاه‌های واقعی نساجی ظاهر شدند، اما مطمئناً مبتنی بر کار صنعتگران و نیروی کاری بودند که اگرچه در یک جا متراکم بود، اما همچنان ابزار تولیدش را در تملک داشت^{۱۱۵}. لیکن از حدود قرن دهم «سوداگران ابریشم خام و سوداگران پارچه، بر سایر صنایع، تسلط چشمگیری یافتند و بعضی از اعضای این دو صنف، سعی میکردند از بقیه همقطاران خود، پیشی گیرند و تبدیل به صاحب-کاران سرمایه‌دار شوند. صنف دلان ابریشم خام، ... نه فقط ریسندگان فقیر ابریشم خام (Katartariori)، بلکه همه صنف «کاتارتاریوری» را تحت

تسلط خود در آورده بودند. در واقع، يك ابریشم‌ریس نمی‌توانست ابریشم رسیده شده را مستقیماً به سوداگر پارچه بفروشد؛ وی مجبور بود آنرا به دلال ابریشم خام تسلیم کند. همچنین، يك ابریشم‌ریس نمی‌توانست ابریشم خام‌را، بدون اجازه دلالان، از واردکنندگان آن بخرد ... [و] فقط آن مقداری ابریشم خام میتوانست بخرد، که بتواند در کار گاهش آنرا بریسد... این درست است که دلالان، ظاهرآ حق نداشتند کار ریسندگان را تحویل بگیرند و یاهرکاری بجز خرید و فروش مواد خام انجام دهند. اما این منع... عملاً منتفی بود و دادوستدگران مواد خام، می‌توانستند کارگران را اجیر کنند و پیشاپیش با آن پول بپردازند. مشکل میتوان باور کرد که این کارگران، فقط بمنتظر کمک بایشان در امر خرید و فروش استخدام شده بودند!»^{۱۱۶}.

در امپراتوری اسلام نیز پیشرفت صنعت خانگی و تولید کارگاهی، چشمگیر بود. گفته می‌شود در معادن جیوه اسپانیای مسلمان، بیش از ۱۰۰۰ کارگر بکار گرفته شده بودند. از سال ۸۱۵ میلادی، در «تینیس» (Tinnis) که شهر معروف پارچه بافی بود، صنعت خانگی بطور کامل جریان داشت؛ سوداگران پارچه، در قبال روزی نیم «درهم» دستمزد، مردان و زنان را بکار می‌گرفتند^{۱۱۷}. چندین قرن قبل از عهد ما، در چین، کارگاههای بسیار بزرگ فلزکاری و معدن‌کنی وجود داشتند که از کار بردگان سود می‌بردند. پس از آن، صاحبکاران بسیار ثروتمندی در کار آهن و مس و در بهره‌برداری از جیوه و شنگرف پدیدار شدند^{۱۱۸}. بعدها، بخصوص از زمان سلسله «مینگ» (Ming) بعد، کارگاههای بزرگ سازنده ظروف چینی و منسوجات خانگی گسترش عظیمی یافتند^{۱۱۹}. در هندوستان نیز، برای مدت یکهزار سال، وضع از همین قرار بود. اما وجود همزمان این فرم‌های مؤسسات مدرن و انباشت عظیم سرمایه پولی، نتوانستند به سرمایه‌داری صنعتی بینجامند.

تولید ساده کالا، مسلماً تولید کالاهارا در بر می‌گیرد، اما نوعی از تولید کلاست که در اصل به تولید ارزش‌های استفاده‌ای می‌پردازد. مادام که اکثریت عظیم جمعیت در این تولید کالا شرکت چندانی ندارند، یا بکلی در آن سهمی ندارند، بالاچار چنین تولیدی محدود میماند. تجارت در مقیاس

وسیع، اساساً مبتنی بر تجارت کالاهای تجملی باقی میماند. سرمایه، که خود را رودر روی مرزهای محدود چنین بازاری می بیند، مغزهایی سودآورتر از سرمایه گذاری در تولید می یابد. این موضوع، روشنگر این واقعیت است که چرا کارگاههای بزرگ و صنایع خانگی بیزانس، دنیای اسلام، چین و هندوستان تقریباً یاهمه شان به تولید کالاهای تجملی می پرداختند، یا برای سفارشات دولتی کار می کردند.

در نتیجه تغییر شکل اضافه محصول کشاورزی از اجاره بصورت محصول یا بیگاری، به اجاره برحسب پول، اقتصاد پولی به اقتصاد دهقانی نفوذ کرد و گسترش چشمگیر تولید کالا را در اروپای غربی امکان پذیر ساخت و باین ترتیب، شرایط لازم را برای شکوفائی سرمایه داری صنعتی بوجود آورد. جز در اروپای غربی، در هیچ جای دیگر، اضافه محصول کشاورزی، شکل دائم پولی را بخود نگرفت. در امپراتوری رم و بیزانس، مالیات برحسب محصول متداول بود^{۱۲۰}. در امپراتوری اسلام، در زمان خلفای عباسی، قسمتی از مالیات زمین برحسب محصول و قسمتی برحسب پول پرداخت میشد، اما خیلی زود، مجدداً مالیات برحسب محصول رواج یافت و در دوره ترکها نیز به همین صورت باقی ماند^{۱۲۱}. در هند، بجز در قرن هفدهم دریک دوره کوتاه رونق در زمان مغولها، دربقیه دورهها اجاره زمین عموماً برحسب محصول پرداخت میگردد. درچین، در اواخر قرن پانزدهم، در زمان سلسله «مینگ»، «اجاره مالیات» برحسب پول وصول می شد؛ پس از سقوط این سلسله باز برحسب محصول دریافت میگردد و فقط در قرنهای هفدهم و هجدهم در جنوب چین مجدداً و بطور قاطع، برحسب پول متداول شد^{۱۲۲}.

تولید ماشینی - که به تنهایی کارخانه بزرگ را قادر میسازد در رقابت باصنعت خانگی و صنعتگری پیروز شود - حاصل بکاربردن علوم طبیعی در تولید است؛ و این، بنوبه خود، مستلزم تلاشی مداوم برای صرفه جوئی در کار انسانی است. رواج کاربردگان و حضور توده عظیمی از فقرای غیرمولد

درامپراتوری رم، مانع از هرگونه تلاش در این جهت می‌شد*. وقتی به عدم تأیید امپراتور «وسپازیان» (Vespasian) در مورد اجازه استفاده از جرثقیل مکانیکی میانداشیم، توضیح مهمش بخاطرمان می‌آید که: «من باید فقرا را غذا بدهم»^{۱۲۳}.

تمدنهای دنیای اسلام، هند، چین و ژاپن، اساساً تمدنهای کشاورزی بودند و در آنها آبیاری، امکان یک کشاورزی فوق‌العاده متمرکز را بوجود آورد که این بنوبه خود به رشد قابل توجه جمعیت انجامید. کار بسیار ارزان، در طول هزاران سال، مانع از هرگونه تلاشی برای استفاده از ماشین‌آلات در صنعتگری میشد. در عین حال، استفاده مولد از نیروی آب بمنظورهای غیر کشاورزی - که در اروپا از قرن سیزدهم تا قرن هجدهم، پایه پیشرفت آرام تولید ماشین به حساب می‌آید - در این تمدنهای کشاورزی بسیار محدود بود زیرا این نوع استفاده از آب بانیازهای آبیاری زمین متناقض بود**.

* باید باین موضوع، خفت و تحقیری را که نسبت به کار یدی وجود داشت و ناشی از بردگی بود، افزود. «گزنفون» در اقتصادیات خود، این موضوع را خیلی خوب صورتبندی می‌کند، «فنون را که مردم آنها را عامیانه می‌نامند، عموماً قدر و منزلتی ندارند و تحقیر می‌شوند، و این به دلیل نیست. این فنون، هم جسم کارگران و هم جسم سرپرستان را بشدت ضایع می‌کنند... و وقتی جسم انسانها تهی‌شد، روانشان بیمار میشود. بعلاوه، در این فنون، هیچ وقت فراغتی وجود ندارد و مانع از آن میشود که انسانها یک زندگی اجتماعی و مدنی هم داشته باشند».

این نکته آخر، بسیار بجاست.

** «این تاسیسات (آسیاب‌های آبی و آسیابهای اتوماتیک)، که برای خانواده‌های بزرگ غیر روحانی و همچنین برای دیرهای مهم، منبع درآمدهای عظیم بودند، در دوره «تانگ» (T'ang) بسیار زیاد شدند [یعنی چهار یا پنج قرن قبل از اروپا]. و این در زمانی بود که مالکیت زمین‌های بزرگ نیز توسعه مییافت. تشکیلات اداری امپراتوری مجبور شد با این سوء استفاده مبارزه کند زیرا چرخه‌های یرمدار آسیاب، جریان آب رودخانه را مختل می‌کرد و باعث میشد مقداری ←

در اروپای غربی، بین قرن‌های دهم و هجدهم، انباشت سرمایه پولی، سرمایه ربائی، سرمایه سوداگری و سرمایه تجاری، بدست طبقه بورژوائی که روز بروز خود را از قید و بند طبقات فئودال و دولت، بیشتر رها میکرد، صورت گرفت. این طبقه، بالاخره دولت را تحت تسلط درآورد و از آن برای تسریع انباشت سرمایه بنفع خود استفاده کرد. شکل‌گیری بورژوازی بعنوان يك طبقه - با آگاهی کامل به منافعش - در کمون‌های آزاد قرون وسطی صورت گرفت؛ در این کمون‌ها بورژوازی، يك دوره کارآموزی مبارزه سیاسی رامیگذراند. تأسیس دولتهای جدید مرکزی از قرن پانزدهم به بعد، حاصل درهم کوبیده شدن بوژوازی شهری نبود بلکه ناشی از صعود مجدد این طبقه بود که بعنوان «طبقه سوم» (Third Estate)، مرزهای محدود سیاست را در کمون‌ها زیر پا گذاشته و برای رودرروئی با طبقات حاکم قدیم، به عرصه ملی گام نهاده بود (در این مورد، روسیه، اسپانیا و تاحدی اتریش در زمان «هابسبورگ»ها Habsburgs، استثنائات جالبی بودند که برای تاریخ بعدی سرمایه‌داری در این کشورها، پی‌آمدهای مهمی داشتند).

لیکن، در سایر تمدنهای ماقبل سرمایه‌داری، سرمایه، بدون تغییر، تحت تسلط مستبدانه دولت مقتدر باقی‌ماند. در رم، اشرافیت زمیندار، باغنائمی که در جنگ‌ها غارت کرده بود، سرمایه آزاد جهان باستان را تحت انقیاد خود درآورد^{۱۲۵}. در هند باستان، انحصارهای دولتی، خود شاه را تبدیل به عمده‌ترین بانکدار و تولیدکننده و عمده فروش کردند. «روستوتسف» (Rostovtsev) می‌نویسد در «رم»، رباخوار اصلی، خزانه امپراتوری بود^{۱۲۶}. تسلط کارگاه‌های بزرگ در بیژانس - که خزانه امپراتوری بخش عمده سرمایه آنها را در صندوق‌های خود متمرکماً ساخته بود - بهمان اندازه

→
از آب مخصوص آبیاری هدر رود. علاوه بر این، چرخهای پره‌دار آسیاب‌ها سبب رسوب گل در ته کانالها میشدند. در نتیجه قوانین خاصی تدوین شدند و استفاده از آسیاب را در فصول خاصی از سال، ممنوع ساختند. نویسنده همچنین فرامین و متونی را از قرن هشتم نقل می‌کند که دال بر ممنوعیت استفاده و گناه تخریب آسیاب‌ها هستند^{۱۲۴}.

که مالیات بندی بیرحمانه‌ای که صنعتگری و تولید صنعتی را در دنیای اسلام درهم شکست، معروف است^{۱۲۷}. در چین، در زمان هر سلسله‌ای، دولت سعی می‌کرد کل بخش‌های صنعت را به انحصار خود درآورد^{۱۲۸}.

درهمه این جوامع، بورژوازی که تازه متولد شده بود، دگر دیسی عجیبی را پشت سر گذاشت. هر انباشت افسانه‌ای وجدیدی از سودها، یک سلسله مصادرات و عقوبت‌ها را بدنبال داشت. «برنارد لویس» (Bernard Lewis) می‌نویسد حتی شهرهای اسلامی قرون وسطی، فقط یک موجودیت زودگذر را بخود دیدند و رونقی که بیش از یک قرن بطول نینجامید، انحطاطی شدید و طولانی را بدنبال داشت^{۱۲۹}. درهمه این جوامع، ترس از مصادره سرمایه، همچون روح، صاحبان دارائی‌های منقول را دنبال می‌کند و سبب میشود بورژوا، سودهایش را پنهان دارد و آنها را بجای سرمایه گذاری در یک مؤسسه بزرگ اقتصادی، درده مؤسسه کوچک بکار اندازد؛ این ترس سبب میگردد او احتکار و ذخیره طلا و سنگ‌های قیمتی را بر سرمایه گذاری در مؤسسات عمومی، و خرید زمین را بر انباشت سرمایه ترجیح دهد. چنین بورژوازی‌ای، بجای آنکه تراکم یابد، باپراکنده ساختن سرمایه‌اش، خود را می‌پراکند. بجای آنکه بسوی خود مختاری و استقلال پیش رود، از ترس و عجز، خود را پنهان میدارد^{۱۳۰}. «استوان بالاج» (Istvan Balazs) میگوید «طبقه سوداگر چینی، هرگز به استقلال دست نیافت... تجارت بزرگ، هرگز امتیازاتش را از راه مبارزه بدست نیاورد، بلکه این امتیازات را دولت با خست اعطاء کرد. طریقه بیان خواست‌های سوداگر و تسوده تهیدست (misera Plebs) همچنان عرض حال و درخواست توأم با ترس است که متواضعانه، تقدیم مقامات میشود»^{۱۳۱}.

* این نظریه که در چین، برخلاف اروپا، شهرها بشدت مورد نظارت مقامات عالیرتبه (mandarin) قرار داشتند درحالی‌که روستاها از خود مختاری اداری وسیعی برخوردار بودند، از نظر «بالاج»، توسط «ماکس وبر» (Max Weber) «با هوشیاری مطرح شدند». بنظر می‌رسد ایشان اطلاع ندارند که عین همین نظریه، سه ربع قرن قبل از «ماکس وبر» توسط «مارکس» بیان شد. علاوه بر این، «مارکس» تفاوت بین شهرهای غرب و شهرهای شرق را نیز بوضوح تریف کرد^{۱۳۲}.

فقط در ژاپن - که سوداگران دزد دریائی اش از قرن چهاردهم بعبده دریای چین و فیلیپین هجوم بردند و بهنگام از هم پاشیدگی تشکیلات دولت، سرمایه قابل توجهی برهم انباشتند - بورژوازی تجاری و بانکی بر اشرافیت برتری یافت و سپس سرمایه تولیدی شکل گرفت و توسعه پیدا کرد. این برتری بورژوازی و پیشرفت سرمایه تولیدی امکان داد که در ژاپن، سیر تکاملی سرمایه - داری، مشابه و مستقل از اروپای غربی، از قرن هیجدهم - یعنی دو قرن دیرتر - آغاز شود.*

در مرحله ماقبل سرمایه داری، وجود و تسلط دولت‌های مطلقه و مستبد در تمدن‌های غیر اروپائی، امری اتفاقی نبود، بلکه ناشی از شرایط خاص کشاورزی توأم با آبیاری بود که اداره قاطعانه و خشک و همچنین تمرکز اضافه محصول اجتماعی را ایجاب میکرد. اگرچه بظاهر عجیب مینماید، اما حقیقت اینست که در این تمدنها، حاصلخیزی بهتر خاکی و رشد جمعیت، آنها را محکوم به توقف در نیمه راه پیشرفت نمود. کشاورزی اروپای قرون وسطی، که بسیار ابتدائی‌تر بود، نمیتوانست بار جمعیت متراکمی همچون جمعیت چین یاده نیل در دوران رونق شان را بدوش کشد. و درست بهمین دلیل بود که تا حد زیادی در چنگال يك دولت مرکزی گرفتار نیامد.*

* حتی در ژاپن هم، همه دارائی سوداگری بنام «یودویا تاتسوگورو» (Yodoya Tatsugoro) را که در عهد «کوامبو» (Kwambu) (۱۶۶۱-۱۶۷۲) ثروت انبوهی اندوخته بود، مصادره کردند، «زیرا زندگی اش، بیش از حد پر زرق و برق و متظاهرانه بود» ۱۳۳.

* * * جالب است توجه کنیم که فراوانی نسبی زمین در افریقای سیاه - که گسترش نامحدود کشاورزی اولیه را ممکن ساخت - جز در دره‌های «سنگال»، «نیجر» و «زامبزی»، در بقیه نقاط مانع از شکوفائی يك تمدن سیاه شد ۱۳۴. بنظر میرسد رابطه بین زمین، آب و جمعیت، در تمدن‌های باستانی آسیا، مطلوب‌ترین ترکیب برای کشاورزی را ممکن ساخت و در اروپای غربی، از قرن شانزدهم، مطلوب - ترین ترکیب اقتصادی را امکانپذیر نمود. در این مورد نیز تشابه چشمگیری بین شرایط خاص پیشرفت کشاورزی در ژاپن (که متفاوت با بقیه قاره آسیا بود) و اروپای غربی وجود دارد ۱۳۵.

در شهرهای قرون وسطی، بورژوازی بدلیل وجود يك قدرت مرکزی ضعیف، از موقعیت مناسبی برخوردار بود. قدرت مرکزی، برای جبران امتیازات ویژه‌ای که در آغاز فئودالیسم از دست داده بود، مجبور بود به حمایت بورژوازی تکیه کند. ابتدا، پیشرفت این بورژوازی، آرام و منقطع بود. تعداد زیادی از سوداگران مالی غرب، سرنوشت‌شان همچون همقطاران اسلامی و چینی و هندی‌شان شد و شاهانسی که از ایشان کمک می‌گرفتند، ثروتشان را مصادره کردند. اما این انقطاع و توقف‌ها، از قرن پانزدهم بعد از حالت قاعده درآمدند و تبدیل به استثناء شدند. بالاخره، ثروت منقول بر دارائی‌های غیرمنقول برتری یافت و همراه با آن، دست و پوی دولت با زنجیرهای طلائی قرصه عمومی بسته شد. راه، بدون مشکلات و موانع سیاسی، برای انباشت سرمایه باز شد. سرمایه‌داری مدرن توانست متولد شود.

این ویژگی‌های خاص پیشرفت اقتصادی اروپای غربی (و تاحدی ژاپن) باین معنا نیست که در سایر مناطق، شکوفائی انقلاب صنعتی ممکن نبود؛ بلکه این ویژگی‌های خاص، مبین این مسئله‌اند که چرا وجه تولید سرمایه‌داری، ابتدا در اروپا ظاهر شد. از آن پس، مداخله قاهرانه اروپا را در اقتصادهای سایر قسمت‌های جهان شاهدیم؛ این مداخله، عناصری را که می‌توانستند پیشرفت اقتصادی سریع‌تر این مناطق را امکان‌پذیر سازند، درهم شکست و در نتیجه، یا مانع پیشرفتشان شد یا آنها را عقب نگه داشت. تفاوت ژاپن با هندوستان و چین نشان دهنده نقش قاطعی است که، در قرن نوزدهم، حفظ یا ازدست دادن استقلال واقعی سیاسی می‌توانست در تسریع یا تأخیر انقلاب صنعتی ایفا کند*.

سرمایه و وجه تولید سرمایه‌داری

به محض آنکه يك حداقل گردش کالا و گردش پول بوجود آید، سرمایه می‌تواند ظاهر شود. سرمایه، در درون چهارچوب وجه تولید ماقبل

* برای نمونه‌های متعدد پس‌رفت اقتصادی ناشی از امپریالیسم، به جلد دوم، فصل سوزدهم مراجعه کنید.

سرمایه‌داری (اجتماع روستائی، تولید ساده کالا) متولد میشود و رشد میکند؛ و هر قدر هم برچنین جامعه‌ای، اثرات از هم پاشنده داشته باشد، باز هم این اثرات محدودند، زیرا سرمایه، شیوه اصلی تولید را، بویژه در حومه شهرها، تغییر نمیدهد. دهقان مرحله ماقبل سرمایه‌داری، اگر زیر بار قرض خم شود و طلبکار یا مالیات جمع کن، اموالش را به یغما ببرد، باز هم در انسجام و پیوستگی سایر روستائیان، برای خود پناهی می‌یابد؛ و این انسجام است که برایش، حداقل، يك معاش ناچیز را تضمین میکند:

«ایفوگائوها (Ifugaos) [بومیان فیلیپین] سرمایه‌دارانی جزئی هستند. ثرویشان، زمین برنجکاری است. روی زمین برنجکاری، تعداد کمی آدم، کار بسیار زیادی انجام میدهند و زمین، متعلق به يك طبقه از مردان ثروتمند است... از طریق يك نظام رباخواری، ثروتمندان، ثروتمندتر و فقرا، فقیرتر میشوند. با اینحال، فقرا کاملاً بینوا و بی چیز نیستند. طبق تعریف، باغهای سیب زمینی شیرین ثروت محسوب نمیشوند و نمیتوانند به تملك مداوم کسی درآیند. هر کس میتواند هر قدر میخواهد سیب زمینی بکارد و بطریقی گذران کند...»^{۱۳۶}.

شکل‌گیری و پیشرفت وجه تولید سرمایه‌داری، برای اولین بار در تاریخ بشر، بمفهوم عمومیت یافتن تولید کالا، متجلی میشود. این شیوه تولید، دیگر فقط در بر گیرنده محصولات تجملی، اضافه محصول مواد غذایی یا سایر اجناسی که مصرف جاری دارند، فلزات، نمک و دیگر محصولات ضروری برای ابقا و گسترش اضافه محصول اجتماعی نیست. از این پس، هر چه که به زندگی اقتصادی وارد شود، هر چه که تولید شود، يك کالا است: همه مواد غذایی، همه اجناس مصرفی، همه مواد خام، و همه وسائل تولید از جمله نیروی کار، تبدیل به کالا میشوند. توده مردمی که هیچ چیز در تملك ندارند و دیگر ابزارشان از آن خودشان نیست، وقتی همه مفرّها را بسته می‌بینند، مجبور میشوند نیروی کارشان را بفروشند تا در قبال آن، وسائل زندگی‌شان را تأمین کنند. کل سازمان اجتماع، طوری شکل داده میشود که برای صاحبان سرمایه، عرضه منظم و مداومی از کار دستمزدی

تأمین گردد و استفادهٔ مولد و مستمر از سرمایه‌شان تسهیل شود. بموازات جریان شکل‌گیری سرمایهٔ صنعتی، پرولتاریای جدید، بشیوه‌ای که قبلاً ذکر شد، شکل گرفت. اما وقتی وجه تولید سرمایه‌داری به سراسر جهان انتشار یافت، با نیاز به کار دستمزدی مواجه شد؛ حتی قبل از زمانیکه جوامع اولیهٔ مورد تهاجم این‌وجه تولیدی، باندازهٔ کافی متلاشی شده باشند، و امکان شکل‌گیری طبیعی این پرولتاریا فراهم آمده باشد، چنین نیازی، کاملاً مشهود بود. این جوامع اولیه، آنقدر از هم پاشیده بودند که قادر نبودند پرولتاریای جدید را بطریق طبیعی شکل دهند. مداخلهٔ دولت، قانون، مذهب و اخلاقیات - بدون در نظر گرفتن مداخلهٔ زوربشکل ناب و ساده‌اش - امکان دادند بردگان بدبخت «مُلک» (Moloch) * جدید به کار گرفته شوند. استعمارگران افریقای سیاه و اقیانوسیه، در اواخر قرن نوزدهم، همان روش‌هایی را تکرار کردند که نیاکان برده‌فروش‌شان هم، بهمان روش‌ها، انبوهی از کار بردگان را گردآورده بودند. لیکن این بار، دیگر موضوع فرستادن این نیروی کار به آنسوی اقیانوس و به مزارع ینگه دنیا مطرح نبود، بلکه در همان نقطه، در کشاورزی سرمایه‌داری، در بنگاه‌های استخراج معدن یا مؤسسات صنعتی بکار گرفته شد تا ارزش اضافهٔ ضروری را برای حیات سرمایه تولید کند * * .

در همهٔ تمدن‌ها، اثر ازهم پاشندهٔ اقتصاد پولی بر جوامع اولیه، شرایط مناسب برای انباشت اولیهٔ سرمایهٔ ربائی و سرمایهٔ سوداگری را فراهم آورده است. اما این نوع انباشت، فی‌نفسه پیشرفت وجه تولید سرمایه‌داری و پیشرفت سرمایهٔ صنعتی را تضمین نمی‌کند.

برعکس، در مستعمرات، نقش ازهم پاشندهٔ اقتصاد پولی در جوامع

* «Moloch» که (Molech) هم آمده است، در انجیل عهد عتیق نام یکی از خدایان «آمونیت‌ها» و «فنیقیان» است که کبودکان را، با سوزاندن، برایش قربانی میکردند. [۴]

* * مراجعه کنید به فصل نهم، بخش «مالکیت زمین و وجه تولید سرمایه‌داری».

اولیه‌ای که با وجه تولید سرمایه‌داری مواجه شده‌اند، مبدل به نیروی اصلی در جهت بکارگرفتن پرولتاریای بومی می‌شود. وضع و تحمیل مالیات ثابت سرانه بر حسب پول، در نواحی اولیه‌ای که هنوز در شرایط اقتصاد طبیعی زندگی میکنند - مثل افریقا و بسیاری نقاط دیگر - میلیونها تن از بومیان را از مراکز سنتی شان ریشه کن کرده است و وادارشان ساخته که برای کسب پول، تنها منبع درآمدشان، یعنی نیروی کارشان را بفروشند. هر جا که مردم برای تأمین وسائل زندگی، فروش نیروی کارشان را ضروری احساس نکرده‌اند، دولت سرمایه‌دار به این فرم جدید مالیات سرانه پولی متوسل شده است تا پرولتاریا را وادار سازد که نیروی کارش را به بورژوازی - که در مستعمرات در حال تکوین است - عرضه کند. سرمایه‌داری و بورژوازی، بدون پرولتاریا غیر قابل تصورند. بقول «آلکساندر هامیلتون» (Alexander Hamilton) آزادی عبارتست از آزادی در کسب ثروت^{۱۲۷}. اما این آزادی نمیتواند برای قسمت کوچکی از جامعه وجود داشته باشد، مگر اینکه از بقیه جامعه - حتی اگر اکثریت آن باشد - دریغ شود.

مآخذ

1. *Mong Dsi* (Mong Ko translated by Richard Wilhelm), pp. 51-52.
2. Boissonnade: *Le Travail dans l'Europe chrétienne du moyen âge*, pp. 99-107.
3. Theodore Morgan: *Hawaii, A Century of Economic Change*, p. 25.
4. International Labour Office: *Les Populations aborigènes*, p. 368.
5. Morgan: op. cit., p. 25.
6. Yoshitomi: *Etude sur l'histoire économique de l'ancien Japon*, pp. 139-40.
7. G. I. Bratianu: *Etudes byzantines d'histoire économique et sociale*, p. 133; A. Segré: *Essays in Byzantine Economic History*, p. 402.
8. F. Heichelheim: *Vormittelalterliche Geschichtsepochen*, pp. 163-4; J. C. Van Leur: *Eenige beschouwingen betreffende den Ouden Aziatischen Handel*, passim.
9. Gordon Childe: *What Happened in History*, p. 193.
10. E. Schreiber: *Die Volkswirtschaftlichen Anschauungen der Scholastik seit Thomas v. Aquino*, p. 23.
11. M. M. Postan: "Chronology of Labour Services", in *Transactions of the Royal Historical Society*, 4th Series, Vol. XX, 1937, pp. 192-3.

12. E. A. Kosminsky: "Services and Money Rents in the 13th Century", *Economic History Review*, Vol. V, 1934-5, No. 2, p. 43.
13. Günther Dessmann: *Geschichte der Schlesischen Agrarverfassung*, p. 58.
14. H. Pirenne: *Le mouvement économique et social au moyen âge*, p. 60.
15. Morgan: op. cit., p. 26.
16. Glotz: *Le Travail dans la Grèce antique*, p. 16.
17. P. K. Hitti: *History of the Arabs*, p. 626.
18. Ch. Diehl: *Les Figures byzantines*, Vol. I, pp. 147-8.
19. Takizawa: *The Penetration of Money Economy in Japan*, pp. 71-79; Hugh Barton: *Peasant Uprisings in Japan of the Tokugawa Period*, pp. 8-26.
20. *Handwörterbuch der Staatswissenschaften*, article by von Below on "Geschichte des Zinsfuss", Vol. VIII, p. 1017.
21. Jacques Gernet: *Les Aspects économiques du bouddhisme dans la société chinoise du V^e au X^e siècle*, p. 171.
22. H. Hauser: *Les Débuts du capitalisme*, p. 19.
23. *Mahabarata*, Vol. XII, pp. 62-69.
24. M. Rostovtzeff: *Social and Economic History of the Roman Empire*, p. 2.
25. R. S. Lopez: in *Cambridge Economic History of Europe*, Vol. II, p. 266.
26. J. Kulischer: *Allgemeine Wirtschaftsgeschichte*, Vol. I, p. 41.
27. F. Løkkegaard: *Islamic Taxation in the Classic Period*, pp. 66-68; Yoshitomi: op. cit., pp. 74-82, 131-5.
28. *Handwörterbuch der Staatswissenschaften*, art. cit.; Kulischer: op. cit., Vol. I, p. 336.
29. Paul Radin: *Social Anthropology*, p. 115; Gernet: op. cit., p. 131.
30. W. Sombart: *Der moderne Kapitalismus*, Vol. I, p. 116; Glotz: op. cit., pp. 63-67; A. Saponi: *Mercatores*, pp. 20-21; *Histoire du Commerce*, Vol. I, pp. 140-1 (Lacour-Gayet), etc.
31. Y. Takekoshi: *Economic Aspects of the History of the Civilisation of Japan*, Vol. I, p. 346.
32. Kulischer: op. cit., Vol. I, p. 275.
33. R. S. Lopez: op. cit., p. 306.
34. N. S. B. Gras: *Business and Capitalism*, p. 60.
35. J. Schumpeter: *Business Cycles*, Vol. I, p. 22.
36. K. Polanyi: et al., *Trade and Market in the Early Empires*, pp. 258-9, 269.
37. G. von Below: *Probleme der Wirtschaftsgeschichte*, pp. 307-8.
38. H. Pirenne: op. cit., p. 38.
39. Chan Ju-kua: *His Work on the Chinese and Arab Trade in the 12th and 13th Centuries*, pp. 191-239.
40. *Histoire du Commerce*: Vol. III, p. 397 (G. Boumarchand).
41. A. Andréadès: "The Economic Life of the Byzantine Empire", in *Byzantium*, p. 61.
42. R. S. Lopez: op. cit., p. 281.
43. S. I. Rutgers: *Indonesie*, p. 46.

44. *Histoire du Commerce*: Vol. IV, pp. 143, 149: cf. Polanyi: et al., op. cit., p. 115.
45. *Histoire du Commerce*: Vol. III, p. 34.
46. R. S. Lopez: op. cit., p. 46.
47. Cicero: *De Officiis*, Vol. I, pp. 150-1.
48. F. Heichelheim: *Wirtschaftsgeschichte des Altertums*, p. 709.
49. Abram Neumann: *Jews in Spain*, Vol. I, p. 164.
50. N. S. B. Gras: op. cit., pp. 38-39.
51. Margaret H. Cole: "The Investment of Wealth in 13th Century Genoa", in *Economic History Review*, Vol. VIII, 2nd May, 1938, p. 187.
52. H. Hauser and A. Renaudet: *Les Débuts de l'age moderne (Peuples et Civilisations)*, Vol. VIII), pp. 52-53.
53. Robert C. West: *The Mining Community in Northern New Spain*, pp. 26 sqq.
54. K. Kautsky: *Die Vorläufer des neueren Sozialismus*, p. 201.
55. Earl J. Hamilton: "American Treasure and the Rise of Capitalism", *Economica*, November 1929, pp. 352, 355.
56. H. Sée: *Origines du capitalisme*, pp. 36-37.
57. W. R. Scott: *The Constitution and Finance of English, Scottish and Irish Joint Stock Companies, to 1720*, Vol. I, p. 17.
58. Barthélémi de las Casas: *Oeuvres*, Vol. I, pp. 9-10, 34-35, 75-76, etc.
59. H. Hauser and A. Renaudet: op. cit., p. 645.
60. H. T. Colenbrander: *Koloniale Geschiedenis*, Vol. II, pp. 117-229.
61. P. Kaepelin: *La Compagnie des Indes Orientales*, p. 224.
62. Quoted in W. van Ravesteijn, Jr.: *Onderzoekingen over de economische sociale ontwikkeling van Amsterdam gedurende de 16^e eeuw*, p. 218.
63. Kulischer: op. cit., p. 265.
64. G. Lefebvre: et al., *La Révolution française (Peuples et Civilisations)*, Vol. XIII), p. 349.
65. Hauser and Renaudet: op. cit., p. 349.
66. Kulischer: op. cit., Vol. II, p. 266.
67. Sée: op. cit., p. 92.
68. B. Nogaro and W. Oualid: *L'Evolution du commerce, du crédit et du transport depuis 150 ans*, p. 35.
69. H. Pirenne: *Histoire économique de l'Occident médiéval*, pp. 479-83.
70. Hauser: op. cit., pp. 34-36.
71. Kulischer: op. cit., Vol. I, p. 205; F. Vercauteren: *Luttes sociales à Liège*, pp. 102-3.
72. Sée: op. cit., pp. 15-17.
73. G. Espinas: *Les Origines du capitalisme*, Vol. I, p. 157.
74. Gras: op. cit., pp. 68-69.
75. Kulischer: op. cit., Vol. I, p. 218; A. Doren: *Italienische Wirtschaftsgeschichte*, Vol. I, p. 502.
76. Espinas: op. cit., Vol. I, p. 153.
77. Doren: op. cit., Vol. I, p. 497.

78. Espinas : op. cit., Vol. I, pp. 175-6.
79. Pirenne : *Histoire économique de l'Occident médiéval*, pp. 637, 646-7.
80. Kulischer : op. cit., Vol. II, p. 116.
81. J. Dénian : *Histoire de Lyon et du Lyonnais*, p. 87.
82. Kulischer : op. cit., Vol. II, p. 135.
83. J. U. Nef : "Mining and metallurgy in mediaeval civilisation", in *Cambridge Economic History of Europe*, Vol. II, pp. 475-80.
84. Violet Barbour : *Capitalism in Amsterdam in the 17th Century*, pp. 35-39, 41, 109.
85. Bruno Lasker : *Human Bondage in Southeast Asia*, pp. 127-8.
86. Raymond Firth : *Malay Fishermen*, p. 60.
87. S. F. Nadel : *A Black Byzantium*, p. 283; Cl. Lévi-Strauss : *Tristes Tropiques*, p. 148; Fan Wen-Lan : "Einige Probleme der chinesischen Geschichte", in *Neue chinesische Geschichtswissenschaft*, pp. 7-71.
88. N. W. Posthumus : *Bronnen tot de Geschiedenis van de Leidsche Laken-nijverheid*.
89. Kulischer : op. cit.
90. F. Mayer : *Anfänge des Handels und der Industrie in Oesterreich*, p. 64; Wagenaar : *Amsterdam in zijn Opkomst*.
91. Sombart : op. cit., Vol. I, pp. 814-17.
92. Sée : op. cit., pp. 139-40.
93. Posthumus : op. cit.
94. Marc Bloch : *Les Caractères originaux de l'histoire rurale française*, pp. 37-48.
95. N. S. B. Gras : *A History of Agriculture*, p. 161.
96. *Ibid.*, pp. 170, 183.
97. P. Sagnac : *La Fin de l'ancien régime et la révolution américaine (Peuples et Civilisations)*, Vol. XII, p. 57.
98. H. Sée, *Histoire économique de la France*, Vol. I, pp. 189-200.
99. Posthumus : op. cit., Vol. V, document 201.
100. *Acte of 2nd February, 1247*, Tailliar : *Recueil d'Actes*, quoted in G. Espinas : op. cit., Vol. I, p. 37, note I.
101. R. Firth : op. cit., p. 136.
102. Simiand : *Le Salaire*, Vol. I, p. 148.
103. Vitruvius : *De architecture*, Vol. X, pp. 6, 7.
104. Hauser : op. cit., pp. 8, 9, 11, 15; Pirenne : *Histoire de Belgique*, Vol. IV, p. 421.
105. Sombart : op. cit., 1, 2, pp. 485-7.
106. J. H. Clapham : *An Economic History of Modern Britain*, Vol. I, pp. 86-99.
107. J. U. Nef : "Mining and metallurgy in mediaeval civilisation", in *Cambridge Economic History of Europe*, Vol. II, pp. 464-6.
108. Kulischer : op. cit., Vol. II, p. 452.
109. Clapham : op. cit., pp. 249-50; A. P. Usher : *An Introduction to the Industrial History of England*, p. 305.

110. Sol Tax: *Penny Capitalism*, pp. 13, 14, 16.
111. Saponi: op. cit., pp. 50 sqq.
112. Fischel: *Studia arabica*, Vol. I, p. 77.
113. Hitti: op. cit., p. 344.
114. Lien Sheng-yang: *Money and Credit in China*, p. 4.
115. C. M. Macri: *L'organisation de l'économie urbaine dans Byzance sous la dynastie de Macédoine*, pp. 18-19.
116. R. S. Lopez: "Silk Industries in the Byzantine Empire", in *Speculum*, Vol. XX, No. 1, pp. 18-19.
117. A. Metz: *Die Renaissance des Islams*, pp. 417, 442-3.
118. Nancy Lee Swann: *Food and Money in China*, pp. 265, 405, et seq.
119. *An Outline History of China*, pp. 175-7; Helmut Wilhelm: *Gesellschaft und Staat in China*, p. 73; Du Shen: "Die Diskussion über das Problem der Keime des Kapitalismus in China", in *Neue Chinesische Geschichtswissenschaft*, pp. 130-7.
120. Rostovtzeff: op. cit., p. 95; Bratianu: op. cit., p. 139.
121. A. von Kremer: *Kulturgeschichtliche Streifzüge auf dem Gebiete des Islams*, p. 77 (Eng. trans. by S. Khuda Bukhsh, in "Contributions to the History of Islamic Civilisation", edited by the same author, second edition, 1929, University of Calcutta.)
122. Chen Huan-Chang: *The Economic Principles of Confucius*, p. 656; Lien Sheng-yang: op. cit., p. 3.
123. Suetonius: *Lives of the Twelve Caesars*, Book 8, 18.
124. Gernet: op. cit., p. 141.
125. Heichelheim: *Wirtschaftsgeschichte des Altertums*, pp. 507-8, 565.
126. J. J. Mayer: introduction to translation of Kautilya's *Arthashastra*, pp. 77-78; Rostovtzeff: op. cit., p. 172.
127. A. Mazahéri: *La Vie quotidienne des Musulmans au moyen âge*, p. 117.
128. Wilhelm: op. cit., pp. 40-41, 73.
- X 129. Bernard Lewis: "The Islamic Guilds", in *Economic History Review*, Vol. VIII, No. 1, November 1937, p. 20.
130. Fischel: *Jews in the Economic and Political Life of Mediaeval Islam*, pp. 13-14 et seq.; A. Bonnè: *State and Economics in the Middle East*, p. 48.
131. E. Balazs: *Les Villes chinoises*, in *La Ville, Recueils de la Société Jean Bodin*, pp. 237-8.
132. See especially his letter to Engels, 14th June, 1853 (p. 420 of Vol. I of the "Correspondence" published by Bebel and Bernstein), the first article on the Spanish revolution, a number of passages in *Capital*, etc.
133. *Histoire du Commerce*, Vol. II, 486.
134. Basil Davidson: *The African Awakening*, pp. 40-41.
135. Cf. Sir George Sansom: *A History of Japan to 1334*, pp. 4, 235, etc.
136. R. F. Barton: *Ifugao Economics*, summarized by Ruth Bunzel: "The Economic Organization of Primitive Peoples", p. 336.
137. For Alexander Hamilton's opinion, see: *Propositions for a Constitution of Government and Speeches in the Federal Convention*. (*The Works of Alexander Hamilton*, Vol. I, pp. 347-428).